

iea

بینان ہامی
جامعہ آزاد

Download from: aghalibrary.com

ایمون باتلر

مترجم: بردیا گرشاسبی

به نام خدا

بنیان‌های جامعه آزاد

نویسنده: ایمون باتلر

مترجم: بردیا گرشاسبی



Foundations of a Free Society

سرشناسه	باتلر، ایمون، ۱۹۵۲ - م. Butler, Eamonn
عنوان و نام پدیدآور	بنیان‌های جامعه آزاد / نوشته ایمون باتلر؛ ترجمه بردیا گرشاسبی؛ ویراستار سعید علمیرزایی. تهران: سارگل، ۱۳۹۴.
مشخصات نشر	۲۴۸ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
مشخصات ظاهری	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۶-۰۰-۴
شابک	فپیا
وضعیت فهرست نویسی	عنوان اصلی: Foundations of a Free Society.c, 2013
یادداشت	کتابنامه.
یادداشت	آزادی
موضوع	حکومت انتخابی
موضوع	فردگرایی
موضوع	سیاست اقتصادی
شناسه افزوده	گرشاسبی، حسین، ۱۳۴۴ -، مترجم
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۴ ب۲ب۹ / JC۵۸۵
رده‌بندی دیویی	۳۲۳/۴۴
شماره کتابشناسی ملی	۳۹۶۶۰۲۷

هر گونه حق چاپ و تکثیر برای انتشارات سارگل محفوظ است.

نام کتاب	:	بنیان‌های جامعه آزاد
نویسنده	:	ایمون باتلر
مترجم	:	بردیا گرشاسبی
ویراستار	:	سعید علمیرزایی
ناشر	:	سارگل
نوبت چاپ	:	اول: پاییز ۱۳۹۴
تیراژ	:	۲,۰۰۰
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۶-۰۰-۴
قیمت	:	۱۵,۰۰۰ تومان

نشر سارگل: تهران، میدان فاطمی، خیابان یکم، پلاک ۱۲، طبقه پنجم

۸۸۹۸۳۲۲۴ - ۸۸۹۵۴۰۴۱

www.goto847.ir

فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار مترجم
۹	درباره نویسنده
۱۰	مقدمه علی سلمان

۱- مقدمه

۱۳	هدف این کتاب
۱۴	شرح مختصری از فصول کتاب

۲- مزیت‌های اخلاقی و اقتصادی آزادی

۱۷	جامعه آزاد
۲۲	استدلالی اخلاقی در دفاع از آزادی
۳۲	استدلالی اقتصادی در دفاع از آزادی

۳- نهادهای جامعه آزاد

۴۹	جامعه‌ای بدون دولت
۵۳	چرا دولت باید محدود باشد؟
۶۹	راه‌های محدود کردن دولت
۷۶	تعیین قواعد

۴- برابری و نابرابری

- ۸۱ برابری در یک جامعه آزاد
- ۸۳ انواع برابری
- ۹۲ برابری در نتیجه
- ۱۰۰ برابری و عدالت
- ۱۰۷ دیگر زیان‌های مساوات‌خواهی

۵- تجارت و اقدامات اقتصادی آزاد

- ۱۱۳ اقتصاد بازار آزاد
- ۱۱۸ چگونه می‌توان ثروتمند شد
- ۱۲۷ بازارها چگونه کار می‌کنند

۶- مالکیت و عدالت

- ۱۴۱ مالکیت خصوصی
- ۱۴۷ قواعد عدالت
- ۱۶۴ حق‌های انسانی

۷- جامعه خودانگیزه

- ۱۶۹ نظم بی‌نیاز از دستور و نظارت
- ۱۷۴ تحمل
- ۱۹۲ مشکل دیگر خواهی

۸- خصوصی سازی و جهانی سازی

- ۲۰۱ مهاجرت و تکنولوژی
۲۰۳ پروراندن یک جامعه آزاد
۲۰۵ حقوق مالکیت در عمل
۲۱۶ خدمات انسانی بدون دولت
۲۲۷ جهانی سازی و تجارت
۲۳۳ اهمیت صلح

۹- خلاصه ای از مباحث کتاب

- ۲۳۷ طرح استدلال در دفاع از آزادی
۲۳۸ دولت محدود
۲۳۹ برابری بیشتر
۲۴۰ اقتصاد آزاد
۲۴۱ عدالت و حاکمیت قانون
۲۴۳ دنیای آزادی
۲۴۵ کتابنامه

پیش‌گفتار مترجم

امروزه رهبران سیاسی کشورهای غربی تقریباً در هر مناسبتی که به مسائل جهانی مربوط باشد سعی دارند در سخنرانی‌ها و بیانیه‌های خود، ضمن پرداختن به موضوع مورد نظرشان، حداقل چندین بار به مفاهیمی نظیر دموکراسی و آزادی نیز اشاره کنند. این اشارات اغلب خطاب به دیگران و با لحنی مطمئن و کاملاً حق به جانب بیان می‌شوند، به گونه‌ای که شنونده احساس می‌کند سخنران به احتمال قریب به یقین متولی رسمی آزادی است یا از یک مرکز معتبر و مورد پذیرش همه بشریت، سند نمایندگی رسمی آزادی را گرفته است. به واقع، دولت‌های غربی (به ویژه رهبران ایالات متحده آمریکا) اصرار دارند که خودشان را معیار و مفسر آزادی قلمداد کنند و شرایطی به وجود آورده‌اند که دیدگاه‌ها و رهیافت‌های نامنتطب با دیدگاه‌ها و سیاست‌های خودشان به کلی ناسازگار با نفس آزادی جلوه داده شوند.

اما برخلاف ادعای سیاستمداران اروپایی و آمریکایی، دولت‌های غربی شایسته آن نیستند که معیار آزادی تلقی شوند و دولتمردان غربی نیز صلاحیت تفسیر آزادی را ندارند. دولت‌های غربی را متولی و مظهر آزادی دانستن هم ابلهانه است و هم خطرناک: ابلهانه است چون از دور هم شباهتی به حقیقت ندارد، و خطرناک است چون آزادی را بدنام می‌کند، تصویر مخدوش و معیوبی از آزادی به ذهن متبادر می‌سازد، فساد و عوام‌فریبی عده‌ای سیاستمدار قدرت‌طلب غربی را به گردن آزادی می‌اندازد، و مردم را نسبت به زندگی در جامعه آزاد بدبین می‌کند.

البته نهادهای بر پا دارنده آزادی در روندی تدریجی و طی قرن‌های متمادی در بسیاری از جوامع غربی شکل گرفته و استوار شده‌اند و به همین دلیل مردم این جوامع نسبت به دیگر کشورها از آزادی‌های نسبی بیشتری برخوردارند. اما این

۱. شرح مقررات و سیاست‌های پرشماری که این دولت‌ها به قصد سلب یا تضعیف آزادی‌های فردی شهروندان خود به تصویب رسانده‌اند از حوصله چند جلد کتاب جداگانه هم خارج است.

موضوع ربطی به دولت‌های غربی ندارد، چون این نهادها را دولت‌ها به وجود نیاورده‌اند. اتفاقاً دولت‌های غربی (به ویژه از ابتدای قرن بیستم به بعد) به شیوه‌های گوناگون سعی در تضعیف نهادهای آزادی و گسترش جاه‌طلبی‌های خود داشته‌اند.

این کتاب مقدمه‌ای بر معنای واقعی آزادی و مبانی جامعه آزاد است. نویسنده در این کتاب با زبانی ساده و استدلال‌هایی روشن به تشریح اصول و قواعد جامعه حقیقتاً آزاد می‌پردازد و ضمن ارائه نمونه‌ها و مثال‌های متعدد، نشان می‌دهد که جامعه آزاد با جامعه دولت‌مدار و ناکارآمدی که سیاستمداران غربی و روشنفکران وابسته به آن‌ها در پی گسترش آن هستند چه تفاوت‌هایی دارد.

امیدوارم ترجمه این کتاب که اکنون برای اولین بار به همت انتشارات سارگل در ایران منتشر می‌گردد، زمینه‌ای برای گفت‌وگوی سازنده و تبادل آرا بین متفکرین و صاحب‌نظران کشورمان با اندیشکده‌های مستقل غربی فراهم آورده و گام کوچکی باشد در جهت آگاهی از نظرات و اندیشه‌های نویسنده‌ای که تمام عمر خود را صرف تحقیق در مباحث اقتصادی و توضیح مبانی اقتصاد، بازار، و جامعه آزاد کرده است و در آثار متعددی که تا کنون به چاپ رسانده، لحظه‌ای از انتقاد به سیاست‌های آزادی‌ستیز سیاستمداران غربی غفلت نکرده است.

بردیا گرشاسبی

مدیر و بنیان‌گذار مرکز پیشبرد بهره‌وری و فرصت‌های تجاری در لندن

www.cpto.org.uk

پاییز ۱۳۹۴

درباره نویسنده

«ایمون باتلر» مدیر «مؤسسه آدام اسمیت»^۱ است که اندیشکده‌ای پیش‌تاز در ارائه خط‌مشی و امور راهبردی در شهر لندن است. باتلر مدارک دانشگاهی در رشته‌های اقتصاد، فلسفه، و روان‌شناسی دارد و دکترای خود را در سال ۱۹۷۸ از دانشگاه «سنت اندروز»^۲ اسکاتلند دریافت کرده است. وی در دهه ۱۹۷۰ برای مجلس نمایندگان در کنگره آمریکا کار می‌کرد و پیش از بازگشت به انگلستان و تأسیس مؤسسه آدام اسمیت، در «کالج هیلسدیل»^۳ در میشیگان به تدریس فلسفه اشتغال داشت. ایمون باتلر در سال ۲۰۱۲ از «مدرسه کسب و کار ادینبورگ»^۴ به دریافت نشان «Hon DLitt» نائل شد. وی در حال حاضر دبیر «انجمن مُن پلرین»^۵ است.

باتلر کتاب‌های متعددی در باره اقتصاددانان پیشرو «میلتون فریدمن»^۶، «فردریک هایک»^۷، و «لودویگ فن میزس»^۸ و مقدمه‌ای بر «مکتب اتریشی اقتصاد»^۹ نوشته است. وی برای «مؤسسه امور اقتصادی»^{۱۰} نیز مقدمه‌هایی بر آدام اسمیت و لودویگ فن میزس نوشته است. باتلر یکی از نویسندگان تاریخچه‌ای از نظارت‌های قیمت و دست‌مزد، و همچنین مجموعه کتاب‌هایی در مورد ضریب هوش بوده است. از جمله آثار معروف و اخیر او می‌توان به «بهترین کتاب در باب بازار»^{۱۱}، «وضعیت پوسیده بریتانیا»^{۱۲}، و «بیانیه جایگزین»^{۱۳} اشاره کرد که توجهات فراوانی را جلب کرده است. ایمون باتلر به طور مستمر با نشریات و رسانه‌ها همکاری دارد.

نظرات مطرح شده در این تک‌نگاری، همانند دیگر آثار منتشر شده از سوی مؤسسه امور اقتصادی، صرفاً نظرات نویسنده است و نظر مؤسسه (که هیچ نظر رسمی و تشکیلاتی ندارد) یا هیئت امنای مؤسسه، یا اعضای انجمن مشاورین آکادمیک، یا کارکنان عالی‌رتبه آن محسوب نمی‌گردد.

1. Adam Smith Institute
2. St Andrews
3. Hillsdale College
4. Edinburgh Business School
5. Mont Pelerin Society
6. Milton Friedman
7. Friedrich Hayek

8. Ludwig von Mises
9. Austrian School of Economics
10. Institute of Economic Affairs
11. The Best Book on the Market
12. The Rotten State of Britain
13. The Alternative Manifesto

مقدمه علی سلمان

بحران‌های اقتصادی و سیاسی در اغلب موارد زمینه‌ساز حمله و تعرض به آزادی شده‌اند. در دوران «رکورد بزرگ»^۱ در اواخر دهه ۱۹۲۰، تقریباً تمام اقتصادهای عمده دنیا با بالا بردن تعرفه‌های تجاری، آزادی مبادله و تجارت را محدود کردند. این واکنش آنی و نسنجیده، فقط باعث تشدید تنش‌های ژئوپولیتیک و افزایش فشارها و سختی‌های اقتصادی شد. ظهور حکومت‌های سوسیالیستی تندرو در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در نهایت به سرکوب مطلق آزادی‌های مدنی، سیاسی، و اقتصادی در نیمی از جهان منجر گردید.

در دوران اخیر نیز، حوادث یازده سپتامبر، و واکنش آمریکا به این حوادث، زنجیره‌ای از سیاست‌های آنی و نسنجیده را به جریان انداخته که عملاً آزادی را فدای تلاش برای افزایش امنیت کرده است. به شیوه‌ای مشابه، بحران مالی دنیا که از سال ۲۰۰۸ آغاز گردید، و مانند مورد قبل، بذر آن ابتدا در خاک آمریکا جوانه زده و رشد کرده بود، افزایش شدید نظارت‌ها، مقررات، و حمایت‌های دولتی را در پی داشت. در جریان بحران مزبور، دولت‌ها در هر دو سوی اقیانوس آتلانتیک، به جای تکیه کردن بر اصل «ویرانگری خلاق»^۲ بازار آزاد، مبالغه‌عظیمی از پول مالیات‌دهندگان را صرف نجات شرکت‌های ورشکسته کردند.

تهدیداتی که متوجه آزادی هستند به وفور در همه جا وجود دارند. ربع قرن پیش، دنیا با شادمانی‌پذیرای سیاست شفافیت و «فضای باز»^۳ در اتحاد جماهیر شوروی سابق شد و سپس فرو ریختن دیوار برلین را جشن گرفت. اما اکنون چالش‌های جدیدی در شکل «نو ملی‌گرایی»^۴ در اروپا و «افراط‌گرایی»^۵ در خاورمیانه سر بر آورده‌اند. این گرایش‌ها اگر مهار نشوند به کاهش بیشتر آزادی

1. Great Depression
2. creative destruction
3. glasnost

4. neo-nationalism
5. radicalism

می‌انجامند. اکنون در اروپا، علی‌رغم وجود حد بالایی از آزادی سیاسی و یک نظام فعال دموکراسی، بازگشت به دوران ملی‌گرایی و حتی نژادپرستی، عملاً در حال اتفاق است، و گویا شگفتی چندانی در کسی بر نمی‌انگیزد. ظهور افراط‌گرایی مذهبی در خاورمیانه از ظهور نژادپرستی در اروپا نیز عادی‌تر به نظر می‌رسد. متأسفانه نه بازار و نه دموکراسی، هیچ کدام در وضعیت مناسبی قرار ندارند.

اما به رغم تمام این مشکلات، مردم در قرن بیست و یکم از بسیاری جهات به مراتب آزادتر از اسلاف خود در قرن گذشته هستند. انقلاب فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات موانع بی‌شماری را به زیر کشیده‌اند. به طور مثال، در چین، «لی شنگ‌پنگ»^۱ نویسنده و منتقدی برجسته است که وبلاگ او تقریباً ۶ میلیون خواننده دارد. اگر اطلاع و آگاهی به معنای قدرت باشد، باید قبول کنیم که فن‌آوری اطلاعات افراد را توانمند ساخته است. مرزهای ژئوپولیتیک همچنان بر جای خود باقی مانده‌اند، اما از موضوعیت آن‌ها به شکل روزافزونی کاسته می‌شود.

در چنین وضعیتی، انتشار تکنوگاری حاضر به قلم دکتر «ایمون باتلر» اتفاقی به‌هنگام محسوب می‌شود. ورود «بنیان‌های جامعه آزاد» به جمع مقدمه‌هایی که درباره آزادی نوشته شده‌اند، ورودی شایسته خوشامدگویی است. مهارت منحصر به فرد «ایمون باتلر»، توانایی او در بیان اندیشه‌های مهم و تأثیرگذار به زبانی روان و ساده است. یکی دیگر از توانایی‌های او ذکر مثال‌های مختلف از دنیای واقعی است؛ مثال‌هایی که ضمن به تصویر کشیدن اندیشه‌ها و تأیید استدلال‌های نظری او، استدلال‌های منتقدین و مخالفان آزادی را با موفقیت رد می‌کنند.

با این توصیف، کتاب حاضر یک متن مقدماتی ممتاز برای افرادی است که علاقه‌مند به درک و فراگیری اصول بنیادین جامعه آزاد هستند. این کتاب به

1. Li Chengpeng

ویژه برای اشاعه آزادی در کشورهایی مفید است که اصول مزبور در آنها تا حد زیادی ناشناخته باقی مانده‌اند، و نیز برای کسانی که خواستار دفاع از آزادی در سرزمین‌هایی هستند که آزادی‌های سنتی و دیرینه آنها مورد هجوم قرار گرفته است.

علی سلمان

بنیان‌گذار و مدیر اجرایی مؤسسه تحقیقات راهبردی اقتصاد بازار

اسلام‌آباد پاکستان

سپتامبر ۲۰۱۳

■ مقدمه ■

■ هدف این کتاب

قصد این کتاب ارائه طرحی کلی از اصول تعریف کننده یک جامعه آزاد است. لزوم نوشتن چنین کتابی در این است که آزادی‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی، حتی در کشورهایی که خود را آزاد می‌پندارند، بسیار نادر هستند. گر چه بدون تردید تفاوت‌های عمده‌ای بین آزادترین و ناآزادترین کشورهای دنیا وجود دارد، اما در هر کشوری با شدت و اندازه‌ای کمتر یا بیشتر، زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم توسط مقامات و سیاستمداران محدود یا کنترل می‌شود. عمر این محدودیت‌ها و نظارت‌ها به قدری دراز است و زندگی فرد فرد انسان‌ها را چنان مهار کرده‌اند که دیگر جزئی از فرهنگ ما شده‌اند و مردم آن‌ها را واقعاً چونان بخشی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر از زندگی محسوب می‌کنند.

در نتیجه، اکثر جمعیت جهان، حتی آن‌هایی که باورشان شده که در جامعه‌ای آزاد زندگی می‌کنند، به سختی می‌توانند تصویری از معنای آزادی واقعی، و سخت‌تر از آن، درک درستی از چیستی یک جامعه آزاد و چگونگی کارکردش داشته باشند.

با وجود این، بیشتر آدم‌ها خواستار آزادی هستند. مردم خواستار آنند که بتوانند آزادانه با یکدیگر مبادله و تجارت کنند، بدون آن که ناچار به گرفتن انواع و اقسام

مجوزهای مختلف شوند. مردم می‌خواهند در منزل، مزرعه، یا کارگاهی که قانوناً در تصرف آن‌ها است احساس امنیت کنند، نه این که هر لحظه با این خطر مواجه باشند که سیاستمداران آن‌ها را از ملک و خانه‌شان بیرون بیاورند و زندگی آن‌ها را تباہ کنند. مردم می‌خواهند خودشان تصمیم بگیرند که چه چیزی به نفع خود و خانواده آن‌ها است، نه این که مقامات تصمیمات را به آن‌ها دیکته کنند. مردم دلشان می‌خواهد سرگرم زندگی خودشان باشند و مجبور نشوند به پلیس و دیوان‌سالاران دولتی رشوه بدهند تا دست از سرشان بردارند و کاری به کارشان نداشته باشند.

به همین دلیل، ترسیم یک طرح کلی از اصول کانونی آزادی اجتماعی و اقتصادی از اهمیتی بسیار فراوان برخوردار است. داشتن تصویری روشن از چیستی آزادی و چگونگی کارکردش، بنیانی است که بر اساس آن مردم می‌توانند جامعه‌ای اصالتاً آزاد بسازند.

■ شرح مختصری از فصول کتاب

فصل دوم کتاب ضمن توضیح مزیت‌های اقتصادی آزادی به ارائه استدلالی اخلاقی در دفاع از آزادی می‌پردازد. اقتصاد آزاد و جامعه آزاد بر بنیانی از ارزش‌های عمیق استوارند؛ نه آن ارزش‌هایی که دیگر نظام‌های اخلاقی را به چالش بکشند، بلکه ارزش‌هایی که آن نظام‌های اخلاقی را پشتیبانی کنند، نیرومند سازند، و توسعه دهند.

فصل سوم به توضیح این مطلب می‌پردازد که یک جامعه آزاد چگونه قادر است نیازهای مردم را به شکلی روان و مؤثر تأمین نماید، بدون آن که نیاز باشد دلتمردان قدرتمند به تک‌تک افراد جامعه بگویند که چه باید بکنند. در حقیقت، فصل سوم توضیح می‌دهد که چرا دولت می‌بایست به لحاظ وسعت و قدرت «محدود» باشد و نشان می‌دهد که یک جامعه آزاد به چه شکل است و چگونه کار می‌کند.

فصل چهارم به بحث در مورد تنش آشکار میان «آزادی» و «برابری» می‌پردازد و استدلال می‌کند که به واقع آزادی بیشتر منجر به ایجاد برابری بیشتر در تمام زمینه‌هایی می‌شود که از اهمیت برخوردارند؛ در حالی که تلاش در جهت تحمیل «برابری در نتایج» بر یک جامعه، به تضعیف بنیان‌های آزادی و بروز آسیب‌های دراز مدت خواهد انجامید.

فصل پنجم طرحی کلی از ساختار یک جامعه آزاد ارائه می‌دهد و به توضیح این مهم می‌پردازد که بازارها، در صورتی که از نظارت‌های دولتی آزاد باشند، به چه نحوی بهروزی اقتصادی ایجاد می‌کنند و آن را در تمام سطوح جامعه گسترش می‌دهند. این فصل همچنین به تشریح قواعدی می‌پردازد که مردم با پیروی از آن‌ها فرایند رسیدن به بهروزی اقتصادی و کارکرد روان و پیوسته این فرایند را امکان‌پذیر می‌سازند. در این فصل اهمیت خطیر و تعیین‌کننده آزادی تجارت و مبادله در توسعه همکاری بین انسان‌ها نیز توضیح داده می‌شود.

فصل ششم به بررسی قواعد مالکیت و عدالت اختصاص دارد. در این فصل توضیح داده می‌شود که چنان چه بخواهیم زور و بهره‌کشی را به حداقل برسانیم، قوانین می‌بایست عام باشند و در مورد صاحب‌منصبان و شهروندان عادی به یکسان اعمال شوند. فصل ششم همچنین توضیح می‌دهد که یک جامعه آزاد به چه نحوی حق‌های بنیادین انسانی را محترم می‌شمارد.

فصل هفتم با جزئیات بیشتری به تشریح این موضوع می‌پردازد که یک جامعه آزاد بدون آن که نیازی به دستورات صاحب‌منصبان داشته باشد چگونه کار می‌کند. در این فصل رئوس مطالب مربوط به قواعد اخلاقی و قواعد رفتاری برساننده یک نظم اجتماعی کارآمد، اما آزاد، طرح و بررسی می‌شود. همچنین، در این فصل نیاز به «تحمل» مورد تأکید قرار گرفته و در مورد مشکلات مربوط به تأسیس یک جامعه بر مبنای «دیگر خواهی» توضیح داد می‌شود.

فصل هشتم به بررسی چگونگی ساخت یک جامعه آزاد می‌پردازد؛ آن هم در وضعیتی که جامعه آزاد وجود ندارد. در این فصل اهمیت مشوق‌ها و انگیزه‌ها در زندگی روزمره و اهمیت بهبود و افزایش این مشوق‌ها مورد توجه قرار گرفته و نیز اشاره می‌شود که چرا تحمیل تصمیمات از بالا عملی نابخردانه است. در این فصل نشان داده می‌شود که چگونه حتی حیاتی‌ترین خدمات را نیز می‌توان بدون نیاز به وجود دولت تأمین کرد. و در انتها، اهمیت دو مقوله «تجارت آزاد» و «صلح» مورد تأکید قرار می‌گیرد.

■ مزیت‌های اخلاقی و اقتصادی آزادی ■

■ جامعه آزاد

آزادی به چه معنا است؟

آزادی صرفاً به معنای زندانی نبودن یا برده نبودن نیست. آزادی به معنای آن است که تو، بدون محدودیت‌های ظالمانهٔ تحمیل شده از سوی دیگران، از جمله آنان که در قدرت قرار دارند، حق داشته باشی آن گونه که خودت انتخاب کرده‌ای عمل کنی، بگویی، و بیاندهی. این موضوع هم در مورد زندگی شخصی، خانوادگی، و اجتماعی فرد صدق می‌کند و هم در مورد دیدگاه‌های سیاسی و معاملات اقتصادی او با دیگران.

جامعه آزاد به جامعه‌ای می‌گویند که در پی برپایی و حفاظت از این ایده‌آل‌ها است. به لحاظ تاریخی، از گذشته تا همین امروز، آزادی ثابت کرده است که در ایجاد و پخش و گسترش ثروت بین شهروندان به طرز خیره‌کننده موفق بوده است. آزادی ثابت کرده است که یکی از خلاق‌ترین و مولدترین نیروهای انسانی است. آزادی زندگی مردم را، به ویژه زندگی فقیرترین اقشار مردم را، در سرتاسر جهان بهبود بخشیده است.

آزادی به معنای آن است که هیچ مانعی در مسیر زندگی انسان قرار ندهند و هیچ مہار و محدودیتی او را از انجام آن چه انتخاب کرده باز ندارد. آزادی یعنی این که از سوی دیگران به زور وادار به انجام عملی نشوی، تحت فشار قرار نگیری، تهدید و ارباب نشوی، تو را به رفتن در مسیری که مایل نیستی امر نکنند، در امور تو دخالت نکنند، و تو را بازیچه دست خود قرار ندهند. آزادی یعنی این که بتوانی به زندگی خودت بپردازي بدون آن که مورد هجوم واقع شوی یا سرت کلاه بگذارند یا اموالت را بدزدند یا به جانت آسیب برسانند. دلیل وجود چنین وضعیتی در یک جامعه آزاد آن است که اصل و قاعده آزادی در مورد تک‌تک افراد به یکسان اعمال می‌شود. هیچ یک از ما هیچ حقی برای مداخله در امور دیگران یا ممانعت از کار دیگران یا آسیب رساندن به دیگران ندارد، زیرا قائل شدن به چنین حقی خود نافی حق آزادی دیگران است.

بنابراین، آزادی فقط تا آن حد وجود دارد که به دیگران آسیب رسانده نشود. (حد وجودی آزادی عدم آسیب‌رسانی به دیگران است). حق تو برای حرکت بازو و مشت گره کرده‌ات درست در نقطه‌ای به آخر می‌رسد که دماغ من آغاز می‌شود! این تمرین حق و مشق آزادی نیست که دیگران را تهدید کنی، به آن‌ها زور بگویی، اموالشان را سرقت کنی، به آن‌ها حمله‌ور شوی، یا آن‌ها را به قتل برسانی. درست بر عکس، تو با انجام این کارها به آن آزادی که دیگران برای در امان ماندن از تهدید و زورگویی دارند تعرض کرده‌ای. اجتناب از آسیب رساندن به دیگران به اصل «عدم آسیب‌رسانی» (یا «عدم تعرض») معروف است، اصلی که می‌گوید: تو آزادی که هر آن چه می‌خواهی انجام دهی، به شرط آن که عمل تو به دیگران آسیبی نرساند.

به همین سیاق، تو با مقاومت در برابر تجاوز دیگران موجب سلب آزادی آن‌ها نمی‌شوی. (یا به عبارت دیگر، اگر دیگران به تو تعرض و تجاوز کنند و تو در برابر آن‌ها مقاومت کنی، آزادی تجاوزگران را خدشه‌دار نساخته‌ای). آزادی و اصل «عدم آسیب‌رسانی» به اتفاق به تو امکان می‌دهند تا مانع از تعرض دیگران به خودت و عزیزانت شوی. تو حتی حق داری که وقتی در حضورت به دیگران

تعرض می‌شود برای جلوگیری از تجاوز به دیگران مداخله کنی، گر چه وظیفه محافظت از دیگر شهروندان اغلب به پلیس و مقامات قانونی واگذار شده است.

اما باید توجه داشت که اصل عدم آسیب‌رسانی فقط در مورد آسیب و تعرض «به دیگران» مصداق دارد. این اصل به تو اجازه می‌دهد که با جسم و اموال خودت هر کار که دلت می‌خواهد انجام دهی، به شرط آن که در روند انجام آن عمل به آزادی دیگران تعرضی نکنی. به طور مثال، تو می‌توانی همه اموال خودت را ببخشی، خطر صدمه دیدن به واسطه یک کار خطرناک را به جان بخری، یا حتی به جسم خودت آسیب برسانی^۱، به شرط آن که، و تا جایی که، هیچ یک از این کارها موجب آسیب‌رسانی به دیگران نباشد. گر چه دیگران ممکن است از سر خیرخواهی تو را از آسیب رساندن به جسم و اموالت بر حذر بدارند، اما چنان چه انجام چنین کارهایی به انتخاب سنجیده خودت باشد، آن‌ها مجاز نیستند که به شکل فیزیکی تو را از انجام تصمیمت بازدارند.

آزادی و نقش دولت

ابراز این سخن که ما حتی برای خیر و صلاح دیگران نیز آزاد و مجاز به مداخله در اعمال آن‌ها نیستیم ممکن است ناگوار به نظر برسد. اما واقعیت این است که هیچ یک از ما به یقین نمی‌تواند بداند که حقیقتاً چه چیزی به نفع دیگران است. افراد خود بهترین قاضی خیر و خوشبختی خودشان هستند، زیرا درکی که هر فرد از شرایط، نیازها، خواسته‌ها، ارزش‌ها، ترس‌ها، امیدها، اهداف، و آرزوهای خودش دارد به مراتب نزدیک‌تر و عمیق‌تر از درکی است که دیگران از خواسته‌ها و ارزش‌های او دارند. به همین دلیل، بهترین داور و تصمیم‌گیرنده در مورد اهداف و اعمال هر فرد خود آن فرد است.

۱. ذکر این نکته ضروری است که طبق تعالیم ادیان توحیدی، جسم انسان متعلق به پروردگار است و لذا انسان اجازه ندارد به جسم خود آسیب برساند. نویسندگان در این جا و در توضیحات متعدد در متن کتاب، بیشتر تأکید بر عدم دخالت خودسرانه مردم در کار یکدیگر دارد و در صفحه بعد توضیح می‌دهد که وظیفه این قبیل دخالت‌ها با پلیس و دستگاه قضایی است - مترجم.

در ضمن کسانی که بیرون گود نشسته‌اند ممکن در چگونگی قضاوتشان نسبت به دیگران پیشداوری نادرست و متعصبانه داشته باشند. اگر ما به مردم اجازه دهیم که در آزادی دیگران مداخله کنند، ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه به روشی در امور دیگران مداخله کنند که بیشتر متضمن منافع خودشان باشد تا آن کسی که در کارش دخالت کرده‌اند. به همین دلیل است که تصمیمات در مورد محدود کردن دیگران به پلیس و دستگاه دادگستری واگذار شده است که در یک جامعه اصالتاً آزاد، لاقلاً می‌توانند در مواردی که نیاز به اعمال محدودیت باشد تصمیم و قضاوتی عینی‌تر و بی‌طرفانه‌تر از افراد عادی داشته باشند.

بنابراین، فارغ از این که ما که هستیم (و چه شخصیت و موقعیتی داریم) اهداف و خواسته‌های شخصی ما به بهترین وجه ممکن در جامعه‌ای تأمین می‌گردد که در آن از آزادی برخوردار باشیم. نقش دولت در چنین جامعه‌ای این است که از آزادی ما در برابر تجاوز و تعدی از سوی دیگران دفاع کند؛ و در حوزه‌هایی که اصلاً آزادی وجود ندارد آن را ایجاد کند و توسعه دهد و هر جا که آزادی ما ناقص و ناکافی است آن را تقویت کند و گسترش دهد. هر گاه که مردم گرد هم جمع می‌شوند تا تشکیل دولت بدهند، یا به هر نحو به دیگران تصدی و اختیار بدهند، تنها چیزی که در ذهن دارند این است که با این کار از آزادی‌های خود محافظت کرده و آن‌ها را گسترش بدهند، نه این که آن آزادی‌ها را محدود کنند.

البته در اکثر مواقع دولت‌ها به شیوه‌ای که ذکر شد تشکیل و ایجاد نمی‌شوند. دولت‌ها اغلب توسط گروه‌هایی که خواهان استفاده از قدرت برای پیشبرد منافع خود هستند بر مردم تحمیل می‌شوند و هدفشان این نیست که آزادی فرد فرد مردم را گسترش دهند. چنین شیوه‌ای به معنای زورگویی و چپاول است و این گونه چپاول‌گری اغلب با رضایت کامل اکثریت رخ می‌دهد، اکثریتی که در ازای رضایتی که به چپاول‌گری داده از بهره‌کشی از اقلیت نفع می‌برد. اما آزادی ربطی به تعداد آدم‌ها ندارد و اصولاً اگر قرار باشد که آزادی معنایی داشته باشد، می‌بایست که در مورد آحاد مردم و کل جمعیت کشور به یکسان اعمال شود.

حتی دولت‌هایی که از صمیم قلب در فکر منافع عمومی هستند نیز آزادی را تضعیف می‌کنند و کاهش می‌دهند، زیرا نه اصل «عدم آسیب‌رسانی» را به طور کامل درک کرده یا محترم می‌شمارند و نه متوجه آسیب و زیانی هستند که دخالت‌های آن‌ها به بار می‌آورد. به طور مثال، سانسور دولتی، ممکن است مانع از بیان برخی افکار و واژه‌ها یا پخش برخی تصاویر شود، با این باور که احتمالاً بیان و پخش آن‌ها موجب رنجش عمومی خواهد شد. اما در روند این دخالت، دولت‌ها به نویسندگان و هنرمندان و فیلم‌سازان و روزنامه‌نگاران با استعداد و به دیگران آسیب می‌رسانند، چرا که آزادی فکر و بیان آن‌ها را محدود نموده و زندگی حرفه‌ای آن‌ها را عقیم می‌کنند و آن‌ها را از استفاده از ثمره کار و هوش و خلاقیتشان محروم می‌دارند. و وقتی قاعده سانسور دولتی به رویه‌ای پذیرفته شده و عادی می‌بدل شود، قدرتمندان به سادگی می‌توانند آن را به تمام حوزه‌ها گسترش دهند و مثلاً هر گونه انتقاد از دولت را با حربه سانسور ممنوع اعلام کرده و هر ایده‌ای را که تهدیدگر قدرت خود بیابند سرکوب کنند.

به همین منوال، مسئولین خوش‌نیت ممکن است به منظور ایجاد برابری در درآمدها اقدام به اخذ مالیات کنند و در نظر نگیرند که این اقدام (دقیقاً مانند اقدام یک سارق) چگونه موجب سلب آزادی مالیات‌دهندگان در بهره‌مندی از مال و دارایی‌شان می‌شود. در ضمن، سایه تهدید چنین غضب و سرقتی (درست مثل دزدی‌های معمولی) باعث از بین رفتن شوق و انگیزه افراد برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری خواهد شد و از بین رفتن این شوق و انگیزه به نوبه خود تأثیرات مخربی بر امنیت و بهروزی اقتصادی همه مردم یک کشور بر جای خواهد گذاشت.

چنین دولت‌هایی ممکن است ادعا کنند که دارند در جهت منافع عمومی عمل می‌کنند، اما واقعاً چه کسی به درستی می‌داند که منافع عمومی چیست؟ افراد مختلف منافع متفاوت از یکدیگر دارند؛ منفعی که اغلب در رقابت با منافع دیگران است. ایجاد موازنه بین این همه منافع رقابت‌کننده کاری غیرممکن است. اما در هر صورت، افراد در تشخیص منافع خود و در اقدام برای تأمین آن منافع،

به مراتب آگاه‌تر از مقامات دولتی هستند که می‌خواهند از راه دور و با استفاده از قدرت و مقام دولتی به نیابت از طرف تک‌تک افراد، منافع ایشان را تشخیص داده و در جهت تأمین آن‌ها اقدام کنند.

زور و اجبار از نظر اخلاقی پلید و سزاوار نکوهش است. گر چه برخی از انواع زور و اجبار (مثلاً استفاده از زور برای جلوگیری از تعرض تجاوزگران) ممکن است نوعی پلیدی ضروری محسوب گردد، ولی ما باز هم تا حد امکان باید به دنبال کاستن از زور و اجبار به کمترین حد ممکن باشیم. بسیاری از طرفداران آزادی استدلال می‌کنند که همه انسان‌ها دارای «حق‌های طبیعی» هستند (از جمله حق زندگی یا حق داشتن مالکیت خصوصی) و همین حق‌ها حد و مرز اعمال قدرت دولت بر مردم را تعیین می‌کنند. ما به طور معمول اجازه نمی‌دهیم که دیگر شهروندان اموالمان را بدزدند یا ما را محدود کنند، پس به چه دلیل باید اجازه دهیم که دولت‌ها با ما چنین کنند؟

البته باید توجه داشت که در قسمت اعظمی از تاریخ بشری مردم هیچ وقت آزاد نبوده‌اند. دولت‌ها در طول تاریخ با توافق داوطلبانه افراد تشکیل نشده‌اند، بلکه توسط کسانی که مشتاق استفاده از زور بوده‌اند بر مردم تحمیل شده‌اند. اما کسی که زندگی‌اش به زور از سوی قدرتمندان تعیین و هدایت می‌شود هرگز انسان تمام و کمال محسوب نمی‌گردد. انسان‌ها فقط زمانی به لحاظ اخلاقی انسان تام و تمام به حساب می‌آیند که خودشان شخصاً دست به انتخاب بزنند و در تمامی امور رأساً تصمیم بگیرند. آن‌هایی که دیگران برایشان انتخاب می‌کنند و تصمیم می‌گیرند به لحاظ اخلاقی ارزشی ناچیز دارند و در حکم عدد صفر هستند، نه انسان‌های یکپارچه و تمام و کمال.

■ استدلالی اخلاقی در دفاع از آزادی

آزادی به مردم امکان می‌دهد تا از توانمندی‌ها و استعداد‌های خود (آن هم نه فقط برای خودشان، بلکه برای خانواده و نزدیکان خویش) به هر شکلی که صلاح می‌دانند استفاده کنند و به این ترتیب انسان‌هایی تمام و کمال بشوند. یک جامعه

آزاد، بر خلاف آن چه برخی تصور می‌کنند، متشکل از توده‌ای از افراد منزوی و جدا افتاده از دیگران نیست که هر یک فقط در فکر منافع خودشان هستند، بلکه شبکه‌ای از اشخاص انسانی کامل و اجتماعی است. توانایی در یاری رساندن به کل انسانیت علامت مشخصه و نمایان‌گر بُعد اخلاقی یک جامعه آزاد است.

ریشه‌های معنوی و فرهنگی آزادی

همان گونه که «آمرتیا سن»، اقتصاددان هندی برنده جایزه نوبل، اشاره کرده، آزادی یک ایده جهان‌شمول است.^۱ آزادی تقریباً در تمام ادیان و فرهنگ‌ها، از اسلام گرفته تا بودیسم، از آسیا تا مغرب زمین، ریشه‌هایی عمیق و مستحکم دارد. امپراتور هند، «آشوکا»^۲، نزدیک به دو هزار و سیصد سال پیش مردم را به آزادی و تحمل سیاسی دعوت می‌کرد. «اکبر کبیر»^۳، پادشاه بزرگ سلسله گورکانیان در قرن شانزدهم (که به امپراتوری مغولی هند معروف بودند) درست در همان زمانی که دادگاه‌های تفتیش عقاید در اروپا مخالفان مذهبی را مجازات می‌کردند و به قتل می‌رساندند، ملاحظاتی کلاسیک و بیاد ماندنی در باب تحمل سیاسی و مذهبی داشت. اسلام، از نخستین روزهای پیدایش، با آغوش باز پذیرای آزادی اقتصادی و کسب و کار بود، آن هم مدت‌ها پیش از آن که این مفاهیم در غرب محترم شمرده شوند. تحمل و سعه صدر امپراتوران عثمانی اغلب بیشتر از پادشاهان اروپایی بود.

بنابراین، به عبارتی می‌شود گفت که آزادی کاملاً با همه ادیان و فرهنگ‌های بزرگ جهان سازگاری دارد. آزادی نه یک ایده مشخصاً غربی است و نه یک مفهوم ماتریالیستی. در ضمن، آزادی با جامعه‌ای مبتنی بر ارزش‌های مستحکم اجتماعی نیز هیچ گونه تضادی ندارد. در واقع، جامعه آزاد متکی بر مردمی است

1. Amartya Sen, 'Universal truths: human rights and the Westernizing illusions', Harvard International Review, 20(3), 1998, pp. 4-43.

2. Ashoka

3. Akbar The Great

که مشتاقانه پذیرای هنجارها و قواعد مشترک هستند؛ هنجارها و قواعدی که آزار رساندن به دیگران، و شیادی و سوء استفاده از قدرت را نهی نموده و یک نظم و سامان هماهنگ اجتماعی به وجود می‌آورند که در آن مردم می‌توانند به همزیستی و همکاری با یکدیگر بپردازند. در متن چنین نظام هماهنگ و فراگیری، آزادی به مردم امکان می‌دهد تا در مورد ارزش‌های اخلاقی خود تصمیم بگیرند، فرهنگ و آداب و رسوم خودشان را زنده نگاه دارند، و از آیین و مناسک مذهبی خودشان پیروی کنند. در چنین جامعه‌ای مردم به زور وادار به پذیرش ارزش‌ها، فرهنگ، و آیین مورد نظر مقامات دولتی نمی‌شوند.

فرهنگ اعتماد و همکاری

جامعه آزاد نه بر اساس قدرت و سلطه دولتی، بلکه بر اساس اعتماد و همکاری عمل می‌کند. ثروت در یک جامعه آزاد به واسطه مبادله داوطلبانه و توسط مردمی حاصل می‌شود که محصولات مفید تولید کرده و آن‌ها را با دیگران معامله می‌کنند. ثروت در چنین جامعه‌ای از راه «غارت و تصرف» حاصل نمی‌شود. غارت و تصرف شیوه معمولِ نخبگان چپاول‌گر است که با بهره‌گیری از نفوذ و قدرتش از مردم مالیات‌های سنگین می‌گیرند و یا به خود و خانواده و رفقای نزدیکشان امتیازات و انحصارات ویژه می‌بخشند. ممکن است در طول تاریخ بشری قسمت اعظم ثروت در بیشتر کشورها با همین شیوه‌ها و از طریق بهره‌کشی و زور و اجبار حاصل شده باشد، اما جامعه آزاد برای تولید ثروت به جای توسل به چنین شیوه‌هایی، متکی به انگیزه‌ای به مراتب سالم‌تر و سازنده‌تر است: انگیزه همکاری و مبادله داوطلبانه.

تحقق همکاری و مبادله داوطلبانه مستلزم «اعتماد» است. هیچ کس حاضر نمی‌شود با افرادی که از نظر او کلاه‌بردار و طمع‌کار هستند معامله کند، مگر آن که به زور وادار به معامله با آن‌ها شود و یا هیچ گزینه دیگری برای او وجود نداشته باشد (مثلاً در شرایطی که دولت‌ها، یا نورچشمی‌های ایشان، تولید

محصول مورد نیاز آن فرد را در کنترل انحصاری خود گرفته باشند). در یک جامعه آزاد مردم حق انتخاب دارند و آزادند که با هر کاسی که دلشان خواست معامله کنند. به همین دلیل، در چنین جامعه‌ای تولیدکنندگان چاره‌ای ندارند جز آن که مشتریان فعلی و مشتریان بالقوه خود در آینده را نسبت به صداقت و درستکاری خود متقاعد سازند. در جامعه‌ای که حق انتخاب وجود دارد، کسبه و تولیدکنندگان باید به قولی که به مشتری داده‌اند عمل کنند، چون در غیر این صورت، شهرتشان را از دست داده و کسب و کارشان از بین می‌رود؛ و برای اکثر آدم‌ها، احتمال از دست دادن شهرت و از بین رفتن کار و درآمد یک نگرانی جدی محسوب می‌شود (و همین نگرانی عامل بازدارنده نیرومندی است که مانع از کلاهبرداری و عهدشکنی می‌گردد).

جامعه آزاد از بالا و با اعمال زور توسط نخبگان قدرتمند هدایت نمی‌شود. کارها در چنین جامعه‌ای، به شکلی کاملاً طبیعی و خودانگیخته، به واسطهٔ تعاملات داوطلبانه مردم عادی پیش می‌رود؛ مردمی که پشتوانه فعالیت‌هایشان فرهنگی از صداقت و اعتماد است. در جامعه آزاد، قواعد و هنجارهایی که پیش‌برندهٔ این همکاری خودانگیخته هستند به قدری عادی و طبیعی می‌شوند که مردم ناخودآگاه به آن‌ها عمل کرده و حتی لازم نیست به آن‌ها فکر کنند. هیچ نیازی نیست که مقامات دولتی به مردم بگویند که صداقت داشته باشند یا کارشان را به شیوه‌ای موثر انجام دهند یا سخت‌کوش باشند و با هم همکاری کنند. مردم خودشان هر روز و به طور طبیعی همین گونه عمل می‌کنند.

نیاز به اعتماد و همکاری در یک جامعه آزاد اهمیت روابط بین افراد و گروه‌ها را، در مقایسه با جوامعی که با توسل به قدرت هدایت می‌شوند، به مراتب بیشتر می‌کند. در جامعه آزاد، پیوندهای خانوادگی، دوستی‌ها، محله و اجتماع، همسایگی‌ها، ارزش‌های معنوی، میراث گذشتگان، و هم‌صحبتی و انجمن بین افرادی که علایق و منافع مشترک دارند از اهمیت بیشتری برخوردارند. بسیاری از دولت‌ها در جوامع نآزاد این گونه پیوندها و انجمن‌ها را نوعی تهدید برای سلطه

خود قلمداد می‌کنند و به همین دلیل سعی در سست کردن، برانداختن، یا موقوف کردن آن‌ها دارند. البته در اغلب موارد، تلاش دولت‌ها در این زمینه فقط باعث راندن گروه‌ها به لایه‌های زیرین و مخفی جامعه شده است. انجمن و دوستی داوطلبانه به قدری برای مردم اهمیت دارد که آن را به مراتب از وفاداری به مقامات دولتی نیرومندتر می‌کند.

نفع شخصی و قواعد

جامعه آزاد نیازی به دستورات از بالا ندارد. کارکرد جامعه آزاد به این صورت است که افراد عادی کنش‌ها و برنامه‌های خودشان را (داوطلبانه) با کنش‌ها و برنامه‌های دیگران هماهنگ می‌کنند. آن چه به افراد امکان این هماهنگی را می‌دهد مجموعه ساده‌ای از قواعد و ارزش‌های مشترک است (مانند قاعده صداقت یا عدم خشونت) که مانع از بروز درگیری بین افراد با منافع شخصی متفاوت می‌شود.

این قبیل قواعد ساده و ارزش‌های مشترک، علاوه بر فراهم آوردن فضایی برای پرهیز از درگیری و زیستن در صلح و آرامش، به مردم مجالی می‌دهند تا آزادانه برای پیشبرد منافع متقابل خودشان با یکدیگر به همکاری بپردازند. به طور مثال، جامعه آزاد مردم را به حال خود می‌گذارد تا آزادانه با یکدیگر معامله کنند و (بدون دخالت هیچ مقام و مقرراتی) برای رسیدن به نرخی که متضمن منافع طرفین باشد با هم به چانه‌زنی بپردازند. به هیچ مقام دولتی ربطی ندارد که بخواهد تصمیم بگیرد که در معامله بین افراد چه چیزی ممکن است به نفع طرفین باشد یا این که چگونه می‌شود بین منافع متفاوت طرفین نوعی موازنه برقرار کرد، یا این که برای تأمین منافع طرفین چه باید کرد، و سپس بخواهد مردم را مجبور کند که از طرح و تصمیم او تبعیت کنند. در یک جامعه آزاد مردم خودشان تصمیم می‌گیرند که چه چیزی به نفع آن‌ها است و خودشان انتخاب می‌کنند که چگونه به بهترین وجه ممکن از طریق همکاری با دیگران

به پیشبرد منافع خود بپردازند. مردم در ورود به هر معامله‌ای و توافق بر سر هر نرخی که دلخواهشان باشد آزادند، به شرطی که در روند این معامله و چانه‌زنی به هیچ کس آسیبی نرسد.

عده‌ای از منتقدین راهی برای کارکرد و کامیابی جامعه به صورت آزاد متصور نیستند و معتقدند که جامعه برای پیشرفتش باید الزاماً اهداف مشترکی را انتخاب کرده و همه شهروندان را به تبعیت از آن اهداف وادار سازد. ترس این عده از آن است که جامعه آزاد تصادم گوشخراش و بی‌حاصل و بی‌پایانی گردد از منافع و جاه‌طلبی‌های شخصی؛ منافعی که باید سرکوب شوند تا «منفعت عمومی» امکانی برای بروز و غلبه بیابد.

چنین نگرشی اشتباه است. البته جامعه آزاد پذیرای این واقعیت است که همه مردم دنبال منافع شخصی خودشان هستند، اما در عین حال این را نیز می‌پذیرد که «نفع شخصی» انگیزه‌های آن چنان نیرومند است که نمی‌توان آن را به سادگی سرکوب کرد. مردم «منفعت عمومی» را (با آن تعریفی که مقامات دولتی و سیاستمداران از این مفهوم دارند) به اندازه منافع شخصی خودشان خطیر و با اهمیت تلقی نمی‌کنند. در ضمن، ما نباید فراموش کنیم که «نفع شخصی» به واقع مفید و مهم است، زیرا اگر افراد از منافع و نیازهای ابتدایی خودشان (مانند خوراک و پوشاک و آب و سرپناه) چشم‌پوشی کنند، هر اندازه هم که جامعه پیرامون آن‌ها خیرخواه و مهربان باشد، باز هم مدت زیادی زنده نخواهند ماند.

جامعه آزاد نفع شخصی افراد را در مسیرهایی سودمند هدایت می‌کند، نه این که به امید واهی ایجاد یک آرمان‌شهر خیالی آن‌ها را سرکوب کند. مجموعه قواعد یک جامعه آزاد فقط مردم را ملزم می‌دارد که خواسته‌ها و جاه‌طلبی‌های خودشان را بر دیگران «تحمیل» نکنند. مردم آزادند تا، به تنهایی یا در مشارکت با دیگران، پی‌گیر منافع شخصی خودشان باشند، به شرط آن که متقابلاً به آزادی دیگران در پی‌گیری منافعشان احترام بگذارند. در جامعه آزاد مردم مجاز نیستند دیگران را به

زور وادار به پذیرش اهداف خاص خود کنند یا آن‌ها را در تحقق اهداف خود به زور به خدمت بگیرند.

این واقعیت که جوامع نسبتاً آزاد پیشرفت می‌کنند (و تقریباً همیشه بهتر و بیشتر از جوامع تحت کنترل پیشرفت می‌کنند) خود دلیل محکمی بر بی‌اساس بودن ترس منتقدینی است که جامعه آزاد را صحنه نبرد دائمی بین منافع رقابت‌کننده افراد تصور می‌کنند. جوامع آزاد با بهره‌گیری از مجموعه ساده‌ای از قواعد مبتنی بر محترم شمردن آزادی دیگران، منافع شخصی افراد را در مسیر سودمند تعاون و همکاری هدایت می‌کنند.

به همین منوال، ترس و نگرانی از این که افراد در جامعه آزاد صرفاً به دنبال پیشبرد منافع شخصی خودشان هستند نیز ترسی اشتباه و بی‌اساس است. انسان‌ها موجوداتی اجتماعی هستند که نسبت به خانواده، دوستان، و همسایگان خود نوعی وابستگی و دلبستگی طبیعی دارند و در رفتار و کارهای خود همیشه خواسته‌ها و منافع آن‌ها را مد نظر قرار می‌دهند. انسان‌ها آرزومند احترام و حسن نیت دوستان خود هستند. همه آدم‌ها آرزو دارند که در محله خود به همسایه‌ای خوب شهرت داشته باشند. بنابراین، مشتاقانه سعی دارند تا منافع و خواسته‌های خودشان را به گونه‌ای تعدیل نمایند که بتوانند روابط حسنه با دیگران را حفظ کنند. رفتار کسی که مراعات حال دیگران را می‌کند متقابلاً از سوی اطرافیان مورد توجه قرار گرفته و به آن پاداش داده می‌شود، به این معنا که دیگران نیز تمایل بیشتری برای توجه یا کمک به او دارند.

ما کارکرد چنین مکانیسمی را در جوامع آزادتر به روشنی مشاهده می‌کنیم. کمک و بخشش به دیگران، حتی به غریبه‌ها، از طریق نهادهای خصوصی بشردوستانه در جوامع آزادتر خیلی بیشتر است تا در جوامعی که از آزادی کمتری برخوردارند. این امر صرفاً به این دلیل نیست که مردم در چنین جوامعی ثروتمندترند، بلکه به این خاطر است که در جوامع آزاد بر داوطلبانه بودن وظایف اجتماعی تأکید بیشتری می‌شود تا بر تحمیلی بودن این وظایف.

همکاری از طریق قواعد مورد موافقت

همکاری موفقیت‌آمیز با دیگران نیازمند آن است که هر یک از ما رفتار و کنش‌های خودمان را (برای دیگران) قابل پیش‌بینی و قابل اعتماد کنیم. اگر مردم مدام نظرشان را تغییر می‌دادند یا به صورت اتفاقی و پیش‌بینی‌ناپذیر عمل می‌کردند و یا هیچ وقت به قولشان عمل نمی‌کردند، همکاری به کلی ناممکن می‌شد. جامعه آزاد به مردم امکان می‌دهد تا در مورد زندگی شخصی‌شان هر گونه که خودشان می‌خواهند تصمیم بگیرند، به شرط آن که در روند این تصمیم‌گیری به دیگران آسیبی نرسد. اما چنین جامعه‌ای در عین حال تشویق‌گر نوعی انسجام و پیوستگی در رفتار است که برای همکاری اجتماعی از ضروریات اساسی محسوب می‌شود.

به طور مثال، جامعه آزاد یک سری قواعد قانونی در مورد مالکیت، کنترل، و انتقال اموال دارد. این قواعد به مردم امکان می‌دهد تا بدون ترس از تهدید به بهره‌کشی یا غارت اموالشان از سوی دیگران یا از سوی مقامات دولتی، به کسب مال بپردازند و در کالاهای سرمایه‌ای (نظیر املاک، کارگاه‌ها، کارخانجات یا تجهیزات) که زندگی را بهبود بخشیده و تولید را آسان‌تر و به‌صرفه‌تر می‌کنند سرمایه‌گذاری کنند. این قواعد، که به «حقوق مالکیت» معروفند، توسط هیچ دولتی طراحی نشده‌اند، بلکه طی صدها سال به تدریج شکل گرفته‌اند. حد و مرز این قواعد در بی‌شمار دعوی طرح شده در بی‌شمار دادگاه‌های مختلف در جوامع بشری سنجیده شده‌اند و در طی این فرایند طبیعی و تدریجی، رفته‌رفته مجموعه‌ای از قوانین و روش‌ها شکل گرفته‌اند که از مردم در معاملاتشان با دیگران محافظت می‌کنند و در ضمن، همکاری بین مردم را آسان‌تر و پربارتر می‌سازند.

جوامع آزادتر همچنین پذیرای بسیاری دیگر از قواعد و هنجارها شده‌اند که وجودشان برای همکاری اجتماعی هماهنگ بین مردم از ضروریات اساسی محسوب می‌گردد. به طور مثال، «قواعد اخلاقی» تعیین‌کننده حد و مرزهایی

هستند که تعامل اجتماعی را برای تک‌تک افراد آسان‌تر می‌کنند. به علاوه، در این جوامع «معیارهای عام رفتار اجتماعی» نیز وجود دارند (نظیر خوش‌رفتاری، مؤدب بودن، و هنجارهای پذیرفته شده در روش‌های مقبول و شایسته در کسب و کار) که همگی به تدریج و در طی زمانی بسیار طولانی از بطن تعاملات انسانی به وجود آمده و شکل گرفته‌اند. این هنجارهای سودمند (که در جوامع آزادتر امری عادی و روزمره محسوب می‌شوند) قابلیت بازتولید ندارند، یعنی مثلاً بسیار دشوار و حتی ناممکن است که دولت‌ها در کشورهای نآزادتر بخواهند آن‌ها را بازتولید کنند.

همچنین، شهروندان یک جامعه آزاد «حقوق مدنی» ابتدایی و مشخصی دارند که شکل ظاهری آن‌ها ممکن است در هر جامعه‌ای متفاوت باشد، اما این حقوق در تمام جوامع آزاد اساساً هنجارهای پذیرفته شده‌ای هستند که آزادی‌های مختلفی را شامل می‌شوند، از جمله آزادی از بردگی و کار اجباری و آزادی از شکنجه یا مجازات بی‌تناسب با جرم مجرمین. این هنجارها همچنین آزادی اندیشه و اعتقاد قلبی را نیز شامل می‌شوند، به این معنا که فرد آزاد است تا درباره دین و سیاست نظرات خودش را داشته باشد و آزاد است تا بدون تهدید و ارباب، به فرایض دینی خود عمل کند یا در سیاست شرکت داشته باشد. حقوق مدنی همچنین شامل آزادی بیان است، یعنی آزادی شخص در بیان اندیشه‌هایش و آزادی رسانه‌های ارتباط جمعی (نظیر رادیو، تلویزیون، روزنامه، و اینترنت) در گزارش و تفسیر به تشخیص و انتخاب خودشان، و همین‌طور آزادی تجمع و انجمن با هر که فرد خود مایل به معاشرت با او باشد. یکی دیگر از این هنجارهای پذیرفته شده، حریم شخصی و آزادی در حریم شخصی است، به گونه‌ای که هیچ کس (به ویژه آنان که در مسند قدرت هستند) حق جاسوسی و زیر نظر گرفتن او را نداشته باشد. به طور خلاصه، در یک جامعه آزاد از شهروندان انتظار می‌رود که نسبت به دیدگاه‌ها، اعتقادات، اعمال و رفتار، و شیوه زندگی دیگران (به شرط آن که در دیدگاه‌ها و اعمال و رفتارشان قاعده عدم آسیب‌رسانی را رعایت کرده باشند) تحمل و سعه صدر داشته باشند و از دخالت در امور دیگران پرهیزند.

عدالت و حاکمیت قانون

یک جامعه آزاد همچنین دارای «قواعد عدالت» است. در چنین جامعه‌ای برای آسیب رساندن به دیگران (و نه تنها آسیب جسمانی بلکه تقلب و دیگر آسیب‌ها) تنبیهات یا مجازات‌هایی وجود دارد، و از همه مهم‌تر آن که جامعه آزاد پشتیبان و برپا دارنده «حاکمیت قانون» است. مسئله اصلی تشکیلات سیاسی یک کشور این نیست که رهبران سیاسی را چگونه و با چه روشی انتخاب کند (چون این کار خیلی ساده‌ای است). مشکل اصلی این است که رهبران سیاسی را چگونه مهار کند. در یک جامعه آزاد نقش و قدرت مقامات دولتی مؤکداً محدود است. همین محدودیت ضمانتی است تا مبادا قدرتی که به مقامات دولتی واگذار شده تا با آن مجرمین را تنبیه کرده و از شهروندان در مقابل تجاوزگران دفاع کنند به شکلی خودسرانه مورد استفاده قرار گیرد و یا برای تأمین منافع شخصی کسانی به کار گرفته شود که قدرت را در دست دارند.

جوامع آزاد برای مهار قدرت رسمی به ایجاد و توسعه انواع مختلفی از مکانیسم‌های گوناگون پرداخته‌اند، از جمله قوانین انتخابات، قوانین اساسی، و تفکیک قوا. اما راه حل اساسی برای این که شهروندان از بهره‌کشی توسط حاکمان خود در امان بمانند، حصول اطمینان از اجرای قوانین به شکلی یکسان در مورد همه است. این شیوه به «حاکمیت قانون» معروف است. بر مبنای این قاعده، به طور مثال دولت نمی‌تواند به نفع گروه‌ها یا طایفه‌های خاصی رأی بدهد و برای آنان امتیازات ویژه قائل شود یا فقط از گروه‌های اجتماعی خاصی مالیات دریافت کند. در ضمن، قانون به همان شکل که در مورد عموم مردم صدق می‌کند، در مورد خود دولت نیز بی هیچ تفاوتی مصداق می‌یابد.

همین قاعده در مورد اجرا و اعمال قوانین نیز صدق می‌کند. برای حصول اطمینان از این که قدرت قضایی به شکلی بی‌طرفانه، و نه خودسرانه، مورد استفاده قرار بگیرد، قواعد عدالت در یک جامعه آزاد در مورد همه به یکسان اعمال می‌گردد. همه شهروندان به مساوات حق برخورداری از آیین صحیح دادرسی دارند و قانون

باید با همه به یکسان و به عدالت رفتار کند. چنین قاعده‌ای به معنای آن است که هیچ کس نباید در معرض دستگیری خودسرانه قرار بگیرد یا بدون محاکمه زندانی شود؛ محاکمه‌ای منصفانه مطابق با قواعد مبتنی بر شواهد روشن که در آن قضاوت بر عهده یک هیئت منصفه متشکل از شهروندان عادی است، و نه بر عهده مقامات منصوب دولتی، و هیچ کس نباید پس از محاکمه در دادگاه، دوباره برای همان جرم در معرض محاکمه قرار بگیرد.

هدف و تأثیر اعمال این محدودیت‌ها بر سیاستمداران، مقامات دولتی، و قضات آن است که بنیان سوء استفاده از قدرت توسط مقامات را فرسوده کند، امتیازات ویژه را تحلیل ببرد، و از پلیدی زور و اجبار بکاهد. به هر حال، نقش و وظیفه دولت در یک جامعه آزاد آن است که آزادی افراد را پاسداری کرده و گسترش دهد، نه این که آن را فرو بکاهد.

■ استدلالی اقتصادی در دفاع از آزادی

بالا رفتن استانداردهای زندگی در مقیاسی عظیم

زندگی انسان در این سیاره تا اواسط سدهٔ هیجدهم میلادی تغییر چندانی نکرده بود. تقریباً همه مردم روی زمین‌های زراعی کار می‌کردند و برای تولید غذا از راه کشت و کار، به فعالیت طاقت‌فرسایی مشغول بودند که نتیجه‌ای نامعلوم داشت، چرا که برداشت محصول یکسره به باد و باران و تغییرات جوی وابسته بود. روش‌های این نوع کشاورزی تا همین دویست و پنجاه سال پیش کم و بیش شبیه روش‌های کشاورزی در دوران فراعنه مصر بود. اکثر مردم هیچ پولی در بساط نداشتند که بخواهند خرج تجملاتی نظیر یک دست لباس اضافه کنند. فقط عده بسیار کمی توان خرید گوشت داشتند. کسانی که علناً می‌شد از سر و وضعشان تشخیص داد که ثروتمند هستند فقط آن افرادی بودند که در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمده بودند، و ثروت آن خانواده‌ها نیز اغلب ناشی از قدرت در

گرفتن مالیات از کشاورزان فقیر برای نفع شخصی بود، یا ناشی از نوکری یا دوستی با صاحبان آن قدرت.

زندگی برای اکثر جمعیت دنیا بقا یا زیستنی رقت‌انگیز بود. طبق محاسبات اقتصاددان آمریکایی «دی‌یر درا مکلاکسکی»^۱ درآمد شهروند متوسط دنیا در سال ۱۸۰۰ میلادی چیزی بین ۱ تا ۵ دلار در روز بود؛ رقمی که امروزه به زحمت کفاف خرید حتی یک فنجان قهوه در اکثر پایتخت‌های جهان را می‌دهد.^۲ اکنون متوسط درآمد شهروندان دنیا نزدیک به ۵۰ دلار در روز است و این یک صعود عظیم در بهروزی اقتصادی محسوب می‌شود.

تازه این رقم فقط میانگینی از «متوسط درآمد» است و حد اعلاهی بهروزی اقتصادی که برخی کشورها (و البته نه همه کشورها) به آن نائل آمده‌اند را کمتر از میزان واقعی آن نشان می‌دهد. متوسط درآمدها در تاجیکستان، که در دریف ناآزادترین کشورهای دنیا قرار دارد، همچنان در حد رقمی کمتر از ۷ دلار در روز باقی مانده است. اما متوسط درآمدها در ایالات متحده آمریکا، که یکی از آزادترین کشورهای جهان به شمار می‌رود، اکنون رقمی بالغ بر ۱۰۰ دلار در روز است. به لطف مزیت‌های آزادی، مردم آمریکا در حال حاضر چهارده برابر ثروتمندتر از مردم تاجیکستان و چیزی در حدود ۲۰ تا ۱۰۰ برابر ثروتمندتر از نیاکان خود در سده ۱۸۰۰ میلادی هستند. در سوئیس، استرالیا، کانادا، و بریتانیا (که بر اساس «گزارش آزادی اقتصادی جهان» در زمره آزادترین کشورهای دنیا قرار دارند) متوسط درآمدها بیش از ۹۰ دلار در روز است. آزادی و بهروزی اقتصادی با هم پیوند دارند و همراه هم به پیش می‌روند.^۳

1. Deirdre McCloskey

۲. به نقل از مقاله «دنیای مدرن را آزادی و ارجمندی توضیح می‌کنند»، نوشته «دی‌یر درا مکلاکسکی» از کتاب «اخلاق سرمایه‌داری» اثر «تام پالمر» که ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۹۱ توسط نشر سارگل منتشر شد.

3. Fraser Institute, Economic Freedom of the World 2012 Annual Report, Fraser Institute, Vancouver, BC, 2012.

بنابراین، تعجیبی ندارد که مردم در حال ترک کشورهای فقیر و ناآزادتر هستند و به کشورهای ثروتمند و آزادتر مهاجرت می‌کنند. هر ساله، تقریباً به ازای هر ۱۰,۰۰۰ نفر جمعیت تقریباً ۱/۱۲ نفر مردم از ناآزادترین کشورهای دنیا خارج می‌شوند. در مقابل، در بیست کشوری که آزادترین کشورهای دنیا هستند به ازای هر ۱,۰۰۰ نفر از جمعیت ۳/۸۱ نفر به این کشورها وارد می‌شوند.^۱ در بین آن بیست کشور نیز، آن‌هایی که به لحاظ اقتصادی از همه آزادترند شاهد بالاترین میزان مهاجرت به داخل کشورشان هستند. به طور متوسط، در میان این بیست کشور، آن‌هایی که در مقیاس آزادی جزو نیمه انتهایی جدول هستند میزان ورود مهاجرین در آن‌ها کمتر، و کشورهایی که در نیمه بالای جدول قرار دارند میزان ورود مهاجرین در آن‌ها بیشتر است.

به عبارتی، مردم با پای خود (و با تصمیم برای حرکت به طرف کشورهای آزاد) به آزادی رأی می‌دهند، و تازه این مردم در شرایطی به این کار مبادرت می‌ورزند که کشورهای خودشان به شدت تلاش می‌کنند که مانع از مهاجرت مردم به خارج شوند و کشورهای آزاد نیز هر چه در توان دارند انجام می‌دهند تا شرایط ورود مهاجرین را سخت‌تر کنند.

آزادی و بشردوستی

کشورهای آزاد با بهره‌کشی از فقرای خود ثروتمند نمی‌شوند. همان گونه که «لئونید نیکونوف»^۲، فیلسوف روسی و استاد فلسفه اخلاق، در ملاحظات خود نشان داده، «سه‌م» متوسط درآمد ملی که نصیب فقیرترین دهک جمعیت در آزادترین و ناآزادترین کشورهای دنیا می‌شود رقمی کم و بیش مشابه است (یعنی به ترتیب ۲/۵۸ درصد و ۲/۴۷ درصد). اما به مراتب بهتر است که آدم در کشوری ثروتمند فقیر باشد (که درآمد متوسط فقیرترین دهک جمعیت حدود ۲۳ دلار در روز است)

1. Gabriel Openshaw, 'Free markets and social welfare', Mises Daily, 4 October 2005, <http://www.mises.org/daily/1915# edn2>

2. Leonid Nikonov

تا در کشوری فقیر (که متوسط درآمد روزانه فقیرترین دهک جمعیت حدود ۲,۵۰ دلار است).^۱

در ضمن، مردم در جوامع آزاد و ثروتمند دسترسی بیشتری به ثروت دارند. برخلاف افراد فقیر در کشورهای نآزاد که از بد حادثه در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا نیامده‌اند یا به طبقه، نژاد، مذهب، یا گروه سیاسی مورد لطف قدرتمندان تعلق ندارند (و به ناچار محکومند که همیشه از ثروت محروم بمانند) فقیرترین شهروندان در کشورهای آزاد برای ابد محروم از ثروتمند شدن نیستند. در کشورهای آزاد، «پویایی اجتماعی» به مراتب بیشتر است. «بیل گیتس»^۲، ثروتمندترین مرد جهان و بنیان‌گذار شرکت عظیم «مایکروسافت»، کسب و کار شرکت نرم‌افزاری خود را در گاراژ خانه‌شان شروع کرد. و اکنون، «بیل گیتس» هدف زندگی‌اش را این قرار داده که تمام ثروت خود را خرج اهداف انسانی و شایسته کند. چنین منشی یک امر عادی و از ویژگی‌های بارز جوامع آزاد است، زیرا نهادهای خیریه شخصی و بشردوستانه در جوامع آزاد و ثروتمند به مراتب بیشتر و گسترده‌تر از دیگر جوامع هستند. طبق بررسی «شرکت سرمایه‌گذاری بارکلیز»^۳ ۴۰٪ از ثروتمندترین اشخاص در آمریکا کمک به انجمن‌های خیریه و بشردوستانه را یکی از سه اولویت اصلی در مخارج خود گزارش کرده‌اند.^۴

طبق گزارش «بنیاد خیریه‌های یاری‌دهنده»^۵ در بریتانیا، پنج کشوری که در آن‌ها مردم بیشتر از بقیه ملت‌ها مستعد وقف پول و صرف وقت در جهت اهداف بشردوستانه هستند عبارتند از استرالیا، ایرلند، کانادا، نیوزیلند و آمریکا؛ که همه

۱. به نقل از مقاله «منطق اخلاقی برابری و نابرابری در جامعه بازار» نوشته «لئونید نیکونف» از کتاب «اخلاق سرمایه‌داری» اثر «تام پالمر» که ترجمه فارسی آن به همت نشر سارگل در سال ۱۳۹۱ در ایران منتشر شد.

2. Bill Gates

3. Barclays Wealth

4. Barclays Wealth, Global Giving: The Culture of Philanthropy, London, 2010

5. UK's Charities Aid Foundation

آن‌ها به لحاظ شاخص‌های آزادی در بالای جدول قرار دارند.^۱ نکته دیگر این که مردم این کشورها در مقایسه با شهروندان فقیر کشورهای نآزادتر، ثروت بیشتری برای بخشش و خرج کردن در امور خیریه دارند.

آزادی تبعیض را بی‌اثر می‌کند

تبعیض در کشورهای نآزاد رواج بسیار دارد. اگر شما از خانواده، طبقه، نژاد، جنسیت، یا مذهب مقبولی نباشید پیدا کردن یک کار خوب یا دسترسی به خدمات خوب بریتان خیلی دشوار خواهد شد. اما اقتصادهای مبتنی بر بازار آزاد تبعیض را کاهش می‌دهند. تولیدکنندگان در جوامع مبتنی بر بازار آزاد برایشان صرف ندارد که بخواهند در هنگام معامله یا استخدام کارکنان بین افراد تبعیض قائل شوند.^۲

به طور مثال، استخدام‌کنندگان ممکن است از مهاجرین خوششان نیاید؛ به ویژه اگر مهاجرین از فرهنگ و نژاد و مذهبی متفاوت آمده باشند. اما گروه‌های مهاجر اغلب در واکنش به این قبیل احساسات منفی حاضرند دستمزد کمتری برای انجام کار دریافت کنند. در این صورت، استخدام‌کنندگانی که با استخدام کارگران بومی بین آن‌ها و مهاجرین تبعیض قائل می‌شوند نهایتاً خودشان را به لحاظ رقابتی در وضعیت نامساعدی قرار می‌دهند، زیرا دستمزدهای پرداختی آنان بالاتر از دستمزدهای پرداختی رقبایی است که حاضر به استخدام کارگران مهاجر شده‌اند. در نتیجه، یا سودشان کمتر می‌شود و یا ناچارند قیمت کالاهای تولیدی خود را افزایش دهند و خطر از دست دادن مشتری را به جان بخرند. هیچ یک از این دو گزینه برای کسب و کار مطلوب نیست. بنابراین، به صلاح منافع تجاری استخدام‌کنندگان نیست که بخواهند بین کارگران بومی و مهاجر تبعیض قائل شوند.

1. Charities Aid Foundation, World Giving Index 2012, Charities Aid Foundation, West Malling, 2012.

2. For a good outline on this point, see Milton Friedman and Rose Friedman, Capitalism and Freedom, University of Chicago Press, Chicago, Il, 1962.

پرسش: آیا جوامع آزاد به شکلی زمخت و صریح مادی‌گرا نیستند؟

خیر. آزادی اقتصادی به مردم امکان انتخاب می‌دهد و فرصت‌های گوناگون برایشان فراهم می‌آورد. آزادی اقتصادی نیازهای ابتدایی مردم، نظیر خوراک، مسکن، و پوشاک را به مراتب بهتر از دیگر نظام‌های اقتصادی تأمین می‌کند و به آن‌ها فرصت‌هایی می‌دهد که پیش از پیدایش تجارت آزاد و بازارها حتی در خواب و خیال آنان نیز نمی‌گنجید. جامعه آزاد به جای آن که مردم را به یک عمر کار سخت و تحقیرکننده محکوم کند، به آن‌ها امکان می‌دهد تا از چیزهایی که موجب شادی خاطرشان می‌شود (نظیر مسافرت، موسیقی، هنر، و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی) بهره‌مند گردند، و به آن‌ها توانمندی مالی می‌دهد تا بتوانند هزینه درمان و بهداشت مناسب و آموزش بهتر را بپردازند.

ثروت به واقع فقط یک ابزار است که به ما امکان می‌دهد تا به چیزهایی که حقیقتاً در نظرمان ارزشمند هستند دسترسی داشته باشیم، و این ارزش‌ها صرفاً به رفاه و راحتی مادی محدود نمی‌شوند، بلکه شامل تمام اموری می‌شوند که ما به لحاظ فرهنگی و اجتماعی برایشان ارزش قائل هستیم. به همین دلیل است که کشورهای آزادتر و ثروتمندتر هم تعداد استودیوم‌های ورزشی‌شان بیشتر است و هم سالن‌های اجرای کنسرت، تئاترها، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، و موزه‌هایشان.

اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد حتی در بازار کار بومی و داخلی نیز تبعیض را کاهش می‌دهد. به طور مثال، در برخی مناطق ممکن است نسبت به اشتغال به کار زنان در بیرون از منزل حساسیت یا نوعی مخالفت فرهنگی وجود داشته باشد و باعث شود که پیدا کردن کار برای آن‌ها دشوارتر گردد. اما استخدام‌کنندگانی که برای

استخدام بین زنان و مردان تبعیض قائل می‌شوند، در مقایسه با رقاباتی که قائل به چنین تبعیضی نیستند، ناچار به استخدام از گسترهٔ محدودتری از استعدادها و توانایی‌ها هستند. مثال قابل توجه دیگر در این زمینه، مسئله اختلاف یا جدایی طبقات اجتماعی در هندوستان است. افزایش صنایع مربوط به فن‌آوری‌های پیشرفته در مراکز ماند «حیدرآباد» چشم‌انداز اشتغال برای کارگران طبقات فرودست اجتماعی را تقویت کرده است. استخدام‌کنندگان در صنایع رقابتی فن‌آوری‌های پیشرفته در این مراکز به کارکنانی نیاز دارند که از هوش و توان ذهنی بالایی برخوردار باشند. برای این استخدام‌کنندگان به صرفه نیست که بین طبقات اجتماعی تبعیض قائل شوند یا بخواهند هنگام استخدام به عوامل فرهنگی توجه کنند. نفع شخصی کسبهٔ آزاد توانسته است ظرف مدت تنها چند سال به اهدافی ناآل گردد که قوانین ضد تبعیض هندوستان طی ده‌ها سال از رسیدن به آن‌ها عاجز بوده‌اند.

خلاقیت مردم آزاد

یکی از دلایل ثروتمندتر بودن اقتصادهای آزادتر این است که از تمام استعدادهای موجود در کشور استفاده می‌کنند. با کاسته شدن از تبعیض‌های عقیم‌کننده و زیان‌بار، تمام شهروندان یک جامعه آزاد می‌توانند آزادانه فکر و استعداد خود را به کار بگیرند. اگر گروهی از مردم آزادانه به خلق و بهبود و عرضه کالاهایی بپردازند که موجب بهتر شدن زندگی گروه دیگری از مردم شود، این گروه دوم با خرید آن کالاها به تلاش گروه اول پاداش می‌دهد. به همین دلیل، جوامع آزاد خلاق‌تر و نوآورتر هستند و در نتیجه با سرعت بیشتری رشد می‌کنند و توسعه می‌یابند.

آزادی اقتصادی منافع شخصی مردم را در مجاری و مسیرهای سودمند اجتماعی هدایت می‌کند. در این جوامع شما با تولید محصولاتی که دیگران خواهان آن‌ها بوده و حاضر به خریدشان هستند پول و ثروت کسب می‌کنید. طبیعتاً در چنین شرایطی شما دلتان می‌خواهد که مشتریان باز هم برای خرید نزد شما بیایند و حتی به همه دوستان و آشنایان خود نیز بگویند که شما تا چه اندازه در کارتان خوب هستید. همین موضوع باعث می‌شود که تولیدکنندگان توجه و تمرکزشان

بیشتر معطوف به مشتری باشد تا به خودشان. صاحبان و مدیران اکثر کسب و کارهای معروف در جوامع آزادتر اظهار می‌کنند که آن چه موجب موفقیتشان شده توجه به نیازها و خواسته‌های مشتریان بوده، نه تلاش برای سرکبسه کردن و گرفتن سود بیشتر از آن‌ها.

واقعیت مزبور فرسنگ‌ها فاصله دارد با کاریکاتور مضحک «گوش‌بری و کلاهبرداری» که از اقتصادهای آزاد ترسیم می‌کنند. اقتصاد اصالتاً آزاد یک نظام همکاری در مقیاسی عظیم است که مبتنی بر زور نیست، بلکه بر بنیان محکمی از معامله داوطلبانه و مبادله بین مردمی آزاد استوار است.

ایجاد سرمایه

اقتصادهای آزاد، علاوه بر تشویق نوآوری و خدمت به مشتری، از راه ایجاد و انباشت تدریجی «سرمایه مولد» ثروتمند می‌شوند. ماهی را با تور ماهیگیری بسیار ساده‌تر می‌توان صید کرد تا با دست، اما ماهیگیری با تور مستلزم صید کمتر در یک مدت زمان معین است، یعنی آن زمانی که صیاد صرف بافتن تور می‌کند و طبعاً از صید و مصرف ماهی باز می‌ماند. شما با چشم‌پوشی از مصرف است که می‌توانید به ایجاد و انباشت سرمایه بپردازید، و سپس با به کار گرفتن آن سرمایه، تولیدات خود در آینده را بهتر و کارآمدتر کنید. بنیان «سرمایه‌داری» بر همین فرایند استوار است.

در نظام اقتصاد آزاد یا نظام سرمایه‌داری، مردم به ایجاد و انباشت تدریجی سرمایه می‌پردازند؛ سرمایه‌هایی نظیر خانه، کارخانه، و تجهیزات و ماشین‌آلات، و این سرمایه‌ها زندگی مردم را آسان‌تر و نیروی کار ایشان را بهره‌ورتر می‌کند. افزایش این بهره‌وری در اغلب موارد بسیار چشم‌گیر است. به طور مثال، فکر کنید تفاوت وقت و تلاش مورد نیاز برای شخم زدن زمین زراعی با خیش و با تراکتور تا چه اندازه است. در ضمن، روند ایجاد سرمایه و بهبود بهره‌وری یک خصیصه

جمع‌شوندگی مضاعف دارد، یعنی هر بار که سرمایه‌ای به سرمایه‌های پیشین اضافه می‌گردد و هر بار که بهبودی در فن‌آوری‌های مولّد حاصل می‌شود، تولید بالاتر رفته و نسبت به گذشته از میزان تلاش و زحمت کاسته می‌شود.

جامعه آزاد قادر است به انباشت سرمایه مولّد بپردازد و مدام بر بهره‌وری آن بیافزاید و پیشرفت کند، صرفاً به این دلیل که چنین جامعه‌ای به مردم خود توان و امکان می‌دهد تا بدون وحشت از غصب یا دزدیده شدن اموالشان، خانه و تجهیزات و کارخانه و انواع دیگر کالاهای سرمایه‌ای را «مالک» شوند. جامعه آزاد از مردمش در مقابل غصب دفاع می‌کند و قواعدی قانونی و اخلاقی در باب مالکیت اموال دارد که احتمال دزدی را کمتر می‌کند.

پاسداری از مالکیت اموال از طریق قانون و فرهنگ یکی از ویژگی‌های بسیار مهم یک جامعه آزاد و اقتصاد آزاد محسوب می‌شود. ناگفته پیداست که هیچ کشاورزی حاضر نمی‌شود رنج شخم زدن زمین و کاشتن دانه و پروراندن محصول و برداشت خرمن را به جان بخرد اگر از پیش بدانند که احتمالاً در پایان سال دزدان از راه خواهند رسید و دسترنج او را به سرقت خواهند برد. به همین منوال، فقط تعداد کمی از مردم ممکن است حاضر باشند بیش از تأمین نیازهای ابتدایی خود به کار و تلاش بپردازند اگر بدانند که عمده درآمدشان به صورت مالیات از آن‌ها گرفته خواهد شد. اخذ مالیات گزاف و مستقیم مردم را از پس‌انداز ناامید می‌کند. مالیات غیرمستقیم و پنهان تورم^۱، که به شکلی دزدکی از ارزش پول مردم می‌کاهد، نیز همین تأثیر را دارد و انگیزه پس‌انداز را از بین می‌برد. بسیار

۱. تورم که حاصل چاپ اسکناس بی‌پشتوانه توسط بانک‌های مرکزی و تزریق بی‌رویه نقدینگی در بازار است به واقع یک نوع مالیات مخفی و غیرمستقیم است. تصور کنید که صبح از خواب بیدار شده‌اید، در حالی که می‌دانید در حساب پس‌انداز خود مثلاً یک میلیون تومان پول دارید. اگر همان روز بانک مرکزی اقدام به چاپ اسکناس و عرضه بی‌رویه نقدینگی کند، در حقیقت از پولی که شما در حساب پس‌انداز داشته‌اید به صورت مخفیانه مالیات گرفته است، چون با این اقدام از ارزش پول شما کاسته شده و حالا پس‌انداز شما به جای یک میلیون فرضاً چیزی در حدود نهمصد هزار تومان ارزش و قدرت خرید دارد - مترجم.

بعید است که کارآفرینان رغبتی به سرمایه‌گذاری کلان در کسب و کار داشته باشند اگر احتمال بدهند که اموال و دارایی‌های آن‌ها ممکن است به بهانه‌های مختلف و بدون پرداخت هیچ غرامتی مشمول پروژه‌های ملی‌سازی شود. امتیازهای ویژه‌ای که روند طبیعی بازار را تحریف می‌کنند تا فقط منافع عده‌ای از نخبگان و نورچشمی‌ها تأمین گردد، احتمال سرمایه‌گذاری‌های جدید را کاهش داده و مردم را از تلاش برای گسترش کسب و کارهای جدید دلسرد می‌کنند. (مالیات‌های سنگین مستقیم و غیرمستقیم، و امتیازات ویژه نظیر سهمیه‌ها و تعرفه‌ها و محدودیت‌های تجاری در حکم استثمار و دزدی هستند).

هر چه میزان این استثمار دزدانه و دولتی بیشتر باشد، دلسردی نسبت به کار و پس‌انداز و پیشرفت بیشتر خواهد شد. «ابن خلدون»، مورخ و دانشمند شهیر اسلامی قرن چهاردهم میلادی، نکته فوق را بسیار نیک دریافته و نوشته بود:

واضح است که تعرض به اموال مردم انگیزه کسب مال و اندوختن ثروت را نابود می‌کند. مردم در چنین وضعیتی به این نتیجه می‌رسند که مقصود و سرنوشت غایی کسب مال این است که اموال کسب شده از ایشان گرفته شود. وقتی انگیزه کسب مال و اندوختن دارایی از بین برود دیگر کسی برای به دست آوردن هیچ مال و ثروتی تلاش نمی‌کند. میزان و شدت تعرض به حق مالکیت، تعیین‌کننده میزان و شدت سست شدن اراده مردم در تلاش برای کسب مال است.^۱

مالکیت و پیشرفت

محفوظ بودن حق مالکیت شما بر اموالتان باعث می‌شود که خودتان را در آینده خود و خانواده‌تان سهیم و موثر بدانید. به طور مثال، اگر شما امکان برخورداری از حق مالکیت بر منزل خود را داشته باشید (که البته تعداد زیادی از مردم در

1. Ibn Khaldun, Mughaddimah: An Introduction to History, 1377.

بسیاری از کشورهای دنیا چنین امکانی را ندارند) خیالتان راحت است که جای امنی متعلق به خودتان برای زندگی کردن دارید. در ضمن، همین منزل مانند یک سرمایه است که می‌توانید آن را به عنوان وثیقه نزد بانک بگذارید و برای شروع یک کسب و کار جدید وام بگیرید تا به این ترتیب، به جای آن که تا آخر عمر وابسته به لطف و مرحمت عده‌ای از نخبگان ثروتمند باشید، خودتان رفته‌رفته سرمایه مولدی به دست آورید و صاحب ثروت شوید. همین حق مالکیت یک حاشیه امن مالی برای شما فراهم می‌آورد تا در پناه آن بتوانید دست به ابتکارات تازه بزنید؛ مثلاً کار فعلی خود را رها کنید و کار مناسب‌تری پیدا کنید یا تأمین سرمایه یک کسب و کار جدید را بر عهده بگیرید.

مالکیت محفوظ و مطمئن بر اموال موجب ترویج تخصص‌گرایی و تجارت می‌شود که هر دو بهره‌وری انسان را بیشتر کرده و بر ثروت او می‌افزایند. زندگی ما بسیار فقیرانه می‌بود اگر تخصص‌گرایی، تقسیم کار، و مبادله و تجارت وجود نمی‌داشت و تک‌تک ما مجبور می‌بودیم تمام کارهایمان را خودمان انجام داده و همه نیازهایمان را خودمان تأمین کنیم. تصور کنید چه وضعی پیش می‌آمد اگر هر کس که نان می‌خواست ناچار بود خودش گندم بکارد و زراعت کند، یا برای تأمین لباس خود و خانواده‌اش شخصاً پارچه ببافد و رنگ کند و بدوزد، یا نفت را خودش از زمین استخراج و سپس پالایش کند، یا خانه‌اش را خودش بسازد، یا برای دفاع از زندگی و خانواده‌اش شخصاً سلاح به دست بگیرد و کار نیروی پلیس را انجام دهد! در خوشبینانه‌ترین حالت نیز فقط تعداد انگشت‌شماری از آدم‌ها ممکن است مهارت‌های لازم برای انجام تمام این کارها را دارا باشند، و تازه برای این که کسی بتواند هر یک از این کارها را حتی با حداقلی از کارامدی و سهولت انجام دهد، نیاز به انواع ابزارهای مختلف دارد. اما اگر مالکیت مردم بر اموالشان محترم شمرده شود، دیگر نیازی نیست که بخواهیم همه کارها را خودمان انجام دهیم. در آن صورت، عده‌ای از ما می‌توانند همه وقت و تلاش خود را صرف ساخت ابزارهای تخصصی لازم برای یک کار خاص کنند و سپس آن ابزارها را به دیگران بفروشند. کشاورزان می‌توانند وقت و سرمایه خود را به خیش

و کمباین و تراکتور اختصاص دهند، و آن‌ها که خانه می‌سازند وقت و پول خود را صرف وسایل ساختمان‌سازی کنند، و پارچه‌بافان نیز تمام توجه و سرمایه خود را وقف خرید نخ و ماشین‌آلات بافندگی کنند. واضح است که در چنین وضعیتی (که به آن «تخصص‌گرایی» یا تقسیم کار می‌گویند) هر یک از این افراد می‌توانند در حرفه خاص خود به چنان درجه‌ای از مهارت و تخصص برسند که یک آدم خودکفای آماتور (که به واقع همه کاره و هیچ کاره است) حتی تصورش را هم نمی‌تواند بکند. به واسطه همین «تقسیم کار» است که ما امروزه از کالاهایی با کیفیت بهتر و قیمت ارزان‌تر و از زندگی‌هایی به مراتب راحت‌تر و پربارتر بهره‌مند هستیم.

اما باز هم باید یادآور شد که تقسیم کار و پیشرفت فقط در صورتی امکان‌پذیر است که مردم برای ساختن سرمایه مولد و پرداختن به تجارت از حقوق مالکیت محفوظ و مطمئن برخوردار باشند و اطمینان داشته باشند که هیچ کس سرمایه و اموال آنان را با توسل به زور یا با تقلب به تاراج نخواهد برد. احترام به حقوق مالکیت تنها راه رسیدن به پیشرفت و سعادت است و هر گزینه‌ای غیر از آن ترسناک و نامطلوب خواهد بود، زیرا همان گونه که «ابن خلدون» بیش از ۶۰۰ سال پیش در رساله ارزشمند «مقدمه» اشاره کرده:

وقتی مردم از ترس محفوظ نبودن اموال خود { دیگر انگیزه‌ای برای تلاش جهت جمع مال و ارتقای وضع زندگی خود نداشته باشند، و وقتی مردم دیگر به فعالیت‌های پر منفعت نپردازند، تمدن بشری یکسره دچار افت و رکود شده و همه چیز رو به فساد و تباهی خواهد گذاشت. مردم به دنبال تأمین حداقلی از معاش به اطراف و به بیرون از قلمرو قانونی دولت و کشورشان پراکنده می‌شوند.

درستی این سخن خردمندانه «ابن خلدون» امروزه بیش از هر زمان دیگری نمود پیدا کرده است، زیرا ما به وضوح مشاهده می‌کنیم که مردم چگونه از مناطقی که آزادی و حقوق مالکیت در آن کمتر است به کشورهای آزادتر مهاجرت می‌کنند.

خلق ثروت بدون ایجاد هزینه برای دیگران

عده‌ای از مردم تصور می‌کنند که جز به ضرر و هزینه دیگران هیچ کس نمی‌تواند به مال و ثروتی برسد. چنین تصویری عاری از حقیقت است، زیرا اقتصاد آزاد نه تنها دارایی و ثروت را عملاً خلق می‌کند (یعنی ثروتی را که وجود نداشته به وجود می‌آورد) بلکه بر ارزش ثروت و دارایی‌های موجود نیز می‌افزاید.

«ارزش» یک کیفیت فیزیکی نیست که جزئی از ذات اشیاء باشد. ارزش آن نظر یا فکری است که مردم در ذهن خود نسبت به هر جنس یا شیء دارند. فروشنده یک کالا به این دلیل حاضر می‌شود کالای خود را از دست بدهد و در ازای آن پول نقد مشتری را دریافت کند که از نظر وی، «ارزش» پول مشتری بیشتر از کالایی است که او در مغازه خود دارد. در مقابل، مشتری نیز حاضر می‌شود پول نقد خود را از دست بدهد و کالای فروشنده را دریافت کند چون از دید او کالای فروشنده ارزنده‌تر از پول نقدی است که او در جیب دارد. حتی کودکان نیز اسباب‌بازی‌های خود را با یکدیگر عوض می‌کنند، چون از نظر آن‌ها مبادله وسیله‌ای که از بازی با آن خسته شده‌اند و گرفتن وسیله‌ای که برایشان تازگی دارد نوعی بُرد محسوب می‌شود. در واقع این مبادله برای هر یک از بچه‌ها «ارزش» ایجاد کرده است. هیچ کدام از طرفین این مبادله وضعیتش از سابق بدتر نمی‌شود، زیرا اگر یکی از آن‌ها فکر می‌کرد که چنین مبادله‌ای به ضررش تمام می‌شود هرگز حاضر نمی‌شد اسباب‌بازی خود را با دیگری عوض کند.

به همین منوال، اگر کسی بذری بکارد و محصولی به بار بیاورد که قبلاً موجود نبوده، و اگر دیگران حاضر باشند در ازای دریافت آن محصول به او پول بپردازند، هر دو طرف معامله ارزشی تازه خلق کرده‌اند، آن هم از چیزی که قبلاً مؤلّد نبوده است. در این فرایند ثروتی تازه خلق شده، بدون آن که کسی ضرر کرده باشد یا اموالش به یغما رفته باشد.

یا مورد دیگری را در نظر بگیرید و از خود بپرسید که اگر یک کارآفرین کارخانه‌ای تأسیس کند و در آن به تولید کفش یا لباس یا اتوموبیل یا هر اختراع جدیدی بپردازد که مردم حاضر به خرید آن باشند، و از این راه کارخانه‌دار به مال و ثروتی برسد، آیا کسی در این بین متضرر شده یا اموالش به سرقت رفته است؟ چنین کارآفرینانی ممکن است در روند کار و تولید ثروتی عظیم کسب کنند، اما چیزی را از کسی ندزیده‌اند. بلکه بر عکس، با این کار «ارزشی» تازه خلق کرده و آن را در جایی پراکنده‌اند که چنین ارزشی قبلاً در آن وجود نداشته است.

جامعه آزاد با سرمایه‌داری رفیق‌سالار تفاوت دارد

عده‌ای استدلال می‌کنند که در نظام سرمایه‌داری شرکت‌های بزرگ و ثروتمند برای منافع خودشان به بهره‌کشی مردم فقیر می‌پردازند و سیاستمداران با اعطای انحصارات و امتیازات ویژه و انواع بذل و بخشش‌ها و سوبسیدها به نورچشمی‌ها و رفقای خود در کمپانی‌های بزرگ، ثروت توده‌ها را به تاراج می‌برند.

اما در یک جامعه اصالتاً آزاد، وجود رقابت باعث می‌شود که بهره‌کشی و «سرمایه‌داری رفیق‌سالار» امکان‌ناپذیر شود. هر کسب و کاری برای زنده ماندن و ادامه کار به مشتریان خود وابسته است. اگر شرکتی نتواند نظر مشتریان را جلب کند یا نتواند خدمات شایسته‌ای به آنان ارائه دهد، مشتریان به سادگی از معامله با او خودداری کرده و به تأمین‌کننده دیگری مراجعه می‌کنند. و آن چه در یک جامعه آزاد همیشه وجود دارد، همین تنوع و کثرت انواع شرکت‌ها و تأمین‌کنندگان مختلف است، زیرا در جوامع آزاد دولت‌ها قدرت و اختیاری ندارند که اقدام به ایجاد انحصارات کنند یا به حمایت از کمپانی‌های خاص و نورچشمی بپردازند یا مردم را از راه‌اندازی و رشد کسب و کارهای جدید باز دارند. اقتصادی که اصالتاً آزاد باشد به خودی خود و به شکلی مستمر «رقابت تولید می‌کند» و همین رقابت است که مصرف‌کننده را در مقابل تولیدکننده توانمند می‌سازد. در چنین اقتصادی اگر شرکت‌ها محصول ارزشمند و مشتری‌پسند تولید نکنند به

سرعت از دور خارج می‌شوند. گاه در بخش‌هایی مانند خودرو سازی که مستلزم سرمایه‌گذاری‌های کلان است، برخی شرکت‌ها ممکن است به شدت رشد کرده و خیلی بزرگ شوند. اما شرکت‌های عظیم و ثروتمند نیز نهایتاً دیر یا زود با رقبا و مدعیان بالقوه یا بالفعلی روبرو خواهند شد که سرمایه‌های کلان در اختیار دارند و مدعی تولید محصولی بهتر از محصولات آن‌ها هستند. مشکل فقط زمانی آغاز می‌شود که مسئولین دولتی با توسل به مقام و موقعیت خود به خفه کردن رقابت بپردازند و رقبای تازه را از ورود به عرصه اقتصاد مایوس کنند یا رسماً مانع آن‌ها شوند.

بدون شک ایجاد و حفظ رقابت به شکلی اصالتاً باز و آزاد کار دشواری است. حتی در آزادترین جوامع امروزی در همه جای دنیا سیاستمداران اقدام به تحمیل قواعد و مقرراتی می‌کنند که اغلب به صورتی ناخواسته به کاهش رقابت می‌انجامد و در نتیجه از اقتدار مصرف‌کننده می‌کاهد و او را در مقابل تولیدکننده ضعیف می‌کند. تقریباً همیشه و در همه جا تولیدکنندگان (ضمن استقبال از دخالت‌های دولتی که در نهایت به ضرر مصرف‌کننده و به نفع تولیدکننده تمام می‌شود) با یکدیگر تبانی می‌کنند تا به همین هدف برسند. به طور مثال، شرکت‌های قدیمی و جاافتاده به سیاستمداران فشار می‌آورند تا در زمینه‌های مختلف، به ویژه در مورد کیفیت محصول و استانداردهای تولید، مقررات بیشتری وضع کنند و دقیقاً مشخص نمایند که چه چیزی مجاز به تولید است و با چه شیوه‌ای باید تولید شود. این شرکت‌ها اغلب استدلال می‌کنند که وجود چنین مقرراتی برای حفاظت از عموم مردم در مقابل کالاهای بنجل و تقلبی یک امر لازم است. اما نتیجه واقعی این مقررات، حفاظت از کسب و کار و منافع شرکت‌های بزرگ در مقابل شرکت‌های کوچک‌تر و نوپایی است که احتمال دارد محصولاتی ابتکاری با شیوه‌هایی ابتکاری تولید کنند که در فهرست مقررات دولتی ذکر نشده‌اند و تولید آن‌ها ممکن است بازار را از انحصار شرکت‌های قدیمی خارج سازد. یا به طور مثال، سیاستمداران با دخالت در امور اقتصادی و با توجیه حمایت از مشاغل و صنایع

داخلی، از بودجه عمومی برای نجات صنایع و شرکت‌هایی استفاده می‌کنند که در آستانه ورشکستگی قرار گرفته‌اند و یا از طرف رقبا خارجی تهدید می‌شوند. سیاستمداران حتی ممکن است برای حفاظت از صنایع داخلی، ورود کالای خارجی را ممنوع کنند. این قبیل مقررات و ممنوعیت‌ها شاید تسکینی موقت برای صنایع ورشکسته داخلی و کارکنان آن‌ها فراهم آورند، اما نهایتاً هزینه این بذل و بخشش‌ها بر دوش مالیات‌دهندگان و عموم مردمی خواهد بود که علاوه بر پرداخت هزینه، قدرت و گستره انتخابشان محدودتر می‌شود و مجبورند کالاهایی با کیفیت پایین‌تر را به قیمتی بالاتر تهیه کنند.

هر قدر یک جامعه از آزادی و مبانی آن بیشتر فاصله بگیرد و در عوض اختیارات اقتصادی گسترده‌تری به مقامات دولتی اعطا کند، تولیدکنندگان و سیاستمداران آن جامعه مجال و امکان بیشتری می‌یابند تا برای بهره‌کشی از مردم به منظور تأمین منافع شخصی خود با یکدیگر تبانی کنند. آثار این نوع سرمایه‌داری رفیق‌سالار را می‌شود در همه جای دنیا یافت، اما این مشکل در اقتصادهایی که از کمترین میزان آزادی برخوردارند به مراتب شدیدتر است. در این گونه اقتصادها، اغلب بدیهی فرض می‌شود که هر کس به مقام و قدرتی می‌رسد از قدرتش برای پر کردن جیب خود و اقوام و دوستانش استفاده می‌کند، و گاه حتی امتناع از چنین کاری ممکن است نشانه ضعف یا بی‌عرضه بودن تلقی شود!

اما مقامات دولتی در یک جامعه اصالتاً آزاد مجاز نیستند که با استفاده از اختیارات قانون‌گذاری یا از پول مالیات‌دهندگان و بودجه عمومی کشور به رفقای خود امتیازات ویژه اقتصادی اعطا کنند. در چنین جامعه‌ای، قواعدی سخت‌گیرانه وجود دارد که دقیقاً تعیین می‌کند نحوه استفاده از قدرت چگونه باشد و بودجه عمومی در کجا و چگونه صرف شود. تولیدکنندگان نمی‌توانند برای گرفتن تخفیفات و امتیازات ویژه با موفقیت به رایزنی با سیاستمداران بپردازند، چرا که اصولاً اختیار اعطای این قبیل امتیازات از مقامات دولتی گرفته شده و چنین قدرتی از اساس وجود ندارد.

آن چه به شرکت‌ها و سیاستمداران قدرت بهره‌کشی از مردم را می‌دهد سرمایه‌داری رقابتی نیست، بلکه فقدان آزادی است.

پیروزی آزادی

گر چه به ندرت پیش می‌آید که چیزی را که اصطلاحاً «تجارت و اقتصاد آزاد» می‌نامیم به معنای واقعی «آزاد» باشد، اما همین آزادی نسبی توانسته طی ۳۰ سال گذشته نزدیک به ۲ میلیارد انسان را از فقر مطلق نجات دهد. این موفقیت عظیمی است که دولت‌های تمرکزگرا و قدرتمند در روسیه، چین، و آسیای جنوب شرقی علی‌رغم نیم قرن تلاش هرگز به آن نائل نشدند. همزمان با فرو ریختن دیوارها و موانع تجاری، تعداد بیشتری از کشورها به نظام تجارت جهانی پیوسته‌اند و ثروت در مقیاسی بسیار وسیع‌تر در همه جا پراکنده شده است. این پراکندگی مشخصاً بیشتر نزد فقیرترین افراد در فقیرترین کشورهایی بوده است که آزادی در تجارت بین‌المللی را با آغوش باز پذیرا شده‌اند. آیا می‌توان در این جهان اصل و قاعده‌ای یافت که ملایم‌تر و مؤدتر از آزادی باشد؟

■ نهادهای جامعه آزاد ■

■ جامعه‌ای بدون دولت

آزادی و فرهنگ

در یک جامعه آزاد قسمت عمده زندگی افراد در غیاب کامل دولت سپری می‌شود. چنین اظهاری فقط محدود به مصداق آن لطیفه معروف هندی نیست که می‌گوید «اقتصاد در شب رشد می‌کند؛ یعنی وقتی که دولت در خواب است»، بلکه منظور این است که در زندگی روزمره و در اکثر فعالیت‌هایی که واقعاً برای مردم اهمیت دارند دولت به هیچ عنوان هیچ نقشی ندارد.

مردم در جامعه آزاد نه افراد منزوی و جدا افتاده از یکدیگر، بلکه موجوداتی اجتماعی هستند. افراد خواستار معاشرت با دیگران هستند و سعی دارند خودشان را با دیگران و با محیط پیرامون خود وفق داده و به انحاء مختلف با دیگران همکاری کنند. این افراد ممکن است اعضای فعال گروه‌های مذهبی باشند. مردم در کانون‌ها و باشگاه‌ها و مجامع مختلف (از آشپزی و ماهیگیری و کتابخوانی گرفته تا موسیقی و ورزش و نقاشی) با کسانی معاشرت می‌کنند که دیدگاه‌ها و سلایقی مشابه خودشان دارند. این تمایل به انجمن و معاشرت بین مردم ربطی به سن و سال ندارد؛ پیر و جوان، زن و مرد، در تمام مراحل زندگی

به دنبال دوستی و انجمن با دیگران هستند که گاهی در محیط مدرسه است، گاه در محیط کار، در محله‌ها و همسایگی، گاه بین زوج‌های تازه ازدواج کرده، بین بازنشسته‌ها، بین افراد سالم، و گاه بین افرادی که بیماری یا نقص عضوی مشابه هم دارند و با هم جمعیت و گروهی تشکیل می‌دهند. بعضی‌ها دور هم جمع می‌شوند و برای مستمندان غذا می‌پزند یا به افراد بی‌سرپناه کمک می‌کنند. مجموع همین دوستی‌ها و انجمن‌ها است که از آن به «جامعه مدنی» یاد می‌کنند.

در جوامع نسبتاً آزادتر، علی‌رغم آن که مردم از آزادی عمل برخوردارند و می‌توانند جامعه خود را ترک کرده و در جای دیگری زندگی کنند، اکثریت شهروندان به ارزش‌ها و فرهنگ‌ها و سنت‌های متداول احترام می‌گذارند. افراد آزاد، به ویژه جوانان، ممکن است گاهی شیوه‌های قدیمی یا سنتی را به چالش بکشند؛ که به واقع، به واسطه همین چالش‌ها است که راه‌های بهتر برای انجام امور «کشف» می‌شوند و «پیشرفت» ممکن می‌گردد. اما آزادی دشمن فرهنگ نیست. حتی کسانی که به کشور دیگری مهاجرت می‌کنند و رسوم و فرهنگی مغایر با آن دارند اگر بخواهند در جامعه پذیرفته شوند باید دست کم به فرهنگ غالب در آن کشور احترام بگذارند. مثلاً لازم است زبان آن کشور را بیاموزند تا بتوانند کار خوب و ثابتی پیدا کنند، و گر چه شاید در ابتدا نتوانند قوانین، سنت‌ها، و قواعد اخلاقی جامعه جدید را درست درک کنند، اما برای پرهیز از ارتکاب اشتباهی به خلاف (مثلاً در رانندگی) و برای ساختن یک زندگی بهتر مجبورند هر چه سریع‌تر از این رسوم و قواعد سر در بیاورند. طرح چنین موضوعی به معنای آن نیست که جامعه بین مهاجرین و مردم بومی عملاً تبعیض قائل می‌گردد، زیرا در جامعه آزاد با همه افراد به یکسان رفتار می‌شود. اما در بین شهروندان بومی یک کشور هیچ فردی مجبور نیست با کسانی معاشرت کند که از آن‌ها خوشش نمی‌آید یا به فرهنگ و رسم و رسوم او احترام نمی‌گذارند یا زبان او را نمی‌دانند و نمی‌توانند به درستی با او ارتباط برقرار کنند.

همه انسان‌ها آرزومند دوستی و معاشرت هستند و برای ایجاد فرصت‌ها و پیشبرد منافع خودشان به همکاری و دوستی دیگران احتیاج دارند. بنابراین، جدا افتادگی و بیگانه بودن با دیگران نقصان بزرگی برای فرد محسوب می‌شود و او را در وضعیتی بسیار نامساعد قرار می‌دهد. البته در جامعه آزاد، همه مردم به اصول و ارزش‌های یکدیگر اعتقاد ندارند و چه بسا عده‌ای از اصول و ارزش‌های دیگران خوششان نیاید، اما به زبان ساده باید گفت که تحمل دیدگاه‌ها و ارزش‌های دیگران، علی‌رغم سختی‌اش، همیشه به نفع فرد تمام می‌شود و به اصطلاح کار سختی است که انجام آن به زحمتش می‌ارزد. به واقع، آزادی اندیشه و بیان و عمل که مردم در جامعه آزاد از آن برخوردارند، با تحمل ارزش‌های دیگران و احترام به دیدگاه‌های دیگران رابطه مستقیم دارد و در نهایت و لزوماً به ادای احترام به فرهنگ و اخلاق و سنت‌های غالب و رایج در جامعه ختم می‌شود.

چه نیازی به دولت هست؟

شبکه غیررسمی و پیچیده منافع مشترک، همکاری‌ها، تعهدات، اعتماد، و دل‌گرم بودن به دیگران کیفیت زندگی انسان‌ها را به میزان زیادی ارتقا داده است. اما این شبکه برای کار و فعالیت خود نیازی به دولت ندارد. ما بدون دخالت هیچ یک از مقامات و مسئولین دولتی با یکدیگر همکاری می‌کنیم و با پیوستن به انواع گروه‌ها و اجتماعات دوستانه در زندگی کامیاب می‌شویم.

حتی در حوزه قانون (که برخی گمان می‌کنند بی هیچ تردیدی در زمره وظایف و امور دولتی محسوب می‌شود) ما اکثر موارد را در بین خودمان حل و فصل می‌کنیم. قراردادهای در جامعه آزاد توسط دولت طراحی و اعمال نمی‌شوند، بلکه این طرفین قرارداد هستند که مفاد آن را تنظیم کرده و بسته به توافق و پذیرش داوطلبانه طرفین، شرایط مورد نظر را تعیین می‌کنند. در ورود به هر قراردادی طرفین اغلب توافق می‌کنند که در صورت بروز هر گونه اختلافی یک

داور بی‌طرف و مستقل بین آن‌ها قضاوت کند، و نه یک دادگاه عریض و طویل دولتی که نسبت به داور مستقل خصوصی سرعت عملی به مراتب کمتر و هزینه‌ای به مراتب بیشتر دارد، و تازه ممکن است انصافش هم خیلی کمتر از حکم خصوصی باشد.

البته همگن بودن نسبی جمعیت به ایجاد این گونه مناسبات غیررسمی و مبتنی بر همکاری اجتماعی کمک می‌کند. اگر اکثر جمعیت یک جامعه نژاد یا مذهب مشابهی داشته باشند اصول و ارزش‌های مشابهی خواهند داشت و طبعاً توافقات اجتماعی بین آن‌ها راحت‌تر و با اعتماد به نفس بیشتری صورت می‌پذیرد. متأسفانه رژیم‌های استعماری و تصمیمات اتخاذ شده در کنفرانس‌های بین‌المللی در پایان دو جنگ جهانی با برهم زدن خطوط مرزی سنتی و در هم آمیختن گروه‌های مختلف نژادی به میزان زیادی از همگنی جمعیت‌ها کاستند و روند شکل‌گیری مناسبات غیررسمی بین مردم را دشوارتر کردند. بسیاری از کشورهای که در حال حاضر از هم گسیخته شده و در آتش جنگ می‌سوزند تا همین یک قرن پیش به عنوان کشوری واحد با خطوط مرزی فعلی وجود خارجی نداشتند. این کشورها را مردم نساخته‌اند، بلکه عده‌ای سیاستمدار با رأی و تصمیم ناگهانی خود آن‌ها را خلق کرده‌اند. بریتانیا همین اشتباه را در آفریقا و شبه قاره هند مرتکب شد و قبایل مختلف و گروه‌های ناهمگن نژادی را در چند مستعمره با نظام اداری یکسان در هم آمیخت.

بنابراین، جای تعجبی نیست که اکنون ما تعداد زیادی کشورهای متزلزل داریم که دولت‌های آن‌ها حتی قادر به حفاظت از جان و اموال شهروندان خود هم نیستند. چنین ساختار شکننده و متزلزلی به مثابه زمین سنگلاخی است که رشد و گسترش جامعه آزاد و اقتصاد آزاد را دشوار می‌سازد. وقتی فرهنگ همکاری در هم شکسته می‌شود، بازسازی آن کار ساده‌ای نیست، و وقتی رشته‌های احترام و اعتماد متقابل از هم می‌گسلند دیگر زمینه‌ای باقی نمی‌ماند که بتوانیم همکاری‌های شخصی و اجتماعی خود را بر پایه آن بنا کنیم. در حال حاضر، تنها

امید و بهترین حالتی که می‌توان برای آینده متصور بود این است که گروه‌های مختلف مردم (بدون دخالت سیاستمداران) بین خود توافقاتی تنظیم کنند که بر مبنای آن بتوانند، حتی اگر با یکدیگر در شکلی گسترده و شایسته همکاری نمی‌کنند، لاقلاً امکانی برای همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. اما به تجربه ثابت شده که اگر شرایط و قواعد جامعه آزاد بین مردم استوار گردد و چشم‌انداز نفع متقابل برای افراد متصور باشد، همزیستی و همکاری بین مردمان مختلف همیشه بسیار راحت‌تر صورت می‌پذیرد.

■ چرا دولت باید محدود باشد؟

انجام چه کارهایی بر عهده دولت است؟

امروزه فقط عده کمی از مردم معتقدند که دولت می‌بایست بر همه شؤونات زندگی روزمره ما نظارت داشته باشد. همه ما معتقدیم که نقش دولت باید به هر حال به طریقی محدود گردد. اکثر مردم می‌پذیرند که ما برای انجام کارها و اخذ تصمیماتی که مستلزم کنش و تصمیم جمعی هستند به دولت احتیاج داریم. اما نمی‌پذیریم که دولت در اموری دخالت کند که خودمان به نحو احسن از عهده انجام آن‌ها برمی‌آییم. به همین دلیل، اکثر انسان‌های متفکر معتقدند که باید برای دولتمردان قید و بندهایی در نظر گرفت تا پا را از حوزه اختیارات محدود قانونی فراتر نگذارند.

موضوع اصلی در مقوله محدودیت دولت صرفاً حجم و اندازه فیزیکی دولت نیست، بلکه مسئله این است که دولت در مورد چه چیزهایی باید تصمیم بگیرد، در مورد چه کارهایی باید اقدام کند، و این تصمیمات و اقدامات «به چه نحوی» و با چه مکانیسمی صورت پذیرند. نظر به این که جامعه آزاد و اقتصاد آن بر مبنای «اعتماد» بنا شده، شهروندان جوامع آزاد به طور طبیعی انتظار دارند که دولت از آن‌ها در مقابل تقلب و دزدی محافظت کند. در عین حال، هیچ یک از ما انتظار

ندارد که فردی را مثلاً به خاطر این که دزدکی سوار اتوبوس شده و از پرداخت پول بلیط طفره رفته، به حبس ابد محکوم کنند یا دولت به خاطر حفاظت از حق «کپی رایت» آهنگسازان در منزل تک‌تک شهروندان دوربین مخفی کار بگذارد تا مبادا کسی آهنگی را بدون پرداخت پول از اینترنت «دانلود» کند! عمل دولت می‌بایست متناسب با مشکل یا موضوعی باشد که قرار است در مورد آن تصمیم گرفته و اقدام کند.

دلیل دیگری که چرا دولت باید در حوزه اختیاراتش محدود باشد این است که تصمیماتی که افراد در زندگی روزمره خود می‌گیرند (مثلاً در مورد این که چه کالایی را با دیگران معامله کنند) ماهیتی کاملاً «داوطلبانه» دارند، اما اجرای مؤثر تصمیماتی که دولت اتخاذ می‌کند (مثلاً در مورد جلوگیری از مردم در معامله یک کالا) مستلزم استفاده از قوه قهریه و فاقد هر گونه ماهیت داوطلبانه است. استفاده از زور، هر چند که گاه ضرورت دارد، به هر حال نوعی بدی و شر محسوب می‌شود. ما به هنگام اخذ تصمیمات سیاسی باید تعادلی برقرار کنیم بین منفعتی که قرار است از آن تصمیمات حاصل شود و بدی استفاده از زور برای اجرای آن تصمیمات. به عبارتی، عاقلانه نیست که بدون در نظر گرفتن شر و آسیب حاصل از تصمیم خود، شتابان در پی رسیدن به منفعت یا مزیت احتمالی آن تصمیم باشیم.

حیات اقتصادی و حیات اجتماعی یک جامعه هر دو برای رشد خود نیازمند آزادی هستند. توسعه اقتصادی و اجتماعی نه با طرح‌های کلان یا اقدامات عظیم و ضربتی، بلکه طی فرایندی تدریجی از آزمون و خطاهای کوچک صورت می‌پذیرد. بی‌شمار افراد نوآور انبوهی از ایده‌های مختلف را (مثلاً یک کالای جدید یا یک روش تدریس نو را) به بوته آزمایش می‌گذارند. ایده‌هایی که به نتیجه مطلوب نمی‌رسند به زودی کنار گذاشته و فراموش می‌شوند، اما ایده‌هایی که به نوعی زندگی ما را بهبود می‌بخشند به سرعت توسط دیگران نسخه‌برداری شده و در همه جا گسترش می‌یابند. در این بین، اعمال کنترل دولتی بر نهادهای

اقتصادی و اجتماعی عرصه را بر نوآوارن تنگ می‌کند و به آن‌ها مجال برای بروز خلاقیت‌هایشان نمی‌دهد. در نتیجه، فرایند دائمی اما تدریجی آزمون و خطا کند می‌شود.

به علاوه، هر گاه دولت‌ها در امری دخالت کنند این دخالت عموماً در مقیاسی عظیم خواهد بود. دولت‌ها برای کل جمعیت یک کشور تصمیم می‌گیرند و آن هم در موضوعات کلان و مهمی نظیر این که چه کالاهایی می‌بایست در کشور تولید شوند یا چه روش‌های تدریسی باید در مدارس اتخاذ شوند. این مسئله به شکلی اجتناب‌ناپذیر نوآوری و پیشرفت را کند می‌کند. و وقتی دولت‌ها اشتباه می‌کنند (که آن نیز به هر حال امری اجتناب‌ناپذیر است) اشتباهاتشان نیز عظیم و فاجعه‌آمیز است.

اصولاً چرا باید دولت داشته باشیم؟

علی‌رغم تمام مطالبی که مطرح شد باز هم دلایل شایسته‌ای هست دال بر این که برای انجام بعضی کارها ما به دولت نیاز داریم. ما برای تصمیم‌گیری در مورد برخی از قواعد ضروری در نحوه رفتار و عمل در جامعه و اجرای آن قواعد (مثلاً تصمیم‌گیری و اجرا در مورد قواعد راهنمایی و رانندگی و یا حصول اطمینان از پابندی افراد به مفاد قراردادهایی که با هم امضا می‌کنند) ممکن است به یک مقام مسئول و صاحب اختیار نیاز داشته باشیم.

به علاوه، طرح‌هایی وجود دارند که اجرای آن‌ها به نفع همه افراد جامعه است، اما احتمال این که افراد به تنهایی از عهده انجام این طرح‌ها (یا انجام شایسته آن‌ها) برآیند بسیار کم است. چنین طرح‌هایی را اصطلاحاً «کالاهای عمومی»^۱ (یا «خدمات عمومی») می‌نامند. به عنوان نمونه، دفاع ملی برای حراست از کشور و نیروی پلیس برای حفظ نظم از جمله مصادیق کالاهای عمومی هستند. پرسشی که در این گونه موارد پیش می‌آید این است که گر چه همه

1. public goods

افراد جامعه از افزایش امنیت و برقراری نظم و آرامش بهره می‌برند، چه دلیلی وجود دارد که همه بخواهند برای خدمت یا مشارکت در این قبیل طرح‌ها داوطلب شوند؟ مثال دیگری که می‌شود ذکر کرد، موضوع آلودگی هوا است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه گوی شهرهای بزرگ را می‌فشارد. استفاده از سوخت‌های بدون دود، تعیبه مبدل‌های کاتالیست برای خودروها، و نصب فیلتر برای دودکش کارخانه‌ها ممکن است مشکل آلودگی هوا را حل کرده و زندگی را برای همه دلپذیرتر کند. اما مردم حاضر نمی‌شوند فداکاری کنند و داوطلبانه هزینه این امور را بپردازند وقتی بدانند که دیگران قادرند با سوء استفاده از فداکاری آن‌ها و به هزینه آن‌ها «سواری مجانی»^۱ بگیرند و بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای از هوای سالم شهر بهره ببرند. به همین دلیل ما ممکن است چاره‌ای نداشته باشیم جز آن که به شیوه‌ای سیاسی در این گونه موارد تصمیم بگیریم و مردم را ملزم کنیم که نسبت به کاهش آلودگی خودروها و دودکش‌های خود اقدام کنند، یا از همه مردم مالیات بگیریم تا بتوانیم هزینه دفاع ملی و امنیت داخلی را تأمین کنیم. از این طریق ما می‌توانیم به انجام کارهایی نائل شویم که مزایای فراگیر برای عموم مردم در بر دارد؛ کارهایی که بازار از عهده آن‌ها بر نمی‌آید.

استدلال برخی از طرفداران آزادی (که اصطلاحاً به «لیبرترین»^۲ معروف هستند) این است که ما اصولاً هیچ نیازی به دولت نداریم. آن‌ها معتقدند که جوامع آزاد در یافتن شیوه‌های همکاری و راه‌های مختلف برای نفع‌رسانی به عموم مردم (مثلاً با تشویق فعالیت‌های خیریه و بشردوستانه، یا کشف راه‌های هوشمندانه برای دلسرد کردن مردم از سواری گرفتن مجانی از طریق محدود کردن مزایای خدمات به کسانی که در تأمین آن خدمات هزینه پرداخته‌اند) بی‌اندازه کارآمد و توانا هستند. این عده حتی قبول ندارند که ما برای ضمانت اجرای قراردادها یا حفاظت از جان و اموالمان از تعرض و دزدی ممکن است به دولت نیاز داشته

1. free-ride
2. libertarians

باشیم، و فکر می‌کنند که افراد و گروه‌ها خودشان به نحو احسن از عهده تمام این امور بر می‌آیند.

در مقابل، عده دیگری از طرفداران جامعه آزاد (که اغلب با عنوان «لیبرال کلاسیک»^۱ از آنها یاد می‌شود) استدلال می‌کنند که ما به هر حال به حد مشخصی از تصمیم‌گیری سیاسی و قدرت دولتی نیاز داریم تا از ما محافظت کند و ضامن اجرایی توافقات ما در معاملاتمان باشد، هر چند که حد وظایف دولت و گستره حوزه تصمیم‌گیری سیاسی باید صرفاً به موارد ذکر شده محدود گردد. ترس گروه اول از طرفداران آزادی این است که اگر شما یک وجب به دولت قدرت اختیار بدهید او به اندازه هزار برابر برای خودش اختیار قائل می‌شود. امروزه تقریباً تمام دولت‌های دنیا برای خودشان (و البته به هزینه مردم) نقش و وظایفی قائل شده‌اند که هیچ ربطی به آنها ندارد و از وظیفه اصلی آنها به مراتب فراتر می‌رود.

دیدگاه‌های مختلف نسبت به آزادی شخصی و اقتصادی

تصمیم در مورد این که گستره نقش دولت تا کجا باید پیش برود موضوع ساده‌ای نیست که بشود آن را صرفاً در محدوده منازعات لفظی «جناح چپ» در مقابل «جناح راست» خلاصه کرد. در مباحث سیاسی و اجتماعی اختلاف نظرات عمده‌ای وجود دارد مبنی بر این که آیا تصمیمات را باید به شکلی فردی و «فردگرایانه» اتخاذ کرد یا گروهی و «جمع‌گرایانه»^۲. به علاوه، پرسش دیگری که وجود دارد این است که آیا تصمیمات مذکور باید در هر دو حوزه «شخصی» و «اقتصادی» اعمال شوند یا خیر.

در مباحث مربوط به این حوزه، چهار گروه با دیدگاه‌های متفاوت از یکدیگر به شرح زیر قابل تشخیص هستند:

1. classical liberals
2. collectivistic

- گروه نخست را می‌توان گروه «فردگرایان»^۱ نامید. این عده معتقدند که افراد باید آزاد باشند تا هم در مورد زندگی شخصی و هم در مورد زندگی اقتصادی خود رأساً تصمیم بگیرند.
 - نقطه مقابل گروه اول «اقتدارگرایان»^۲ هستند که از لزوم کنترل جمعی بر هر دو حوزه رفتار و زندگی شخصی و اقتصادی افراد حمایت می‌کنند.
 - گروه سوم از آزادی و اختیار فرد در حوزه تصمیمات اقتصادی او طرفداری می‌کند، اما معتقد به اعمال اقتدار جمعی بر تصمیمات و انتخاب‌های شخصی مردم هستند. این گروه را می‌توان «محافظه‌کاران» نامید (البته این اصطلاح ممکن در فرهنگ‌های مختلف ناظر بر معانی متفاوتی باشد). این ترکیب از آزادی اقتصادی و کنترل اجتماعی خصیصه مشترک بسیاری از کشورهای آسیایی است.
 - گروه آخر کسانی هستند که خواستار کنترل جمعی بر زندگی اقتصادی هستند، اما کاری به افراد در زندگی و تصمیمات شخصی‌شان ندارند.
- پیدا کردن اصطلاح مناسب برای توصیف این گروه اخیر مشخصاً کار دشواری است. در ایالات متحده آمریکا از این گروه با عنوان «لیبرال» یاد می‌شود. اما اطلاق لفظ «لیبرال» برای چنین طرز نگرشی به واقع بسیار گمراه‌کننده است. واژه لیبرال در بسیاری از کشورهای دنیا در معنای اصیل یا کلاسیک آن به کار می‌رود که ناظر به یک ایده مشخص سیاسی و اجتماعی است؛ ایده‌ای مبنی بر این که جامعه نیازمند چارچوب معینی از قواعد دولتی است، اما تصمیم‌گیری در مورد موضوعات شخصی و اقتصادی افراد باید به خودشان واگذار شود. در حقیقت، در آمریکا واژه لیبرال توسط سیاستمداران و روشنفکرانی به سرقت رفته است که به آزادی‌های شخصی اعتقاد دارند، اما خواستار آن هستند که نهاد دولت کنترل بیشتری بر زندگی اقتصادی مردم داشته باشد.

1. individualists

2. authoritarians

به طور کلی، اصطلاحاتی نظیر لیبرال یا محافظه‌کار و غیره همگی واژه‌هایی غیردقیق برای توصیف چیزی هستند که در واقع طیفی از دیدگاه‌های مختلف در مورد موضوعات اجتماعی و اقتصادی است. حتی در درون هر یک از این گروه‌ها نیز دامنه گسترده‌ای از دیدگاه‌های مختلف وجود دارد. به طور مثال، «فردگرایان» چند طرز فکر مختلف را در بر می‌گیرد، از «لیبرتارین‌ها» گرفته که معتقد به آزادی تام و تمام هستند تا «لیبرال‌های کلاسیک» که قائل به نقش محدودی برای دولت هستند. در مقابل، دامنه دیدگاه‌های «اقتدارگرایان» هم شامل «تمامت‌خواهان»^۱ است (که خواهان کنترل مطلق بر همه امور هستند) و هم «دولت‌گرایان»^۲ (که به هر حال نقش محدودی برای فرد در حوزه تصمیمات شخصی‌اش قائل می‌شوند).

به هر حال، مفید و لازم است که بدانیم دیدگاه‌های سیاسی را نمی‌توان در طیف ساده‌ای از جناح‌های «چپ و راست» خلاصه کرد و در حد کفایت به توصیف درآورد. زیرا این طیف افراد مختلفی را شامل می‌شود که نظراتی کاملاً متفاوت در مورد جامعه دارند. آن چه در درک دیدگاه‌های سیاسی به حال ما مفید واقع می‌شود این است که نگرش کلی خود را بر این اساس قرار دهیم که ببینیم از نظر این گروه‌ها، مردم در دو حوزه زندگی شخصی و زندگی اقتصادی به چه میزان می‌بایست از آزادی برخوردار باشند.

ضرورت «انتخاب فردی» در چیست؟

دلایل محکمی وجود دارند ناظر بر این که آزادی در هر دو حوزه شخصی و اقتصادی ترجیح دارد بر نبود آزادی در این دو حوزه. نخست آن که مردم نیازهای خودشان را به مراتب بهتر می‌شناسند تا یک مقام دولتی که خیلی دورتر از آن‌ها در دفتر کارش نشسته و می‌خواهد درباره نیازهای آن‌ها تصمیم بگیرد. مردم امیدها، ترس‌ها، رؤیاهای، آرزوها، نیازها، و خواسته‌های خود را

1. totalitarians

2. statist

بی‌واسطه احساس می‌کنند؛ نسبت به شرایط خودشان و شرایط خانواده، دوستان، عزیزان، و اجتماعات اطراف خود به مراتب آگاهی بیشتری دارند؛ فرصت‌هایی را که برایشان فراهم است بهتر از هر کس دیگری می‌شناسند و بهتر از همه می‌دانند که اقدامات مختلف ممکن است چه نوع مشکلاتی به وجود بیاورند. بنابراین، در مقایسه با دیگران، هر فرد برای تشخیص فرصت‌ها و مشکلات و تصمیم‌گیری در مورد زندگی و آینده خود در بهترین و نزدیک‌ترین موقعیت ممکن قرار دارد.

در ضمن، نکته‌ای اخلاقی در این بین مطرح است مبنی بر این که مردمی که برایشان تصمیم گرفته می‌شود صرفاً در حکم برده هستند و انسان‌هایی تام و تمام محسوب نمی‌شوند. وقتی تصمیم‌گیری بر عهده افراد نباشد، مسئولیت شخصی در قبال پیامدهای تصمیمات نیز از بین خواهد رفت و در نتیجه، مردم هرگز نمی‌توانند به معنای واقعی از اشتباهات و موفقیت‌های خود درس بگیرند. آن‌ها ممکن است از بدی‌ها و زیان‌های حاصل از سیاست‌های نادرستی که از سوی مقامات دولتی اتخاذ شده رنج ببرند، اما کاری از دستشان بر نمی‌آید که بخواهند از پیشامد و تکرار آن بدی‌ها جلوگیری کنند، و در نهایت حتی تلاش برای جلوگیری از آن‌ها را نیز بیهوده می‌یابند. در مقابل، کسانی که از موفقیت‌های خود نفع می‌برند و متحمل هزینه اشتباهات خود می‌شوند، انگیزه نیرومندی دارند تا تصمیمات و کارهایی را که جواب داده تکرار کنند و از تصمیمات و اقدامات اشتباهی که نتیجه مطلوبی در بر نداشته بپرهیزند.

تنوع باعث پیشرفت می‌شود

به علاوه، تنوع مزایای دیگری هم دارد. مردمی که در تصمیم‌گیری آزاد باشند به شیوه‌های متفاوتی عمل می‌کنند. چنین مردمی می‌توانند اعمال و رفتاری را برگزینند که از نظر خودشان با شرایط و وضعیتشان تناسب دارد. چنین مردمی امکان و فرصت آن را دارند تا راه و روش خود در زندگی را برگزینند و سبک‌ها و

شیوه‌های متفاوتی از زندگی را بیآزمایند، یعنی همان چیزی که فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم «جان استوارت میل»^۱ در مقاله معروف «در باب آزادی»^۲ به سال ۱۸۵۹ از آن به تجربه‌های زنده یا «آزمودن‌ها از راه زندگی»^۳ یاد می‌کرد. برخی از آزمودن‌ها یا تجربه‌ها ممکن است موفقیت‌آمیز، و برخی دیگر تلخ و ناکام باشند. اما امکان درس گرفتن از این تجربه‌ها برای همگی ما فراهم است و با آموختن از همین تجربه‌ها است که می‌توانیم شانس پیشرفت خود را در زندگی افزایش دهیم، راه و روشی را که جواب نداده یا به شکست منتهی شده تکرار نکنیم، و اعمالی را که جواب داده و به موفقیت ختم شده بیشتر انجام دهیم.

در مقابل، در جامعه اقتدارگرا تنوعی در سبک زندگی وجود ندارد و فقط یک طرز زندگی و تفکر و رفتار بر جامعه استیلا دارد، زیرا (برخلاف جوامع آزاد که تصمیمات به صورت فردی اتخاذ می‌شوند و در نتیجه سبک‌های متنوع و متفاوتی از زندگی در جامعه امکان ظهور می‌یابند) در جوامع اقتدارگرا یک گروه از مقامات رسمی برای همه مردم به شیوه‌ای جمعی تصمیم می‌گیرند. لذا هر اشتباهی می‌تواند به فاجعه‌ای برای تک‌تک مردم تبدیل شود، چون اگر تصمیمی اشتباه باشد و به شکست منتهی شود، همه مردم با هم شکست می‌خورند، و حتی اگر تصمیم و رویکرد مقامات رسمی موفقیت‌آمیز باشد، مردم مجاز نیستند که رویکردهای موفقیت‌آمیزتری را بیآزمایند. در جوامع اقتدارگرا فرایند اتخاذ تصمیمات کندتر و همراه با بوروکراسی بیشتر است. پیشرفت مردم در چنین جوامعی آهسته و اغلب با رنج و سختی همراه است.

-
1. John Stuart Mill
 2. On Liberty
 3. experiments in living

لازم به ذکر است که «جان استوارت میل» در مقام فیلسوفی تجربه‌گرا به بصیرت شهودی یا درک درونی و پیشینی در انسان نسبت به خیر و شر اعتقادی نداشت و معتقد بود انسان نه از طریق مقایسه عقلی مفاهیمی چون خیر و شر یا آموزه‌های اخلاقی، بلکه از طریق تجربه کردن آن‌ها در زندگی است که می‌تواند بفهمد چه چیزی خوب است و چه چیزی بد - مترجم.

در جامعه و اقتصاد آزاد، تولیدکنندگان دائماً از مشتریان خود بازخورد می‌گیرند. مردم هر لحظه و هر روز در حال انتخاب محصولاتی هستند که بر محصولات دیگر ترجیح می‌دهند. آن‌ها دائماً قیمت، اندازه، شکل، رنگ، دوام، و دیگر کیفیات هر محصول را به دقت بررسی می‌کنند. فروش رفتن برخی محصولات و فروش نرفتن برخی دیگر در حکم پیام‌هایی هستند که فوراً به تولیدکنندگان مخابره می‌شوند و آن‌ها را از سلیقه‌های متفاوت و ترجیحات متنوع مشتریان آگاه می‌سازند. تولیدکنندگان که نسبت به مخابره پیام‌های مشابه به رقیبان خود اطلاع دارند، با سرعت هر چه تمام‌تر دست به کار می‌شوند تا محصولاتی را که مردم خواهانش هستند بیشتر تولید کنند و آن چه را که با اقبال مردم روبرو نشده کمتر تولید کنند. در عین حال، استقبال مردم از برخی کالاها انگیزه‌ای در تولیدکنندگان ایجاد می‌کند تا دست به آزمایش‌های تازه بزنند و به امید استقبال بیشتر مشتریان، کالاهای جدید و متفاوتی تولید کنند.

حال وضعیت پویا و سرزنده اقتصادی فوق را مقایسه کنید با اقتصادی که در آن مقامات دولتی تصمیم می‌گیرند که چه کالایی باید تولید شود. تفاوتی ندارد که مقامات دولتی کل اقتصاد کشور را کنترل کنند یا فقط بخش‌های خاصی از اقتصاد را. آن چه اهمیت دارد این است که تصمیم‌گیری و تعیین تکلیف در مورد این که چه محصولی تولید شود و این تولید به چه نحوی باشد در هر حال یک کار ناشیانه و فاقد سرعت و چالاکی است. در اقتصادی که تولید و توزیع به تصمیم و دستور مقامات صورت می‌پذیرد، مشتریان در بهترین حالت هر چند سال یک بار، به هنگام انتخابات، فرصت می‌یابند که خواسته‌ها و ترجیحاتشان را بروز دهند. اما حتی در زمان انتخابات نیز مردم به کالاها و کیفیات مشخص رأی نمی‌دهند و بر فرض هم که فرصت یک انتخاب واقعی داشته باشند، به بسته‌ای از سیاست‌های مختلف رأی می‌دهند که همه چیز را شامل می‌شود؛ از دفاع و آموزش و پرورش گرفته تا بهداشت و درمان، آبیاری، کشاورزی و حمل و نقل شهری.

در اقتصاد مبتنی بر بازار، یک جریان ارتباطی دو سویه و مستمر بین مشتری و تولیدکننده برقرار است. میلیون‌ها مشتری با ترجیحات هر روزه خود، با خرید یا امتناع از خرید کالاها، دائماً در حال ارسال پیام‌های دلگرم‌کننده یا مأیوس‌کننده به تولیدکنندگان هستند. مقامات دولتی هیچ چیزی که کمترین شباهتی به این جریان ارتباطی دو سویه و مستمر بین مشتری و تولیدکننده داشته باشد در اختیار ندارند. به علاوه، مقامات دولتی (بر خلاف تولیدکنندگان که تحت فشار رقابت به نوآوری می‌پردازند) با هیچ فشار و اضطراری برای نوآوری مواجه نیستند و در نتیجه، در اقتصادهای دولتی و دستوری، مصرف‌کنندگان نمی‌توانند به خواسته‌های واقعی خود برسند.

تأثیرات منفی مداخله دولت

امروزه کمتر کشوری در دنیا وجود دارد که در آن دولت عملاً تصدی کل تولید ملی را بر عهده داشته باشد یا حتی بخواهد چنین کاری بکند. شیوه مرسوم در بیشتر کشورها در حال حاضر این است که دولت‌ها یا صرفاً کنترل بخش‌های خاصی را بر عهده بگیرند که اداره آن‌ها ضروری انگاشته می‌شود، به‌ویژه بخش‌هایی نظیر درمان و پزشکی، آموزش و پرورش، کشاورزی، یا شهربانی، و یا سعی کنند از طریق روش‌هایی مانند پرداخت یارانه، تعیین سقف قیمت، و وضع مقررات مربوط به کسب و کار، تولید ملی را به سمت و سوی خاصی که صلاح می‌دانند هدایت کنند.

اما حتی در مواردی که دولت‌ها سعی در کنترل تعداد اندکی از بخش‌های کشور دارند، باز هم مشکلات مربوط به فرایند کُند و ناشیانه تصمیم‌گیری دولتی به قوت خود باقی خواهد بود؛ به ویژه وقتی که همان محدود بخش‌های تحت کنترل از اهمیتی حیاتی برخوردار باشند. به طور مثال، دولت ممکن است صرفاً سرپرستی تولید غذا را بر عهده بگیرد، اما اگر به هر دلیلی در تولید غذا به میزان کافی و مورد نیاز مردم شکست بخورد، نتیجه شکست او به بروز قحطی و گرسنگی سراسری می‌انجامد.

به همین منوال، تلاش‌های دولت در هدایت تولید به اشکال کلی‌تر نیز ممکن است تناسب در عرضه و تقاضا را مانند مورد فوق بر هم بزند. به طور مثال، سیاستمداران ممکن است بخواهند از طریق تعیین سقف قیمت، قیمت کالاها یا خدمات خاصی نظیر درمان و پزشکی یا نرخ‌های بهره را پایین نگه دارند. اما اعمال چنین سیاستی باعث می‌شود که درآمد کسانی که این کالاها یا خدمات را ارائه می‌دهند پایین بیاید. قیمتی که تولیدکنندگان این کالاها و خدمات دریافت می‌کنند جوابگوی تلاش و سرمایه و وقتی که صرف تولید آن‌ها می‌کنند نخواهد بود و بنابراین، کمتر به تولید این قبیل کالاها و خدمات می‌پردازند و یا به کلی از تولید در این زمینه‌ها صرف‌نظر می‌کنند.

ادامه این روند نتیجه‌ای جز بروز کمبود در بر ندارد. با قیمت‌های نازلی که به شکلی مصنوعی و با زور قانون تحمیل می‌شوند، تولیدکنندگان کمتر به عرضه می‌پردازند، اما مصرف‌کنندگان اشتیاق بیشتری به خرید نشان می‌دهند. قیمت رسمی غذا ممکن است پایین باشد، اما غذایی روی قفسه مغازه‌ها برای خرید وجود ندارد؛ نرخ‌های بهره ممکن است خیلی پایین باشد، اما گرفتن وام ناممکن می‌شود؛ درمان و پزشکی ممکن است مجانی باشد، اما مردم ناچارند برای دریافت خدمات درمانی ساعت‌ها و روزها در صف و در نوبت بمانند.

تلاش دولت‌ها در هدایت تولید از طریق پرداخت یارانه به برخی کالاها و خدمات نیز به بروز مشکلات مشابهی خواهد انجامید. به طور مثال، اتحادیه اروپا مدت‌ها است که با پرداخت یارانه از بخش کشاورزی اروپا حمایت می‌کند تا به این ترتیب و در ظاهر، از عرضه فراوان و دائمی مواد غذایی برای مصرف‌کننده اروپایی اطمینان حاصل شود، اما هدف در اصل محافظت از کشاورزان ناکارآمد اروپایی در برابر رقبای بین‌المللی (و جلب آرا و حمایت سیاسی این گروه مهم در هنگام انتخابات) است. پرداخت یارانه کشاورزان را به تولید بی‌رویه و اضافی در مقیاسی عظیم تشویق کرد؛ به طوری که به شکلی مشهود، خوارها انگور و کوه‌هایی از کره تولید شد که هیچ کس خریدارشان نبود.

اما سیاست‌های حمایت‌گرایانه دولتی پیامدهای دیگری هم دارند که به اندازه مورد فوق مشهود نیستند. کسانی که از یارانه‌های کشاورزی اروپا بیشترین نفع را برده‌اند عمده‌ترین و بزرگ‌ترین زمین‌داران بوده‌اند، نه فقیرترین کشاورزان. به علاوه، در این بین، فساد هم رواج فراوان یافته است و کشاورزانی طلب یارانه می‌کنند که هرگز غذایی تولید نکرده‌اند. بی‌شمار از این قبیل نمونه‌های فساد را می‌توان در همه جای دنیا و حتی در طول تاریخ مشاهده کرد. آدام اسمیت، اقتصاددان اسکاتلندی، در سال ۱۷۷۶ در کتاب معروف خود به نام «رساله ثروت ملل» به کشتی‌های ماهیگیری اشاره می‌کند که تجهیزات فلزی آن صرفاً به طمع اضافه شدن مبلغ یارانه تعبیه می‌شدند و نه به قصد بیشتر کردن صید ماهی^۱ (چون در آن زمان به کشتی‌های ماهیگیری بر اساس وزن یا تناژ سوبسید می‌دادند و هر صیادی که کشتی سنگین‌تری داشت سوبسید بیشتری می‌گرفت).

تعلق یارانه به هر بخش از تولید باعث هجوم منابع به سمت آن بخش و خروج منابع از بخش‌های دیگری می‌شود که ممکن بود زمان، تلاش، و سرمایه در آن‌ها بهتر به کار گرفته شوند. به طور مثال، بسیاری از دولت‌ها در حال حاضر یارانه‌های گزافی برای تولید انرژی گران‌قیمت خورشیدی و بادی پرداخت می‌کنند، و به این ترتیب منابع و سرمایه را از دسترس افراد و کسب و کارهایی خارج می‌کنند که می‌توانستند راه‌های به مراتب مقرون به صرفه‌تری برای سرمایه‌گذاری آن پیدا کنند. این موضوع مانند بار سنگینی است که رشد اقتصادی کشور را کند، و بهروزی آینده عموم مردم را سرکوب می‌کند.

تصمیم‌گیری توسط عده‌ای قلیل

یکی دیگر از دلایل ارجحیت تصمیم‌گیری شخصی به تصمیم‌گیری دولتی این است که گزینه‌ها و تصمیمات مختلف توسط تعداد زیادی از افراد گرفته می‌شوند، و نه توسط عده‌ای قلیل از مقامات قدرتمند. به هر حال گریزی از این واقعیت

۱. آدام اسمیت، رساله ثروت ملل، ۱۷۷۶، دفتر چهارم، فصل پنجم

نیست که مقامات دولتی که برای عموم مردم تصمیم می‌گیرند در نهایت برای به اجرا گذاشتن تصمیماتشان به قدرت نیز نیاز خواهند داشت. اما مقامات دولتی هم مانند همه ما انسان‌های معمولی هستند، و این خواسته بی‌اندازه بزرگی است که از آنان توقع داشته باشیم تسلیم وسوسه نشوند و از قدرتشان برای پیشبرد منافع شخصی خود یا خانواده یا دوستان نزدیک یا همسایگان یا طایفه یا حزب سیاسی خود استفاده نکنند. قراردادهای سودآور و انحصارات در هر صورت به وابستگان و نزدیکان اعطا خواهند شد. مبالغ هنگفتی از بودجه عمومی صرف حوزه‌های انتخابیه سیاستمداران ارشد می‌شوند. مشاغل مهم در دولت، پلیس، و دستگاه قضایی به جای واگذاری به افراد مختلف بر اساس شایستگی، به نورچشمی‌ها سپرده خواهند شد.

اما هر چه تصمیمات کمتر به شیوه سیاسی و بیشتر توسط خود افراد به روش شخصی گرفته شوند، فضای محدودتری برای این گونه فسادها فراهم می‌شود. در آن صورت دولت هم می‌تواند بر وظیفه اصلی خود تمرکز کند که همانا «به حداقل رساندن زور» است، نه این که در پی «نفع بردن از زور» باشد.

البته گاهی اوقات نفع‌جویی از زور و قدرت به قدری با ظرافت انجام می‌شود که به سادگی قابل مشاهده نیست. به گفته پدر علم اقتصاد، آدام اسمیت، «در بین هنرها هیچ هنری نیست که یک دولت زودتر از هنر خالی کردن جیب مردم آن را بیاموزد»^۱. به طور مثال، دولت‌ها می‌توانند از طریق استقراض، پول‌های کلانی را خرج پروژه‌هایی کنند که باعث محبوبیت و پیروزی آن‌ها در انتخابات و خشنودی طرفدارانشان شود، در حالی که هزینه گزاف آن پروژه‌ها را به عموم مردم انتقال داده‌اند. آن‌ها حتی می‌توانند پرداخت این هزینه را به نسل‌های آینده انتقال دهند. اگر میزان قرض دولتی به شکل سرسام‌آور و خطرناکی بالا برود، دولت‌ها به سادگی می‌توانند اسکناس بی‌پشتوانه چاپ کنند و طلب بستانکاران را با پول بی‌ارزش شده پرداخت کنند. اما این قبیل دزدی‌ها، چه پنهان باشند چه آشکار، مردم را از پس‌انداز مایوس می‌کنند. مردم در چنین شرایطی چندان به راه‌اندازی

۱. ثروت ملل، دفتر پنجم، فصل دوم، بخش دوم، ضمیمه گفتار اول و دوم، ص. ۸۶۱

کسب و کارهای جدید یا جمع‌آوری سرمایه مولد رغبت نشان نمی‌دهند و به این ترتیب کل جامعه فقیرتر می‌شود.

دولت در یک جامعه حقیقتاً آزاد مجاز به استقراض نیست، مگر در موارد بسیار حاد و ضروری، که تازه برای آن موارد نیز محدودیت وجود دارد. به علاوه، انحصار پول نیز در یک جامعه آزاد در اختیار دولت نیست که بخواهد به دلخواه خود و هر وقت که نیاز داشت اسکناس چاپ کند. مالیات‌ها در جامعه آزاد پایین است و بر مبنایی عام و یکسان از مردم مالیات گرفته می‌شود، نه این که با تلنبار کردن آن بر دوش رقا و اقلیت‌هایی مانند «ثروتمندان» از آن به عنوان حربه‌ای سیاسی برای چاپیدن دیگران استفاده شود. نظام مالیاتی در یک جامعه آزاد ساده و روشن است، پرداخت آن نیز آسان و قابل پیش‌بینی است. جامعه آزاد مزرعه نیست که عده‌ای مأمور دولتی یا خصوصی، که خودشان در افزایش درآمدهای مالیاتی ذینفع هستند، بخواهند مالیات را سر یک فصل معین مثل خرمن «درو» کنند.

استدلال پدرسالارانه

یکی از دیدگاه‌های مرسوم در بین طبقه قدرتمندان این است که ایشان چاره‌ای ندارند جز این که همه تصمیمات را خودشان رأساً بگیرند، چرا که عموم مردم، درست مانند کودکان، توان و شعور تصمیم‌گیری برای خود را ندارند. چنین استدلالی فی‌نفسه متناقض است، زیرا «مردم» را، که ظاهراً قدرت طبقه حاکم ناشی از رأی آن‌ها بوده، تحقیر می‌کند. بنابراین، منطقاً پذیرفتنی نیست که بگوییم مردم از عقل و خرد جمعی کافی برای انتخاب دولت شایسته برخوردار هستند، اما عقل و خرد فردی آن‌ها به اندازه‌ای نیست که بخواهند امور زندگی شخصی خودشان را مدیریت کنند.

البته بدون شک همیشه مواردی وجود دارند که می‌توانیم بگوییم اگر مردم یک مقدار بهتر تصمیم می‌گرفتند و بهتر عمل می‌کردند، کل جامعه نفع می‌برد. اما این موارد اکثراً موضوعات اخلاقی هستند و ربطی به دولت ندارند که کسی

بخواید آن‌ها را از طریق قانون به اجرا بگذارد. گر چه می‌شود به لحاظ اخلاقی مردم را «تشویق» به انجام کارها و رفتارهایی کرد که به دیگران خیر برسانند، اما دولت یک جامعه آزاد نمی‌تواند مردم را «وادار» به انجام آن کارها کند. در جامعه آزاد به دولت قدرت و اختیار داده شده تا فقط آسیب‌رسانی به دیگران را مانع شود، نه این که مردم را به زور وادار کند تا به دیگران نفع و خیر برسانند. البته در موارد مربوط به «کالاهای عمومی»^۱ وادار کردن مردم به تأمین هزینه برخی پروژه‌های عمومی نظیر دفاع ملی، توجیه پذیر است، اما این گونه موارد خیلی نادر هستند.

پرسش: قطعاً همه ما در قبال دولت مسئولیت داریم؟ این طور نیست؟

خیر. در یک جامعه آزاد این دولت است که در قبال مردم مسئولیت دارد. متأسفانه دولت‌ها در بسیاری از جوامع صرفاً از طریق اعمال زور تأسیس می‌شوند و در قدرت پایدار می‌مانند. چنین شکلی از دولت فاقد مشروعیت است. دولت در جامعه آزاد آن نهادی است که با خواست و رضایت مردم تشکیل می‌گردد تا به نمایندگی از مردم تصمیم‌گیری کند یا اجرای محدودی از وظایف را عهده‌دار شود؛ آن هم وظایفی که تصمیم‌گیری و اجرای آن‌ها یا نیازمند همت و هزینه جمعی است (نظیر دفاع ملی) یا مستلزم رعایت انصاف و بی‌طرفی (نظیر دستگاه قضایی). بنابراین، فلسفه وجودی دولت این است که در خدمت شهروندان بوده و در قبال آنان مسئول باشد، و نه بر عکس.

درست است که در مواردی نظیر چگونگی ارائه خدمات دولتی، مردم اغلب به شکل تعجب‌آوری از خود بی‌علاقگی نشان می‌دهند، اما این بی‌علاقگی از آن جهت است که مردم می‌دانند اعتراض به نحوه خدمات‌رسانی دولتی یک جور

۱. کالاهای عمومی (public goods) یا خدمات عمومی از جمله کارها و خدماتی هستند که نیازمند صرف هزینه‌های بسیار سنگین هستند که انجام آن‌ها شاید از عهده اشخاص یا بخش خصوصی خارج باشد. مشتری این قبیل کالاها یا خدمات نیز عموم مردم هستند. دفاع ملی، دستگاه قضایی و نیروی انتظامی از بارزترین نمونه‌های این نوع کالاها و خدمات محسوب می‌شوند - مترجم.

نهادهای جامعه آزاد

اتلاف وقت است، چون اعتراض آن‌ها چیزی را عوض نمی‌کند. اگر دخالت مردم در این گونه مسائل واقعاً موجب بهبود اوضاع می‌شود، تعداد بیشتری از مردم به این کار رغبت نشان می‌دادند.

■ راه‌های محدود کردن دولت

دموکراسی

جامعه آزاد در موارد معدودی که تصمیمات جمعی اجتناب‌ناپذیر باشند به رایزنی با کل جمعیت می‌پردازد زیرا تمام افراد جامعه از تبعات آن تصمیمات متأثر می‌شوند. به عبارت دیگر، رایزنی با کل جمعیت نوعی «دموکراسی» محسوب می‌شود.

البته دموکراسی به این معنا نیست که کل جمعیت کشور در تصمیم‌گیری در تک‌تک موارد دخیل باشند، چون اجرای چنین سیستمی بی‌اندازه دردسرساز و وقت‌گیر خواهد بود. در روال عادی دموکراسی، آحاد مردم نمایندگان را انتخاب می‌کنند تا به نیابت از ایشان به تصمیم‌گیری در امور مختلف بپردازند. اما منتخبین مزبور وکیل یا نماینده محض نیستند که بشود از آنان انتظار داشت به شکلی مطیع و فرمانبردار صرفاً نظرات انتخاب‌کنندگان را بازتاب دهند. نمایندگان مزبور به هر حال قضاوت و نظرات شخصی خودشان را نیز در فرایند کشورداری وارد کرده و اعمال می‌کنند.

نکته دیگر این که دموکراسی با «پوپولیسم»^۱ یا عامه‌گرایی تفاوت دارد. به طور مثال، اکثریت جمعیت یک کشور ممکن است معتقد به این باشند که اقلیت‌های مذهبی و نژادی را باید قتل عام کرد، اما دولت در یک جامعه آزاد هرگز مجاز نیست تا برای رضایت خاطر اکثریت مرتکب چنین جنایتی بشود. اصولاً فلسفه وجودی دولت در یک جامعه آزاد این است که مانع از آسیب‌رسانی به دیگران شود، نه این که آن را تسهیل کند. بنا به یک لطیفه قدیمی، دموکراسی داستان دو گروگ و یک گوسفند است که می‌خواهند تصمیم بگیرند امشب شام چه بخورند!

1. populism

اما در یک جامعه آزاد به منظور محافظت از حقوق اقلیت، حدودی برای قدرت و اختیارات اکثریت تعیین شده است.

بنابراین، بزرگ‌ترین مشکل در جوامع دموکراتیک، نه چگونگی انتخاب و تعیین دولت، بلکه چگونگی مهار کردن دولت و لگام زدن بر اختیارات آن است. دولتمردان نیز مانند بقیه مردم آدم‌های معمولی هستند؛ قدرتی که در اختیار دولتمردان قرار دارد می‌تواند به فساد آنان بیانجامد. برای حفاظت از آزادی لازم است تا راهکارهایی برای برکناری دولتمردان در نظر گرفته شود. یکی از این راهکارها برگزاری انتخابات عمومی است. انتخابات در یک جامعه آزاد فقط به معنای انتخاب کردن مقامات دولتی نیست، بلکه به معنای خلاص شدن از دست آنان نیز هست.

برخی اقتدارگرایان استدلال می‌کنند که انتخابات صرفاً به ایجاد ناپایداری دامن می‌زند، زیرا در نتیجه انتخابات، دولت‌های متفاوت با سیاست‌های کاملاً متفاوت پیاپی با رأی مردم به صحنه سیاسی کشور ورود و خروج می‌کنند. در پاسخ به این استدلال باید گفت که با توجه به محدود بودن قدرت دولت در یک جامعه آزاد، از میزان و گستره هر گونه ناپایداری حاصل از تغییر دولت‌ها کاسته خواهد شد. وقتی به دولت‌ها چونان نهادی مشروع نگریسته شود که با خواست و رأی مردم برگزیده می‌شوند، احتمال بروز ناپایداری‌های مختل‌کننده نسبت به مواقعی که دولت‌ها فاقد مشروعیت مردمی باشند به مراتب کمتر خواهد بود. دولت‌های نامشروع ممکن است از طریق اعمال زور تا مدت‌های طولانی در قدرت باقی بمانند، اما واقعیت آن است که برای برکناری دولت‌ها فقط دو روش وجود دارد: انتخابات دوره‌ای و مسالمت‌آمیز یا انقلاب‌های خونین. جوامع آزاد روش اول را ترجیح می‌دهند، روشی که اعمال زور و خشونت را محدود کرده و اجازه می‌دهد که تغییر و پیشرفت با آهنگی سریع‌تر به وقوع بپیوندد.

البته پذیرش انتخابات به عنوان یک راهکار مشروع مستلزم چند شرط مشخص است. به طور مثال، در هنگام انتخابات می‌بایست گزینه‌های حزبی اصیل و واقعی وجود داشته باشند (یا به عبارتی، احزاب سیاسی باید اصالتاً با هم فرق کنند تا

انتخاب بین آن‌ها یک انتخاب معنادار باشد). انتخاباتی که فقط یک نامزد برای رأی دادن داشته باشد انتخابات آزاد نیست. در یک جامعه آزاد همواره تنوعی از دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد. این موضوع به نوبه خود دلالت بر این دارد که نامزدهای متفاوت می‌بایست امکان بیان و انتشار دیدگاه‌های خود را داشته باشند و بتوانند آزادانه از دیگر نامزدها و احزاب انتقاد کنند. در ضمن، مردم نیز باید بتوانند بدون ترس از مجازات‌ها به نامزدهای مورد نظر خود رأی بدهند و به همین دلیل لازم است که رأی افراد مخفی بماند. برخی از کشورها برای میزان مخارج ستادهای تبلیغاتی حد و مرزی قائل می‌شوند تا به این ترتیب نامزدها یا احزاب ثروتمند نتوانند نسبت به رقبای خود از مزیت ویژه‌ای برخوردار شوند. بسیاری از کشورها نیز دوره زمانی مشخصی را جهت برگزاری انتخابات تعیین می‌کنند (مثلاً چهار یا پنج سال) و اجازه نمی‌دهند که دولت وقت رأساً در مورد زمان برگزاری انتخابات تصمیم بگیرد.

تصمیم‌گیری عمومی

در اکثر کشورهای نآزاد دولت‌ها از طریق اعمال زور به قدرت رسیده‌اند. تعدادی از این دولت‌ها با توسل به زور همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند، گر چه بسیاری از آنان روش‌های خاصی پیدا کرده‌اند (مثلاً خودشان را به عنوان متولیان انحصاری مذهب یا میراث فرهنگی جلوه داده‌اند) تا حداقل مشروعیتی ظاهری داشته باشند. در مقابل، در یک جامعه آزاد، دولت فقط به منظور انجام کارها و اهدافی بسیار محدود و مشخص و صرفاً با رضایت عموم مردم می‌تواند وجود داشته باشد.

اما حتی در این صورت نیز دولت‌ها اغلب از اهداف اولیه خود (یعنی جلوگیری از آسیب‌رسانی به دیگران و انجام جمعی اموری که از افراد به تنهایی بر نمی‌آید) فراتر می‌روند. به طور مثال، دولت‌ها اغلب تأمین کالاهای عمومی را انحصاری می‌کنند. گر چه تصمیم‌گیری درباره این که کدام یک از کالاهای عمومی می‌بایست تولید و تأمین شوند نیازمند رجوع به نظر مردم بوده و یک امر جمعی محسوب می‌شود، اما تولید و تأمین تمام یا قسمتی از آن کالاهای عمومی را می‌توان به بخش خصوصی سپرد. به طور مثال، انجمن‌های خیریه قادرند تأمین

غذا و نیازهای درمانی فقرا و بیماران را عهده‌دار شوند. در بسیاری از موارد مربوط به جلوگیری از آسیب‌رسانی به دیگران نیز (مثلاً آسیب‌های حاصله از آلودگی هوا) تعیین میزان آسیب وارده به دیگران کار بسیار دشواری است و به همین دلیل دخالت دولت ممکن است چندان توجیه‌پذیر نباشد.

پرسشی که در این جا پیش می‌آید این است که اگر تصمیم‌گیری در برخی موارد الزاماً می‌بایست به صورت جمعی صورت پذیرد، قواعد مربوط به این گونه تصمیم‌گیری‌ها کدامند؟ طبعاً کمال مطلوب در این گونه موارد «اتفاق آرا»^۱ است؛ یعنی وضعیتی که همه مردم بدون استثنا در فرایند تصمیم‌گیری شرکت می‌کنند و هیچ عملی صورت نمی‌پذیرد، مگر آن که تک‌تک افراد مردم با آن موافقت داشته باشند. از آن جایی که بعید است مردم به اقداماتی جمعی رأی دهند که از نظر آن‌ها باعث آسیب‌رسانی به خودشان می‌شود، احتمال بسیار کمی وجود دارد که به هیچ فرد یا گروهی به واسطه تصمیم‌گیری جمعی به صورت «اتفاق آرا» گزندی برسد.

اما رسیدن به اتفاق آرا کار بسیار دشواری است. اولاً، بسیار وقت‌گیر خواهد بود که هر یک از افراد بخواهند تک‌تک پیشنهادات را به دقت مطالعه کرده و در موردش رأی بدهند. به همین دلیل است که ما برای بررسی پیشنهادات «نماینده» انتخاب می‌کنیم. ثانیاً، در روش اتفاق آرا، رسیدن به هر توافقی تبدیل به نوعی کشمکش و درگیری دائمی خواهد شد، زیرا هر یک نفر به سادگی می‌تواند کل طرح را «وتو» کند. از این رو، تصمیمات جمعی، چه انتخابات محلی باشد و چه فراندم سراسری و چه رأی‌گیری از طرف نمایندگان در مجالس قانون‌گذار، به طور کلی از طریق مراجعه به رأی «اکثریت»^۲ صورت می‌پذیرد. چنین اکثریتی می‌تواند یک «اکثریت ساده»^۳ باشد (یعنی ۵۰ درصد به علاوه یک) یا یک «اکثریت مشروط»^۴ (مثلاً دو سوم آرا). این روش دشواری رسیدن به توافق و اخذ تصمیم را کاهش

-
1. unanimity
 2. majority
 3. simple majority
 4. qualified majority

می‌دهد، و در عین حال تضمین می‌کند که تصمیمات توسط قسمت بزرگ‌تری از یک جمعیت گرفته می‌شوند، و نه توسط عده اندکی از نخبگان.^۱

نفع شخصی رأی‌دهندگان

مطابق یک داستان قدیمی، معروف است که از امپراتور رُم خواسته بودند تا درباره دو خواننده در فینال یک مسابقه خوانندگی قضاوت کند. امپراتور به آواز خواننده اول گوش می‌کند و بر این اساس که اصولاً ممکن نیست خواننده‌ای ناهنجارتر از او بخواند، جایزه را به دومی می‌دهد (بدون آن که آواز او را بشنود)! امروزه اکثر مردم نیز طرز فکری مشابه همان امپراتور پیدا کرده‌اند و تصور می‌کنند که هر وقت و در هر موردی که یک جامعه و اقتصاد آزاد نتواند به شکلی رضایت‌بخش از عهده انجام کاری برآید، گزینه دیگری جز دولت و اقدام دولتی برای بهبود امور متصور نیست. به طور مثال، این گونه تصور می‌شود که اگر بازار در تأمین و ارائه کالاهای عمومی (نظیر دفاع ملی یا رفاه عمومی) ناتوان باشد، حتماً دولت از عهده آن‌ها به نحو احسن بر خواهد آمد. یا اگر دودکش‌های یک کارخانه هوا را آلوده می‌کند، بدون شک فقط یک اقدام دولتی می‌تواند جلوی آن آلودگی را بگیرد و هیچ راه دیگری برای حل مشکل وجود ندارد. متأسفانه چنین نتیجه‌گیری‌ای الزاماً و منطقیاً درست نیست.

بازارها واقعاً ممکن است از برآوردن نیازهای ما در موارد خاصی ناتوان باشند. اما وقتی ما از «ناکامی بازار» صحبت می‌کنیم باید به خاطر داشته باشیم که «ناکامی دولتی» نیز می‌تواند وجود داشته باشد. حتی در جوامع نسبتاً آزاد نیز نمی‌توان دولت را یک قوه بی‌طرف، بی‌غرض، دقیق، و بی‌نقص با روحیه‌ای کاملاً مردمی فرض کرد. «نفع شخصی» در سرتاسر دولت، از صدر تا ذیل آن جریان دارد.

مردم تصور می‌کنند که انتخابات وسیله‌ای است برای تشخیص «نفع عمومی» و به اجرا گذاشتن آن. اما در یک جامعه آزاد منافع مختلفی وجود دارند و این

۱. برای توضیح بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به کتاب «مقدمه‌ای بر انتخاب عمومی» از همین نویسنده که به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات سارگل در ایران منتشر شده است - مترجم.

منافع اغلب با یکدیگر در تضاد و تعارض هستند. منافع رأی‌دهندگانی که خواستار مالیات‌های کمتر هستند با منافع کسانی تضاد دارد که خواستار افزایش هزینه‌های عمومی هستند. آن عده که از احداث یک بزرگراه جدید نفع می‌برند با گروهی که خانه‌هایشان در جریان این اقدام ویران می‌شود تضاد منافع دارند. هیچ چیز ثابت و مطلقاً به اسم «منافع عمومی» وجود ندارد که انتخابات بتواند آن را برقرار کرده یا تأمین نماید. انتخابات صرفاً تعادلی ایجاد می‌کند بین منافع متعددی که دائم در رقابت با یکدیگرند. تصمیمات جمعی بر بنیانی از همین تضادها و رقابت‌ها گرفته می‌شوند.

نفع شخصی سیاستمداران

سیاستمداران نیز درست مانند رأی‌دهندگان عادی برای خود منافی دارند و در جهت تأمین آن منافع تلاش می‌کنند. بسیاری از آنان به پست و مقام به عنوان راهی برای ثروتمند شدن یا به زیر کشیدن رقبای خود می‌نگرند. در برخی موارد، حتی سیاستمداری که از پست و مقام برای این مقاصد استفاده نکند ممکن است در نظر دیگران فردی ضعیف جلوه کند. حتی جوامعی که آزادتر از بقیه هستند ممکن است با مشکل فساد دولتی مواجه باشند.

باید توجه داشت که حتی اگر سیاستمداران حقیقتاً خواستار خدمت به مردم باشند باید ابتدا به قدرت برسند، و این کار مستلزم آن است که به اندازه کافی رأی جمع کنند تا در انتخابات برنده شوند. اما برنده شدن در انتخابات به این معنا نیست که نظرات نامزد پیروز الزاماً بازتاب‌دهنده نظرات عموم مردم است. نامزدهای انتخاباتی ممکن است با جلب توجه اقلیت‌های کوچک به قدرت برسند، اقلیت‌هایی که صاحب نفوذ و ثروت هستند و نظرات مردم را نمایندگی نمی‌کنند.

واقعیت این است که گروه‌های کوچک با منافع بزرگ و نیرومند در همه جای دنیا بر فرایند سیاسی چیرگی دارند، زیرا این گروه‌ها دقیقاً می‌دانند که چه چیزی به نفع آنهاست و از تصویب سیاست‌های مورد علاقه خود منافع مشخصی

می‌برند؛ مثلاً از گرفتن تخفیف‌های مالیاتی یا سوبسید برای صنایعی که صاحب آن هستند.^۱ کم تعداد بودن افراد و شدت و بزرگی انگیزه‌ها کار سازمان‌دهی این گروه‌ها را ساده‌تر کرده و احتمال تشکیل ستاد تبلیغاتی و رایزنی و فشار بر سیاستمداران را بیشتر می‌کند. در مقابل، سازمان‌دهی گروه‌های بزرگ‌تر، نظیر «مصرف‌کنندگان» یا «مالیات‌دهندگان»، دشوارتر است و طبعاً شدت انگیزه‌های آنان نیز به مراتب کمتر است، زیرا هزینه سیاست‌هایی نظیر پرداخت سوبسید به صنایع بین تک‌تک آن‌ها تقسیم شده و بار مالی تحمیل شده به هر یک از آن‌ها مبلغی ناچیز خواهد بود.

ائتلاف‌ها و «همیاری در رأی»^۲

چیرگی نظرات گروه‌های اقلیت بر فرایند سیاسی زمانی شدیدتر می‌شود که این گروه‌های ذینفع برای فراختر کردن قدرت رأی خود با یکدیگر هم‌پیمان می‌شوند. هر گروهی به تنهایی می‌تواند یک نامزد خاص را تهدید به قطع حمایت در انتخابات کند. اما ائتلاف چندین گروه کوچک و قدرتمند، که هم‌زمان یک نامزد خاص را تهدید به قطع حمایت می‌کنند، می‌تواند فشاری به مراتب بیشتر بر آن نامزد وارد آورد (و نهایتاً آن نامزد را وادار کند به آن‌ها باج داده و نظراتشان را در سیاست‌های خود اعمال کند).

مشابه همین باج‌دهی به گروه‌های ذینفع در مجالس قانون‌گذاری نیز رخ می‌دهد. نمایندگانی که شدیداً خواستار تصویب طرح‌های عمرانی (به هزینه عموم مردم) برای حوزه‌های انتخابیه خود هستند (تا به این ترتیب از انتخاب خود در دوره بعدی مطمئن شوند) ممکن است به «معامله آرا»^۳ با نمایندگان دیگری بپردازند که خواستار تصویب طرح‌های مشابه در حوزه‌های متنوع خود هستند. اما نتیجه

۱. یک مثال مشخص در این زمینه شرکت عظیم «جنرال موتورز» آمریکا است که همیشه برای گرفتن تخفیفات و سوبسیدهای مختلف سرگرم رایزنی با سیاستمداران بوده و فرایند سیاسی در آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد - مترجم.

2. logrolling

3. vote trading

این بده بستان سیاسی، یعنی «تو به طرح‌های مورد نظر من رأی بده و من هم در موقع لزوم جبران می‌کنم و به طرح‌های مورد علاقه تو رأی می‌دهم» (که اصطلاحاً به آن «همیاری در رأی» می‌گویند) آن است که تعداد بیشتری از این قبیل طرح‌ها به تصویب می‌رسند و در نهایت حجم بدنه دولتی بزرگ‌تر از آن می‌شود که حقیقتاً کسی خواستار آن بوده باشد.

تازه وقتی این طرح‌ها تصویب شده و به قانون تبدیل می‌شوند، منافع شخصی نقشی پر رنگ‌تر به خود می‌گیرند. مقاماتی که مسئولیت اداره و اجرای طرح‌ها را بر عهده می‌گیرند منافع شخصی خودشان را دارند. شأن و منزلت سیاسی این مقامات و میزان حقوق آنان تا حد زیادی به تعداد کارمندانی بستگی دارد که تحت نظارت ایشان کار می‌کنند و این مقامات، خواسته یا ناخواسته، ممکن است فرایند دیوان‌سالاری و کاغذبازی مربوط به طرح‌ها را پیچیده‌تر کرده تا به این ترتیب توجیهی برای استخدام خیل عظیمی از نیروهای مختلف بتراشند؛ فرایندی که اصطلاحاً به آن «امپراتوری‌سازی»^۱ می‌گویند. در ضمن، مقامات مزبور بیشتر از طرف گروه‌های کوچک و ذینفع مورد رایزنی و تحت فشار قرار می‌گیرند تا از طرف مردم، و به همین دلیل ممکن است بیشتر از گذشته به خواسته‌های این گروه‌ها تن دهند و حتی شاید وسوسه شوند و از آن‌ها رشوه بگیرند.

■ تعیین قواعد

جمع‌بندی مطالب فوق این است که اقلیت‌های دارای منافع متمرکز و مشخص، در فرایند انتخاب دولت، قانون‌گذاری، و اجرای قوانین تأثیر و موضوعیت بیشتری دارند تا اکثریتی که نظرات و منافعشان پراکنده‌تر و نامشخص‌تر است. تصمیماتی که به شکل سیاسی و جمعی گرفته می‌شوند (برخلاف تصورات معمول در باره سیستم دموکراسی) در بازتاب دادن نظرات کلی مردم بسیار ضعیف عمل می‌کنند. به علاوه، بخش دولتی در ذات خود تمایل به رشد کردن و حجیم شدن دارد؛

1. empire building

رشدی به مراتب بیشتر از آن که مردم می‌خواهند، به مراتب بیشتر از آن که عقل و منطق ایجاب می‌کند، و به مراتب بیشتر از آن که برای حفظ و اعتلای یک جامعه آزاد لازم باشد. در حقیقت، دولت در ذات خود تا جایی و به حدی رشد می‌کند که بنیان آزادی را می‌فرساید و از بین می‌برد.

جوامع نسبتاً آزادتر در تلاش برای محدودسازی این مشکلات، شیوه‌ها و قواعد مختلفی را اتخاذ می‌کنند. انتخابات یکی از اجزای حیاتی همین قواعد است. اما انتخابات برای مهار سیاستمداران و مقامات دولتی چندان عامل بازدارندهٔ نیرومندی نیست. انتخابات دیر به دیر انجام می‌شود و اغلب احزاب بزرگ بر روند آن تسلط دارند که باعث می‌شود فرایند تغییر به کندی صورت پذیرد. برای مهار سیاستمداران، به بازدارنده‌های نیرومندتری نیاز است.

توافق بنیانی (قانون اساسی)

یکی از روش‌های مرسوم برای مهار کردن فرایند سیاسی، اتخاذ یک قانون اساسی است که مورد پذیرش عموم مردم، یا اکثریت مطلق از مردم، باشد و قواعد مربوط به برگزاری انتخابات و نحوه تصمیم‌گیری‌های سیاسی را تعیین کند. وقتی تعیین قواعد بازی منوط به پذیرش عموم مردم باشد، تحمیل قواعد خوشاخسته از سوی دولت‌ها، که صرفاً برای تأمین منافع سیاستمداران طراحی شده‌اند (مثلاً محروم کردن نامزدهای مخالف برای شرکت در انتخابات، یا اعمال مالیات‌های سنگین بر رأی‌دهندگان مخالف) تا حد زیادی ناممکن می‌گردد.

«تفکیک قوا»^۱ از دیگر روش‌هایی است که به واسطه آن می‌توان فرایند سیاسی را مهار کرد. ایده اصلی در این روش این است که به جای آن که یک شخص یا یک مجموعه واحد کل قدرت قانون‌گذاری را در اختیار داشته باشد، قدرت و اختیارات بین چند نهاد مجزا تقسیم می‌شود؛ به طوری که هر یک از

1. separation of powers

این نهادها قادر است جلوی اقدامات دیگر نهادها را بگیرد یا اختیارات آن‌ها را محدود یا تعدیل نماید. به همین دلیل، گاهی اصل «تفکیک قوا» را «کنترل و توازن»^۱ نیز می‌نامند.

زمانی که یک مجموعه واحد، مثلاً یک مجموعه سیاسی یا شورای قانون‌گذاری، کل قدرت را در اختیار داشته باشد، بدون تردید اکثریت‌های سیاسی و گروه‌های ذینفع سعی می‌کنند تا در آن مجموعه واحد نفوذ کرده و کنترل آن را برای پیشبرد منافع خود به دست بگیرند. اما اگر مطابق با قانون اساسی قدرت و اختیارات بین دو مجلس متفاوت تقسیم شده باشد، به قبضه درآوردن قدرت برای گروه‌های ذینفع دشوارتر می‌شود. و اگر مکانیسم انتخاب نمایندگان آن دو مجلس متفاوت باشد، در اختیار گرفتن کنترل هر دو مجلس توسط گروه‌های ذینفع باز هم دشوارتر می‌شود. وقتی هر یک از این دو مجلس بتواند تصمیمات اتخاذ شده در آن دیگری را مسدود یا تعدیل نمایند، «همیاری در رأی» و بهره‌کشی از اقلیت‌ها به مراتب سخت‌تر می‌شود.

جوامع نسبتاً آزادتر در بطن چنین سیستمی از «کنترل و توازن» نهاد دیگری به نام «ریاست جمهوری» تعبیه کرده‌اند تا به این ترتیب بروز تبانی و فساد در حکومت را دشوارتر کنند. در این سیستم، رئیس جمهور نماینده کل مردم محسوب می‌شود، مقامی که می‌بایست بر فراز کشمکش‌های سیاسی قرار گرفته (یا لاقلاً امید است که چنین کند) و قوانینی را که به اقلیت‌ها آسیب می‌رسانند «وتو» کند.

از دیگر تمهیداتی که جوامع آزادتر برای جلوگیری از بهره‌کشی اندیشیده‌اند، «قوه قضاییه مستقل» است. وجود چنین قوه‌ای برای یک جامعه آزاد ضروری و حیاتی است. قضات نباید گرایش سیاسی داشته باشند، و باید بتوانند بدون وحشت از تلافی و مجازات از سوی سیاستمداران، با قاطعیت مطابق با قوانین اساسی قضاوت کرده و جلوی بهره‌کشی از اقلیت‌ها را بگیرند.

1. checks and balances

در برخی موارد، قوانین اساسی محدودیت‌های دیگری نیز بر فعالیت‌های دولت اعمال می‌کنند، محدودیت‌هایی نظیر «بودجه متوازن» که مقرر می‌دارد بودجه باید در یک دوره زمانی معین (مثلاً ۳ تا ۵ سال) به توازن برسد، و نیز تعیین «سقف بودجه» برای استقراض در هر سال یا تعیین حد و مرز مشخص برای میزان قرض کلی دولتی. برخی از قوانین اساسی حتی متناسب با درآمد ملی، برای آن میزان که دولت مجاز به خرج کردن است حد تعیین می‌کنند تا به این ترتیب بر تمایل ذاتی دولت به رشد کردن و بزرگ شدن لگام بزنند. به علاوه، در قوانین اساسی، محدوده زمانی مشخصی برای تصدی مقامات دولتی تعیین می‌کنند تا سیاستمداران نتوانند مدت مدیدی در قدرت باقی بمانند، و همچنین تمهیداتی نظیر «شروط پایان‌پذیری»^۱ می‌اندیشند تا برخی ادارات و کارگزاران دولتی نتوانند بیش از آن حد که مفید و لازم است به حیات خود ادامه دهند.

اکثریت‌های مشروط

«رأی اکثریت مشروط»^۲ یکی دیگر از شیوه‌هایی است که برای محافظت از حقوق اقلیت‌ها در نظر گرفته شده است. آزادی در وضعیتی سست و شکننده قرار می‌گرفت اگر حاکمان مجاز می‌بودند تا، به طور مثال، با توسل به یک اکثریت ساده در مجلس قانون‌گذار قواعد قانون اساسی را به دلخواه خود تغییر دهند. به همین دلیل، جامعه آزاد موانعی بسیار بلندتر بر سر راه دولت قرار می‌دهد تا دولت نتواند به سادگی قوانین اساسی را تغییر دهد؛ موانعی نظیر دو سوم آراء در هر دو

۱. sunset clause تمهید یا شرط پایان‌پذیری (یا «غروب») در زمان «جمهوری رم» (سده‌های پنجم تا اول قبل از میلاد مسیح و پیش از تغییر جمهوری رم به امپراتوری رم) به منظور ایجاد محدودیت‌های زمانی برای سنای رم در اخذ مالیات و تجهیز سپاه اعمال می‌شد و تا امروز نیز در برخی لویایح قانونی در پارلمان‌های اروپا لحاظ می‌گردد. در چنین لویایحی این شرط در نظر گرفته می‌شود که هر گاه لایحه تصویب شد و به صورت قانون درآمد، قانون مزبور می‌بایست تاریخ انقضا داشته باشد (یا اصطلاحاً غروب کند) تا به این ترتیب قانون‌گذار بتواند پس از مدت معینی به ارزیابی و بازبینی و احیاناً فسخ یا تغییر آن قانون مبادرت ورزد - مترجم.

2. qualified majority voting

مجلس قانون‌گذاری، به علاوه میزان بسیار بالای آرا در همه‌پرسی‌های عمومی و نیز در انتخابات محلی و ایالتی.

در مواردی که امکان بهره‌کشی از اقلیت‌ها به شیوه‌هایی بسیار آسیب‌زننده وجود داشته باشد، اخذ تصمیمات مستلزم جلب آرای اکثریت‌های بسیار بالا است. به طور مثال، طراحی مالیات‌های گزافی که بار بی‌نهایت گرانی بر دوش گروه‌های خاصی از مردم قرار دهد کار ساده‌ای است و هر دولتی به سادگی می‌تواند این کار را انجام دهد. به همین خاطر، برخی از طرفداران جامعه آزاد اصرار دارند که در مورد قواعد مالیاتی (نه نرخ مالیات، بلکه تعیین این که چه کسی چه مقدار مالیات دهد) هر اندازه هم که میزان اکثریت موافق بزرگ و چشم‌گیر باشد، باز هم لازم است که تصویب قواعد به شیوه «اتفاق آرا» صورت پذیرد تا حقوق اقلیت محفوظ بماند.

ناچاری عمومی، مردم گرفتار

در اقتصاد بازار اگر شما احساس کنید که فروشنده قصد فریبتان را دارد یا در ازای مبلغی که پرداخت می‌کنید کالا یا خدمات نامطلوبی دریافت می‌کنید، آزاد هستید که تن به معامله ندهید و از جای دیگری خرید کنید. اما اگر دولت شما را فریب دهد یا از شما بهره‌کشی کند، جایی ندارید که بروید. البته شاید این امکان باشد که ترک وطن کرده و به جای دیگری مهاجرت کنید، که با توجه به ناآشنایی به زبان کشور بیگانه و بسیاری دیگر از مشکلات و موانع، این امکان برای اکثر مردم فراهم نیست. در چنین شرایطی، تمام مواد لازم برای ایجاد زورگویی و ظلم مهیا می‌شود، و دقیقاً به همین دلیل، باید اطمینان حاصل کرد که نقش و حوزه فعالیت دولت، و تک‌تک اجزای آن، به دقت و با وسواس در قانون اساسی مشخص گردیده و مؤکداً به مواردی محدود شود که برای حفظ و گسترش آزادی کل جمعیت کشور مورد نیاز است.

■ برابری و نابرابری ■

■ برابری در یک جامعه آزاد

بسیاری از مردم تصور می‌کنند که جوامع آزاد الزاماً می‌بایست خیلی نابرابر باشند؛ چرا که به هر حال، جوامع آزاد به مردم خود اجازه می‌دهند تا به دنبال کسب و انباشت ثروت‌های کلان باشند، و بنا به چنین استدلالی، در نهایت نتیجه می‌گیرند که جامعه آزاد به ایجاد نابرابری عظیم اقتصادی دامن می‌زند.

اما این استدلال نادرست است. همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم، اختلاف درآمدها بین کشورهای آزاد و ناآزاد تقریباً یکسان هستند، و حتی اگر دقت شود، آزادترین جوامع تا حدودی از برابری درآمدی بیشتری برخوردارند.

مضاف بر این، جوامع ناآزاد از نابرابری‌های دیگری رنج می‌برند که جنبه مالی ندارند و از وجودشان در جوامع آزادتر خبری نیست. برای شهروندان جامعه آزاد این امکان وجود دارد که با تغییر شغل یا با اشتغال در فعالیت‌های تجاری سودآور به دنبال بلندپروازی‌های خود بروند و بر ثروت و درآمدهایشان بیفزایند. در جوامع ناآزاد چنین امکانی همواره فراهم نیست. به طور مثال، دستیابی به مشاغل دولتی ممکن است فقط برای کسانی امکان‌پذیر باشد که از حزب حاکم طرفداری می‌کنند و یا جزو دوستان و نزدیکان حاکمان هستند. قوانین، و گاهی تعصبات، از

ورود و اشتغال زنان، اقلیت‌های نژادی یا دیگر گروه‌ها به برخی مشاغل خاص ممانعت می‌کنند. گاه ممکن است افرادی که به یک نژاد یا طبقه خاص تعلق دارند برای همیشه محدود و محکوم به اشتغال در پست‌ترین مشاغل باشند. ممکن است به مهاجرین اجازه راه‌اندازی و تملک کسب و کار یا حتی افتتاح حساب بانکی ندهند.

در چنین جوامعی نابرابری‌ها، حتی در بین کسانی که کار پیدا می‌کنند، با سماجت ادامه می‌یابند. به طور مثال، در روسیه کمونیستی، شعبه ویژه فروشگاه عظیم و معروف «GUM» در میدان سرخ مسکو فقط پذیرای مقامات ارشد حزب کمونیست و افراد خاصی مانند جهانگردان خارجی بود که با ارز خرید می‌کردند. یا فقط مقامات ارشد حزب می‌توانستند در استراحتگاه‌های اشرافی تعطیلات یک ماهه داشته باشند و با اتومبیل‌های اشرافی («لموزین‌های زیل»)^۱ در شهر تردد کنند، و هنگام عبور، ترافیک سطح شهر برای تردد آنان متوقف می‌شد. تعیین سهمیه استفاده از آپارتمان‌ها و ویلاهای بیلاقی در مناطق زیبا برای تفریحات آخر هفته منحصراً در اختیار مقامات عالی‌رتبه حزب بود که همیشه بهترین ویلاها را برای دوستان و نورچشمی‌های خود در نظر می‌گرفتند.

نمونه‌های فوق همگی مواردی از نابرابری هستند که هیچ‌گیزی از آن‌ها نیست: کسانی که از این نابرابری‌ها رنج می‌برند ممکن است هیچ‌امکانی برای تشکیل ستاد تبلیغاتی و فعالیت برای تغییر این قوانین ظالمانه نداشته باشند؛ و چه بسا حتی حق رأی هم نداشته باشند. در مقابل، تک‌تک افراد در یک جامعه آزاد می‌توانند حداقل آزادانه بلندپروازی‌های شخصی خود را دنبال کنند، در جست‌وجوی شغل دلخواه و مناسب باشند، به تجارت بپردازند، یا کسب و کاری راه بیندازند و ثروت و درآمد کسب کنند. شاید تمام این افراد در تحقق بلندپروازی‌ها و آرزوهای خود موفق نشوند، اما هیچ‌کس آن‌ها را از پی‌گیری اهداف و آرزوهایشان باز نخواهد داشت.

1. Zil limousine

■ انواع برابری

برابری در یک جامعه آزاد به این معنا نیست که به همه مردم مقدار مشابهی ثروت و درآمد بدهند یا همه مردم از استانداردهای مشابهی در زندگی برخوردار باشند. برابری در جامعه آزاد به معنای حصول اطمینان از این امر است که با همه مردم به یکسان رفتار شود.

این درک و دریافت از برابری به چهار روش مهم جلوه‌گر می‌شود. نخست آن که شهروندان یک جامعه آزاد از «برابری اخلاقی»^۱ برخوردارند، یعنی هر یک از آنان به یکسان حق دارد برای خود دست به انتخاب بزند و دیگران با او با ملاحظه و احترام رفتار کنند. دومین جلوه از برابری در جامعه آزاد، «برابری در پیشگاه قانون»^۲ است. قانون یکایک شهروندان را در پناه خود محافظت می‌کند، و فارغ از نژاد، مذهب، جنسیت، ثروت، و مناسبات خانوادگی آنان، با همه آنان به یکسان رفتار می‌کند. سوم آن که همه مردم از «برابری سیاسی»^۳ برخوردارند؛ یعنی همه آنان هم حق رأی دارند و هم حق نامزد شدن برای تصدی مقام سیاسی. چهارمین جلوه از برابری در یک جامعه آزاد «برابری در فرصت‌ها»^۴ است؛ به این معنا که هیچ کس حق ندارد به شکلی خودسرانه در راه اشتغال یا تحصیل، و به طور کلی در مسیر پیشرفت افراد مانع ایجاد کند.

برابری اخلاقی

طرز فکر کلی در یک جامعه آزاد این است که عموم مردم شایسته ملاحظه و احترام هستند. افراد در چنین جامعه‌ای به یکسان حق دارند که خودشان درباره زندگی شخصی‌شان دست به انتخاب زده و تصمیم بگیرند، به شرطی که در روند این انتخاب و تصمیم‌گیری، موجب آزار و آسیب‌رسانی به دیگران نشوند.

-
1. moral equality
 2. equality before the law
 3. political equality
 4. equality of opportunity

این دیدگاه از برابری، بر پایه اعتقادی عمیق به سرشت و ماهیت انسانی مردم استوار است؛ سرشتی که همه ما انسان‌ها در آن مشترکیم. همه ما، فارغ از نژاد و مذهب و جنسیت‌مان، می‌خواهیم بدون دخالت دیگران برای خودمان انتخاب کنیم و تصمیم بگیریم، و همه ما خواستار آنیم که دیگران به حق ما برای انتخاب و تصمیم‌گیری احترام بگذارند. قاعده اساسی در یک جامعه آزاد این است که «با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی با تو رفتار کنند».

البته برابری اخلاقی به این معنا نیست که همه مردم در تصمیمات و اعمال و رفتارشان به یکسان اخلاقی هستند یا اخلاقی عمل می‌کنند. کسانی که به دیگران حمله می‌کنند و اموال آن‌ها را به سرقت می‌برند عمل اخلاقی انجام نمی‌دهند. بعضی از افراد ممکن است تعمداً قراردادهای اجتماعی و جنسی را به مسخره بگیرند. اما زندگی و جان این افراد دارای ارزش و حرمت است. قانون‌شکنی و بی‌اخلاقی این افراد ممکن است آنان را در معرض ملامت و مجازات قرار دهد که می‌بایست متناسب با جرم آنان تعیین شود. اما عمل غیراخلاقی این عده نمی‌بایست آنان را در معرض تحقیر یا خشونت بیش از حد و خودسرانه قرار دهد.

برابری در پیشگاه قانون

در جامعه آزاد، قانون با رعایت انصاف و بی‌طرفی از مردم حفاظت یابد، در صورت ارتکاب جرم، آنان را مجازات می‌کند. ویژگی‌های شخصی و غیرمرتبط با جرم (نظیر میزان ثروت، روابط شخصی، طبقه اجتماعی، جنسیت، مذهب، یا نژاد) باعث نمی‌شود که نیروهای پلیس، دادگاه‌ها، یا زندان‌ها با مجرمین و متخلفین به شیوه‌های متفاوت رفتار کنند. در جامعه آزاد نمی‌توان شهروندان را خودسرانه در معرض دستگیری یا اذیت و آزار قرار داد، صرفاً به این دلیل که مقامات دولتی از آن‌ها خوششان نمی‌آید. اگر به فردی آسیبی برسد یا اموالش به سرقت برود، فارغ از این که خودش چه کسی است یا فردی را که متهم کرده تا چه اندازه عالی‌مقام باشد، به یکسان حق دسترسی به قوه قضاییه و دادخواهی دارد.

برابری و نابرابری

در تندیس‌های نصب شده بر سر در تمام دادگستری‌های جهان مجسمه عدالت اغلب به شکل فردی به تصویر درآمده که ترازویی با دو کفه متعادل در یک دست و شمشیری در دست دیگر دارد. اما مهم‌ترین ویژگی این تندیس‌ها چشم‌بندی است که مجسمه عدالت بر چشم دارد. در یک جامعه آزاد، عدالت چشمش را بر همه چیز بسته و کور است و فقط به واقعیات مربوط به موارد دادخواهی نظر دارد.

برابری سیاسی

شکل دیگر برابری که ریشه در سرشت و ماهیت انسانی دارد، برابری سیاسی است. مطابق با این نوع برابری، منافع، علایق، و نظرات همه افراد ارزش ملاحظه و احترام دارند. به همین دلیل، تک‌تک افراد در یک جامعه آزاد در تمام انتخابات یا همه‌پرسی‌های سراسری حق رأی دارند و هیچ کس حق بیش از یک رأی ندارد. این موضوع برای حصول اطمینان از این مهم است که نامزدهای انتخاباتی و سیاستمداران منتخب منافع و علایق و نظرات همه مردم را در کارها و رفتارشان لحاظ کنند.

البته تعداد بسیار اندکی از استثنائات هم وجود دارند. به طور مثال، ما معمولاً به کودکان اجازه رأی نمی‌دهیم، زیرا معتقدیم کودکان هنوز به بلوغ عقلی نرسیده‌اند که بخواهند در امور مربوط به تعیین دولتمردان نظراتی سنجیده داشته باشند و به ابراز عقیده بپردازند. بر همین قیاس، افرادی که ناتوانی‌های شدید ذهنی دارند ممکن است از رأی دادن منع شوند. اما تعیین مصادیق این گونه ناتوانی‌های ذهنی حتماً می‌بایست بر عهده متخصصین مستقل باشد تا برگزیدگان سیاسی و طبقه حاکم نتوانند با استناد به این قبیل موارد مخالفان خود را از حق رأی محروم کنند.

درباره حق رأی بزهکارانی که محکوم‌میشسان در دادگاه به اثبات رسیده نظرات متفاوتی وجود دارد. در برخی از کشورها استدلال می‌شود که اگر فردی به طور جدی قانون‌شکنی کرده باشد دیگر حق شرکت در روند تعیین قوانین (از طریق انتخاب سیاستمداران و قانون‌گذاران) را ندارد و در نتیجه در این کشورها افراد به

محض محکومیت در دادگاه و ورود به زندان حق رأی در انتخابات را از دست می‌دهند. اما در برخی دیگر از کشورها، محرومیت از شرکت در انتخابات فقط در مورد افرادی صدق می‌کند که بر اثر ارتکاب جنایات فجیع به زندان محکوم شده‌اند. در تعداد دیگری از کشورها نیز به مجرمین به دلیل اشتراک در ماهیت انسانی خود با بقیه مردم، به مثابه افرادی نگریسته می‌شود که همچون دیگران از حق رأی کامل برخوردارند.

اصل برابری سیاسی به این معنا است که زنان درست به اندازه مردان از حق رأی برخوردار هستند؛ البته باید به خاطر داشت که حتی در کشورهای نسبتاً آزاد نیز حق رأی زنان فقط اندکی بیش از یک قرن است که به رسمیت شناخته شده است. «نیوزیلند» نخستین کشوری بود که در سال ۱۸۹۳ به زنان بالغ حق رأی اعطا کرد. استرالیا در سال ۱۹۰۲ حق رأی زنان را به رسمیت شناخت؛ گر چه زنان بومی استرالیا تا سال ۱۹۶۲ همچنان از شرکت در انتخابات و حق رأی محروم بودند. اکثر کشورهای اروپایی کمی پس از پایان جنگ اول جهانی به زنان اجازه شرکت در انتخابات دادند؛ البته زنان فرانسوی تا سال ۱۹۴۴ و زنان سوئیسی تا سال ۱۹۷۱ حق رأی نداشتند.

اعمال هر گونه استثنا در مورد حق رأی باید شدیداً محدود باشد، زیرا در غیر این صورت، مقامات دولتی در کشورهای نآزاد به سادگی می‌توانند دشمنان خود را به انحای مختلف از حق رأی محروم کنند؛ مثلاً آن‌ها را به زندان انداخته یا عقب‌مانده ذهنی و ناتوان از شرکت در انتخابات اعلام کنند و برای محرومیت آنان از حق رأی به انواع و اقسام توجیهات متوسل شوند. این قبیل رفتارها مصداق کامل سوء استفاده از قدرت است.

به علاوه، تا جایی که در عمل امکان‌پذیر است، ارزش و اعتبار رأی هر فرد می‌بایست با رأی دیگر افراد برابر باشد. به طور مثال، در حوزه‌های انتخابیه‌ای که نماینده انتخاب می‌کند تعداد رأی‌دهندگان هر حوزه می‌بایست با تعداد رأی‌دهندگان دیگر حوزه‌ها تقریباً برابر باشد. البته بدیهی است که در حوزه‌های

برابری و نابرابری

بزرگ‌تر و پر جمعیت‌تر، رأی هر یک نفر تأثیر کمتری در نتیجه انتخابات در آن حوزه‌ها خواهد داشت. تنها توجیهی که می‌توان برای وجود حوزه‌های انتخابیه با اندازه‌های بسیار متفاوت قائل شد، واقعیات صریح جغرافیایی هستند (مثلاً مساحت جغرافیایی یک منطقه یا شرایط اقلیمی یک منطقه که نهایتاً می‌تواند روی جمعیت آن منطقه تأثیر داشته باشد). مرزهای حوزه‌های انتخابیه را مجموعه‌ای از افراد متخصص و مستقل می‌بایست تعیین کنند تا از انحراف و سوء استفاده جلوگیری گردد و تفاوت اندازه حوزه‌ها به نفع گروه‌های صاحب قدرت تمام نشود.

به موازات حق رأی، هر فرد باید از حق برابر برای نامزد شدن در انتخابات و تصدی مناصب دولتی برخوردار باشد. هیچ یک از کرسی‌ها در مجالس قانون‌گذاری نباید منحصر به گروهی با جنسیت یا نژاد یا مذهب خاص باشد. نظام انتخاباتی کشور می‌بایست از این برابری پاسداری کرده و اطمینان حاصل نماید تا همه افراد بتوانند بدون هراس از تهدید و مرعوب شدن، خصوصاً از جانب مقامات سیاسی، در انتخابات نامزد شوند. این امر به معنای آن است که همه نامزدها باید بتوانند آزادانه ستاد انتخاباتی تشکیل دهند و حرفشان را بزنند، و در انتشار و پخش نظرات و انتقاداتشان به دیگر نامزدها و به ویژه به قوانین عادی و اساسی کشور آزاد باشند. انتخابات می‌بایست مسابقه‌ای بین ایده‌های متفاوت باشد، و اگر ایده‌ها و آزادی بیان سرکوب گردند، برگزاری انتخابات آزاد ناممکن می‌شود. در برخی کشورهای ناآزاد انتقاد از دولت جرم محسوب می‌شود؛ در حالی که در جوامع آزادتر، انتقاد از دولت بخشی کاملاً عادی از مباحث سیاسی روزمره به حساب می‌آید.

برابری در فرصت‌ها

برابری در فرصت‌ها به معنای آن است که افراد در مسیر پی‌گیری آرزوها و بلندپروازی‌های خود در تحصیل و کار و دیگر بخش‌های زندگی‌شان نباید با موانع خودسرانه و مستبدانه مواجه شوند. به طور مثال، نژاد یک گروه از مردم نباید مانعی برای ورود آنان به مدرسه یا تیم ورزشی مورد علاقه‌شان باشد. دیدگاه

سیاسی یا جنسیت افراد نباید باعث شود که شانس پیدا کردن شغل از آنان گرفته شود. به همین منوال، فقر یا طبقه اجتماعی افراد نباید مانعی برای ازدواج آنان با افرادی شود که وضعیت مالی یا طبقه اجتماعی متفاوتی دارند.

البته برابری در فرصت‌ها به این معنا نیست که مدارس یا استخدام‌کنندگان یا دیگر افراد و سازمان‌ها مجبورند همه افراد را، بدون در نظر گرفتن صلاحیت آنان، در مدرسه یا شرکت و سازمان خود بپذیرند. یک مدرسه ممکن است پذیرش و ورود دانش‌آموزان را مشروط و محدود به قبولی در امتحانات خاصی کند، یا استخدام‌کننده‌ای ممکن است استخدام افراد را به داشتن تجربه کار و ارائه معرفی‌نامه مشروط کند. یک زن آزاد فقط به این دلیل که مردی عاشق او شده مجبور به ازدواج با او نیست. برابری در فرصت‌ها فقط به این معنا است که موانع مستبدانه در مسیر زندگی افراد قرار نگیرد و این که افراد به زور به انجام چیزی که دلخواهشان نیست وادار نشوند. به طور مثال، ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده (از سوی والدین) که در برخی از فرهنگ‌ها مرسوم هستند در یک جامعه آزاد نیز کاملاً پذیرفته شده‌اند؛ به شرطی که هر دو طرف ازدواج (یعنی خود دختر و پسر، و نه فقط خانواده آن‌ها) به این پیوند رضایت داشته باشند. اما هیچ دختر و پسری را نمی‌توان مجبور به ازدواج کرد، حتی اگر والدین آن‌ها خواستار آن ازدواج باشند. در یک جامعه آزاد فرض بر این است که فردی که به سن ازدواج رسیده به قدری رشد کرده و به سنی رسیده که بتواند به انتخاب خودش ازدواج کند. قرارداد ازدواج، مانند هر قرارداد دیگری، در صورت اجبار هر یک از طرفین به ازدواج، فاقد اعتبار خواهد بود.

گرچه مردم در مسیر انتخاب‌های خود در زندگی نباید با موانع اجتماعی مواجه شوند و از نابرابری در فرصت‌ها رنج ببرند، اما «نابرابری‌های طبیعی»^۱ همیشه وجود دارند و ربطی به نابرابری در فرصت‌ها ندارند. کسی که ناشنوا به دنیا می‌آید بسیار بعید است که بتواند سمفونی موسیقی بسازد یا رهبر ارکستر شود (هر چند

1. natural inequalities

«بتهوون» در مراحل پایانی عمرش ناشنوا شد و در همان حال سمفونی هم ساخت). فردی که از نعمت داشتن دو پا محروم است نمی‌تواند شوق کوهنوردی در سر بپرواند. کودکان نیز بسته به شرایط خانوادگی‌شان سال‌های ابتدایی زندگی را به گونه‌ای متفاوت آغاز خواهند کرد: والدین یک کودک ممکن است برای فرزندشان از خردسالی کتاب بخرند و در درس و تکالیف مدرسه به او کمک کنند، در حالی که والدین کودکی دیگر ممکن است به درس و مدرسه او بی‌اعتنا باشند و از تحصیل فرزندشان غفلت کنند. واضح است که چنین کودکانی شروعی برابر در زندگی نخواهند داشت، اما این نابرابری یک امر طبیعی است و به شعور و مسئولیت‌پذیری والدین ربط دارد و نمی‌توان آن را نابرابری در فرصت‌ها دانست.

پرسش: آیا مردم فقیر آزادند که اتومبیل گران‌قیمت بخرند؟

بله، آزادند. در یک جامعه آزاد همه مردم آزادند که کالاهای لوکس و گران‌قیمت بخرند، هرچند که فقط تعداد کمی از آن‌ها توان خرید چنین کالاهایی را دارند. مسئله در این جا توان است، نه آزادی. افراد فقیر قدرت خرید اتومبیل گران‌قیمت را ندارند، اما هیچ شخص یا مقامی نمی‌تواند آن‌ها را از خرید چنین اتومبیلی منع کند. همه افراد مجازند آرزوی تملک کالاهای گران‌قیمت را در سر بپروانند، اما برای به دست آوردن آن‌ها باید سخت کار و پس‌انداز کنند و یا حتی قرض کنند.

باید به خاطر داشت که امروزه حتی فقیرترین اقشار در ثروتمندترین و آزادترین کشورهای دنیا از مواهبی نظیر سیستم گرمایش، برق، و آب لوله‌کشی با فشار قوی برخوردارند؛ مواهبی که تا همین چند دهه پیش جزو تجملات گران‌قیمت محسوب می‌شدند. در مقابل، در کشورهای نآزاد مردم حتی نمی‌توانند آرزومند خانه‌ای بزرگ‌تر یا مزرعه‌ای با زمین بارورتر باشند؛ مگر آن که مقامات دولتی لطف کرده و به آن‌ها چنین چیزهایی اعطا کنند.

برخی از افراد در جوامع غربی استدلال می‌کنند که گرچه کودکان شروعی متفاوت در زندگی دارند، اما نظام آموزشی و مدارس باید هدف و مینا را بر این بگذارند که همین کودکان نابرابر در پایان دوران تحصیل و در ابتدای ورود به بازار کار در موقعیتی برابر قرار بگیرند. بر اساس همین استدلال غلطانداز است که امروزه مدارس در جوامع غربی به جای آن که دانش‌آموزان را به سمت شکوفایی حداکثری استعدادهایشان سوق دهند، منابع عظیمی را به آموزش‌های جبرانی اختصاص می‌دهند تا به این ترتیب هوشمندترین دانش‌آموزان را تا سطح دانش‌آموزان ضعیف‌تر به زیر بکشند و به اصطلاح همه را به سطح برابر برسانند. اما واقعیت این است که «تفاوت‌های طبیعی» به هیچ عنوان قابل جبران نیستند، و «تفاوت‌های اجتماعی» نیز تنها در صورتی قابل جبران هستند که بخواهیم به وضعیت و چشم‌اندازی کابوس‌گونه تن بدهیم؛ وضعیتی که در آن دولت تمام نوزادان را در ابتدای تولد از والدین آن‌ها گرفته و خودش آن‌ها را مشابه هم بار بیاورد.

تبعیض مثبت

برخی از کشورها سعی کرده‌اند با اجرای طرح‌ها و «برنامه‌های تبعیض مثبت»^۱ تفاوت‌های طبیعی را جبران کرده و تعصبات و قضاوت‌های تبعیض‌آمیز را در هم بشکنند. این برنامه‌ها ممکن است صرفاً شامل کمک و آگاهی‌رسانی به اقلیت‌های خاصی شوند که خودشان از فرصت‌هایی که در اختیارشان قرار دارد آگاه نیستند؛ مثلاً تشویق و راهنمایی کودکان باهوش اما فقیری که شاید هرگز به ذهنشان خطور نکرده که برای ورود به دانشگاه‌های طراز اول اقدام کنند. به این قبیل راهنمایی‌ها و تشویق‌ها نمی‌توان اعتراضی داشت، چرا که صرفاً گزینه‌های موجود را، که از پیش برای آن گروه‌ها و اقلیت‌ها فراهم بوده، توسعه و افزایش می‌دهند.

اما تبعیض مثبت ممکن است شکل دیگری به خود بگیرد و به ترجیح‌دهی و قائل شدن امتیاز و اولویت به گروه‌های اقلیت منجر شود، مثلاً به تحمیل سهمیه به

1. programmes of positive discrimination

مدارس یا استخدام‌کنندگان به منظور اجبار آنان برای پذیرش تعداد زیادی از منتخبین یک اقلیت یا گروه خاص. چنین روشی گاهی اوقات و تا حد معینی می‌تواند مؤثر باشد. به طور مثال، مسلم است که برنامه «تبعیض مثبت» در زمینه اجبار مدارس و استخدام‌کنندگان به پذیرش سیاه‌پوستان در ایالات متحده آمریکا از دهه ۱۹۶۰ به بعد برنامه خوبی بوده، زیرا به سیاه‌پوستان امکان داده است تا قابلیت‌های خود را در مدارس و در محیط کار به نمایش بگذارند و به این ترتیب به در هم شکستن تعصبات و قضاوت‌های تبعیض‌آمیز سفیدپوستان در مورد سیاه‌پوستان کمک کرده است. اما به طور کلی، «تبعیض مثبت» با جامعه آزاد همخوانی ندارد، زیرا گرچه در بعضی مواقع موجب در هم شکستن تعصبات شده و در نتیجه به پیشبرد آزادی می‌انجامد، اما در نهایت به عوض ترویج رفتار برابر با همه مردم، فقط برخی گروه‌های خاص را مورد لطف و عنایت قرار می‌دهد.

عده‌ای نیز چنین استدلال می‌کنند چون در گذشته برخی اقلیت‌ها مورد «تبعیض منفی» قرار گرفته و به آن‌ها ظلم شده است، بنابراین باید از ترجیحات و سهمیه‌های ویژه، که پیامد «تبعیض مثبت» هستند، برخوردار باشند. در جواب این عده باید گفت که گذشته‌ها گذشته است. امروز قائل شدن تبعیض مثبت به نفع عده‌ای از افراد یک اقلیت نمی‌تواند جبران بی‌عدالتی و ظلمی باشد که دیروز در حق عده‌ای از همان اقلیت روا داشته شده بود. به علاوه، چنین سیاستی ممکن است در نظر اکثریت ناعادلانه باشد؛ اکثریتی که برای بالا بردن استاندارد زندگی‌شان و ورود آسان به همان مدارس یا برخورداری از همان فرصت‌های ویژه شغلی ناچارند سخت تلاش کنند. در ضمن، احتمال دارد که اکثریت رفته‌رفته به اقلیت به چشم طبقه نورچشمی‌های جدید و برخوردار از امتیازات ویژه نگاه کند و در نتیجه ممکن است نوعی خشم و نفرت، یا حتی خشونت نسبت به سیاست‌های تبعیض مثبت و اقلیت‌های برخوردار از آن سیاست‌ها به وجود بیاید.^۱

۱. فیلسوف و اقتصاددان قرن نوزدهم فرانسه، فردریک باستیا، در مقاله بلند و معروفش به نام «قانون» در مفهومی تحت عنوان «غارت قانونی» به موضوعی تقریباً مشابه همین مطلب اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز و غارت قانونی یک عده به نفع ... ←

تبعیض منفی

البته تبعیضات همیشه هم به منظور کمک به اقلیت‌ها اعمال نمی‌شوند. اتفاقاً در اغلب مواقع، تبعیض شیوه یا وضعیتی است که به واسطه آن اکثریت، با حربه رأی بیشتر در تصویب طرح‌ها و قوانین، به نفع خودش حق‌ها، امتیازات، و ترجیحاتی قائل می‌شود که گروه‌های اقلیت از آن‌ها برخوردار نیستند. مالزی و آفریقای جنوبی دو نمونه شاخص در این زمینه هستند، اما دنیای امروز پر است از مواردی که تبعیضات در نفس قانون لحاظ شده‌اند و قوانین صرفاً بر اساس نژاد، مذهب، زبان، و دیدگاه‌های سیاسی جمعیت‌های اقلیت در حق آن‌ها تبعیض قائل می‌شوند.

بار دیگر باید خاطر نشان کرد که این قبیل تبعیضات هیچ جایی در جامعه آزاد ندارند. در یک جامعه آزاد مردم در پیشگاه قانون با یکدیگر برابرند و هیچ گروهی نمی‌تواند با توسل به رأی بیشتر، امتیازات ویژه‌ای برای خودش قائل شده و به آن‌ها رأی بدهد. در بسیاری مواقع، این قبیل تبعیضات رفته‌رفته به آزار و مجازات جمعیت‌های اقلیت انجامیده است. وقتی اقلیت‌ها از تمام حق‌هایی که اکثریت برای خودش قائل شده محروم شوند، دیگر راهی برای بهبود اوضاع و شرایطشان وجود ندارد، و چه بسا دیگران مانند طبقه‌ای فرودست و یا حتی مادون انسان به آن‌ها بنگرند.

■ برابری در نتیجه

اکثر مردم وقتی درباره برابری صحبت می‌کنند منظورشان برخورداری از حق رفتار برابر مطابق با اصول برابری اخلاقی، برابری در پیشگاه قانون، برابری سیاسی، و

... ← عده‌ای دیگر (مانند اخذ مالیات‌های گزاف و خرج آن برای گروه‌های خاص با توسل به قوانین و به بهانه حمایت از گروه‌های مزبور) در نهایت به دور باطلی از ظلم و خشونت و غارت خواهد انجامید، چرا که مظلومان امروز سعی می‌کنند تا به هر نحوی (چه از طریق انتخابات و چه با روش‌های قهرآمیز نظیر انقلاب) به قدرت برسند و از ظالمان دیروز انتقام بگیرند؛ غافل از این که در این دور باطل، خودشان نیز امروز در حق عده‌ای دیگر تبعیض قائل می‌شوند و به آن‌ها ظلم می‌کنند! - مترجم.

برابری و نابرابری

برابری در فرصت‌ها نیست، بلکه منظورشان برابری در «پاداش‌های مادی»^۱ نظیر ثروت، درآمد، و استانداردهای زندگی است. و به همین دلیل بسیاری از مردم نیز از نوعی «بازتوزیع»^۲ ثروت طرفداری می‌کنند؛ یعنی گرفتن آن پاداش‌های مادی از ثروتمندان و توزیع مجدد آن‌ها بین اقشار کم درآمد، تا به این وسیله برابری در پاداش‌ها محقق گردد.^۳

آمار نابرابری در درآمدها

طرفداران «برابری در نتیجه» اغلب به آماری با عنوان «ضریب جینی»^۴ استناد می‌کنند؛ اصطلاحی که به اسم آمارگر و جامعه‌شناس ایتالیایی «کوراдо جینی»^۵ نامگذاری شده است. این ضریب شاخصی از نابرابری در مقیاس‌هایی نظیر درآمد است. ضریب جینی صفر به معنای برابری کامل، و ضریب جینی ۱ به معنای

1. material rewards

2. redistribution

۳. خوانندگان باید توجه داشته باشند که واژه «بازتوزیع» از این جا تا پایان فصل چهارم و حتی تا پایان کتاب از اهمیتی کلیدی برخوردار است و ناظر به یک مفهوم بسیار تعیین کننده است. برای درک بهتر این مفهوم به طور خلاصه باید گفت که در یک اقتصاد آزاد، کل ثروت در گردش در یک جامعه به شکلی طبیعی و بدون دخالت و برنامه‌ریزی فرد یا گروهی، دائماً در حال «توزیع» است. مثلاً شخصی با توجه به تحصیلات و استعدادهای ذاتی خود فوتبالیست می‌شود و بابت بازی فوتبال مقدار مشخصی پاداش (یعنی حقوق) می‌گیرد، و شخص دیگری مکانیک می‌شود و مردم بابت تعمیر ماشین خود به او پاداش یا دستمزد می‌دهند. در این جا، پولی که به فوتبالیست و مکانیک پرداخت شده به واقع میزانی از ثروت است که توسط نظام طبیعی بازار و بسته به نیاز و رضایت جامعه و مهارت فوتبالیست و مکانیک بین آن‌ها «توزیع» شده است. اما وقتی دولت مقداری از این ثروت از بیش توزیع شده را (به هر دلیلی) به صورت مالیات و عوارض و غیره از مکانیک و فوتبالیست می‌گیرد و سعی می‌کند آن را به صلاحدید خود دوباره بین افراد توزیع کند عمل «بازتوزیع» صورت گرفته است. در حقیقت، کسانی که طرفدار «بازتوزیع» هستند، معتقدند که توزیع ثروت در نظام اقتصاد آزاد (یعنی پرداخت داوطلبانه مردم به مکانیک و فوتبالیست) درست یا عادلانه نبوده و فقط آن‌ها می‌دانند که چگونه باید پاداش‌ها را به صلاحدید خودشان «بازتوزیع» کنند- مترجم.

4. Gini coefficient

5. Corrado Gini (1884-1965)

نابرابری کامل است (به طور مثال، مانند شرایطی که یک شخص دارنده تمام درآمدها است).

سازمان‌ها و مؤسسات مختلفی نظیر بانک جهانی و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا سعی می‌کنند ضریب جینی کشورهای مختلف را اندازه‌گیری کرده و از این طریق آن‌ها را بر مبنای نابرابری‌شان رتبه‌بندی کنند. این گونه رتبه‌بندی‌ها نشان می‌دهند که ضریب جینی اکثر کشورهای پیشرفته چیزی در حدود ۰/۲۵ تا ۰/۵ است که این مسئله بیانگر سطح بالایی از برابری است. بیشترین میزان نابرابری متعلق به کشورهای آفریقایی است که آفریقای جنوبی با ضریب جینی حدود ۰/۷ در صدر آن‌ها قرار دارد (و مطابق با این محاسبات نابرابرترین کشور دنیا محسوب می‌شود).

ما باید به این قبیل محاسبات به دیده تردید بنگریم؛ به ویژه به اشاراتی که به طور ضمنی دلالت دارند بر این که درآمدها در کشورهای دارای ضریب جینی بالا می‌بایست به زور برابر شوند، زیرا اولاً فقط در تعداد بسیار اندکی از کشورهای دنیا می‌توان داده‌ها و اطلاعات معتبر و موثقی در مورد میزان واقعی درآمدها یافت، و این موضوع به خودی خود اعتبار محاسبات ضریب جینی را زیر سؤال می‌برد (و شاید به همین دلیل است که اعداد و ارقام اعلام شده از سوی مؤسسات مختلفی که این ضریب را اندازه‌گیری می‌کنند همیشه با هم تفاوت دارند)؛ و ثانیاً تفاوت‌های عمده درآمدی ممکن است نشان‌دهنده برخی تحولات و گرایش‌های اجتماعی باشند که فی‌نفسه مثبت هستند. مثلاً ممکن است تفاوت‌ها عمده درآمدی نشانگر رشد سریع در فن‌آوری‌های نوین، یا بهروزی‌های اقتصادی فزاینده و صعودی در شهرها باشند که هنوز به مناطق حاشیه‌ای نرسیده‌اند. از عقل و منطق به دور است که با کاستن از درآمدهای متخصصین فن‌آوری‌های پیشرفته در شهرها و پایین آوردن آن به سطح درآمدهای نازل کشاورزان در مناطق حاشیه‌ای، جلوی این بهروزهای اقتصادی صعودی را بگیریم و رشد سریع درآمدها در شهرها را خفه کنیم. به جای اعمال این قبیل سیاست‌های نادرست، بهتر است با برداشتن موانع مختلف (از جمله محدودیت در جابه‌جایی آزادانه افراد)

برابری و نابرابری

امکانی فراهم بیاوریم تا اقشار کم درآمد در مناطق حاشیه‌ای بتوانند در این بهروزی اقتصادی سهیم شوند.

مشکل دیگر آمارهایی نظیر ضریب جینی این است که این آمارها صرفاً «درآمدهای خام»^۱ را با هم مقایسه می‌کنند و مالیات‌های پرداختی مردم و مزایای دریافتی آن‌ها از دولت (نظیر مزایای رفاهی، بازنشستگی، بیمه و درمان مجانی، و غیره) را در نظر نمی‌گیرند. به عنوان نمونه، مطابق با این روش آمارگیری، درآمدهای خام ۱۰ درصد از پر درآمدترین افراد در کشور بریتانیا حدود ۳۰ برابر بیشتر است از درآمدهای خام ۱۰ درصدی که جزو کم درآمدترین افراد هستند؛ عددی که به ظاهر نشانگر یک نابرابری عظیم است. اما پس از محاسبه مالیات‌های پرداختی و مزایای دولتی دریافتی افراد، ضریب مزبور به رقمی نزدیک ۶ می‌رسد، که چندان زیاد نیست. با وجود این، باز هم عده‌ای برای توجیه سیاست‌های بازتوزیعی به نتایج آماری نوع اول (یعنی ضریب ۳۰) استناد می‌کنند، و این یعنی استفاده متقلبانه از آمار.

برابری در درآمد یا ثروت؟

این ایده که افرادی که در یک جامعه مشارکت می‌جویند می‌بایست از پاداش‌های مادی برابر برخوردار باشند به ایده «مساوات خواهی»^۲ معروف است. البته به سختی می‌شود معنای دقیق مساوات‌خواهی را مشخص کرد، و دلیل این دشواری تا حدی به تناقضات ذاتی خود این اصطلاح برمی‌گردد.

مساوات‌خواهان به درستی مشخص نمی‌کنند که آیا خواستار برابری در درآمدها هستند یا برابری در ثروت.

اگر منظور آن‌ها این است که درآمدها باید برابر باشند، به ناچار می‌بایست بپذیرند که حتی با وجود برابری در درآمدها باز هم بروز تفاوت‌های عظیم در ثروت امری

1. raw incomes

2. egalitarianism

اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. یک شخص ممکن است درآمدش را پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری کند و به این ترتیب بر سرمایه و ثروتش بیافزاید؛ در حالی که شخص دیگری با درآمدی مساوی اولی، ممکن است همه پولش را در قمار ببازد یا آن را صرف خوشگذرانی‌های آنی کند. در چنین شرایطی، پس از مدت کوتاهی میزان ثروت این دو شخص بسیار با یکدیگر متفاوت خواهد شد.

به علاوه، اگر حقوق پرداختی همه مشاغل با هم برابر باشند، به زودی برای مشاغل آسان و دلپذیر یک تقاضای اضافی عظیم به وجود خواهد آمد و در مقابل، مشاغل سخت و نامطبوع نیز با کمبود شدید متقاضی مواجه خواهند شد. اصولاً چه لزومی دارد که کسی بخواهد زحمت مشاغل سخت و سنگین را بر خود هموار کند، وقتی همکاران تنبل او می‌توانند به کارهای راحت و دلپذیر مشغول شوند و به همان اندازه او اجرت و پاداش دریافت کنند؟

همچنین باید در نظر داشت که یک شغل فقط در درآمد مادی آن خلاصه نمی‌شود. به غیر از درآمد مادی، مشاغل جنبه‌های دیگری را نیز شامل می‌شوند که اقتصاددانان به آن «درآمد روحی»^۱ می‌گویند. به طور مثال، داشتن همکاران خوب و دلپذیر، یا کار در منطقه زیبایی از کشور یا بخش مناسب و مرفهی از شهر. این کیفیات ممکن است در نظر کسانی که از آن‌ها لذت می‌برند قدر و قیمت بسیار بالایی داشته باشند، اما به هیچ طریق نمی‌توان در این درآمدهای روحی بین همه افراد برابری حاصل کرد.

حال اگر منظور مساوات خواهان از برابری بین افراد برابری در «ثروت» باشد، با توجه به مهارت‌ها و استعدادهای افراد (که به طور طبیعی بسیار با هم متفاوت هستند) و همچنین نظر به شدت تقاضای استخدام‌کنندگان برای این مهارت‌ها و استعدادها، باز هم تفاوت‌های بزرگی بین درآمدهای افراد وجود خواهد داشت؛ و همان طور که قبلاً اشاره شد، اگر عده‌ای پس‌انداز کرده و بر ثروت خود بیافزایند

1. psychological income

برابری و نابرابری

و عده‌ای دیگر ثروتشان را خرج کرده و کاهش دهند، میزان اموال و دارایی‌های آنان (هر اندازه هم که در ابتدا برابر بوده باشد) به سرعت با یکدیگر تفاوت پیدا خواهد کرد. در آن صورت چاره چیست و چه باید کرد؟

«ویلفرد پیکلز»^۱، مجری یک مسابقه محبوب رادیویی در بریتانیای دهه ۱۹۵۰، برنامه‌اش را با پرسشی از شرکت‌کنندگان درباره خودشان و آمال و آرزوهایشان آغاز می‌کرد. روزی یک از شرکت‌کنندگان در پاسخ به این پرسش گفت: «آرزوی من این است که تمام پول‌های دنیا را به دست بیاورم و آن‌ها را به مساوات بین همه مردم تقسیم کنم». احساس خیرخواهانه او با تشویق شدید حضار روبرو شد. متأسفانه فرد مزبور فضای عاطفی به وجود آمده را با جمله بعدی‌اش خراب کرد: «و دلم می‌خواست وقتی سهمی را که به خودم رسیده بود خرج کردم، این کار را دوباره آغاز می‌کردم». حقیقت این است که در دنیایی که همه چیز مدام در حال تغییر و دگرگونی است، به زحمت بتوان ثروت افراد را برابر نگه داشت.

بنابراین، برابری در نتایج، چه در مورد درآمدها و چه در مورد ثروت، هم غیرطبیعی است و هم ناپایدار. برابر کردن ثروت و درآمدها، و برابر نگه داشتن آن‌ها، مستلزم تجاوز و یورش بی‌امان به آزادی و حق مالکیت افراد است. برای این کار چاره‌ای نیست جز آن که ثروت عده‌ای را به زور از آن‌ها بگیریم و به دیگران بدهیم؛ و تازه باید این کار را دائماً تکرار کنیم تا شاید اموال و دارایی‌های افراد تا حد بسیار کمی با هم برابر بمانند.

به علاوه، تقسیم و بازتوزیع برخی از انواع ثروت به کلی ناممکن است. به طور مثال، یک کارخانه عظیم، پیچیده، فعال، و مولد ثروت را شاید بشود قطعه قطعه کرده و به اجزای تشکیل‌دهنده آن، یعنی ماشین‌آلات و آجرها، تقسیم نمود و آن قطعات را به مساوات بین عده‌ای قسمت کرد، اما در آن صورت آن کارخانه دیگر هیچ چیزی تولید نمی‌کند. در ضمن، حتی نمی‌شود آن را فروخت و پولش را بین

1. Wilfred Pickles

همه بازتوزیع کرد، زیرا در دنیایی که ثروت همه افراد با یکدیگر برابر باشد، هیچ فردی به اندازه کافی پول ندارد که بخواهد آن کارخانه را بخرد.^۱

این قبیل سیاست‌های بازتوزیعی بسیار ناکارآمد هستند و برای اجرای آن‌ها چاره‌ای نیست جز توسل به زور. این سیاست‌ها مردم را از ثمره کار و تلاش خود محروم می‌کنند و انگیزه کار و پس‌انداز را از بین می‌برند، و به جای بازتوزیع ثروت، آن را به کلی نابود می‌کنند. اجرای این سیاست‌ها نیازمند اعمال یک قدرت و سلطه عظیم سیاسی است؛ سلطه‌ای که با جامعه آزاد همخوانی ندارد.

جزئیات کارکردی بازتوزیع^۲

مشکل بعدی، تصمیم‌گیری درباره این موضوع است که دقیقاً چه کسانی باید در فرایند بازتوزیع شرکت داشته باشند. به طور معمول، مساوات‌خواهان در کشورهای ثروتمند دامنه پیشنهادات بازتوزیعی خود را به شهروندان قانونی کشور خودشان، یا نهایتاً به شهروندان گروهی از کشورهای مشابه و همجوار، محدود می‌کنند. دلیل این امر هم واضح است: تقسیم درآمد و ثروت بین همه مردم دنیا (به فرض هم

۱. هر چند نویسنده در این جا به بیان واقع پرداخته و صرفاً نفس بی‌پولی افراد را در جامعه کاملاً برابر یادآور می‌شود، اما خواننده در تعمق بیشتر در مفهوم واقعی نبود پول کافی نزد هیچ یک از افراد جامعه، می‌تواند خودش را با پرسشی اساسی مواجه ببیند: آیا این تصویر، این جامعه برابر، حقیقتاً خوب است؟ به هر حال، عده‌ای این فقر و نداری عمومی، این «جامعه بی‌طبقه» را به واقع زیبا و خواستنی می‌دانند و برایش شعر و حماسه می‌سرایند. مارکسیست‌ها نمونه شاخصی از این عده هستند. به اعتقاد آنان انجام کارهای بزرگ، کارهایی که نیاز به سرمایه فراوان داشته باشد، بر عهده «حزب» است (که رهبران آن خودشان حامی زحمتکشان هستند و به جز خوشبختی و راحتی زحمتکشان هیچ آرزو و هدف دیگری ندارند) و بسیار رویایی و دلپذیر است که پول و «سرمایه»، این عامل اصلی انحرافات و ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها، نزد هیچ یک از زحمتکشان خلق نباشد (تا مبادا به وسوسه آن آلوده شوند). عده‌ای نیز، از جمله نویسنده کتاب، این وضعیت را بی‌نهایت رقت‌بار و زشت می‌دانند. حتی تصور جامعه‌ای که در آن آدم‌ها آرزوی ثروتمند شدن خود و عزیزانشان را نداشته باشند، و برای بهتر شدن وضع خانه و زندگی خود تلاش نکنند، انسان را دچار ترس و اندوه می‌کند - مترجم.

2. The mechanics of redistribution

برابری و نابرابری

که عملی باشد) مستلزم افت شدید استانداردهای زندگی مردم در کشورهای ثروتمند است. بعید است که چنین سیاستی به صورتی مسالمت‌آمیز از سوی مردم این کشورها پذیرفته شود.

در مقابل، مساوات‌خواهان در کشورهای فقیر، عموماً یک بینش جهانی در مورد برابری دارند. بنا به استدلال آنان، تقسیم ثروت کشورهای ثروتمند بین همه مردم دنیا تفاوت عظیمی در سطح زندگی مردمان فقیر دنیا به وجود خواهد آورد. اما این خیال باطلی بیش نیست، زیرا مردم کشورهای ثروتمند هرگز با چنین موضوعی موافقت نخواهند کرد.

در ضمن باید توجه داشت که این قبیل طرح‌ها و پیشنهادات بازتوزیعی در عمل هیچ وقت نمی‌توانند تضمین‌کننده ثروت پایدار برای مستمندان باشند. ثروت یک «بازی مجموع صفر»^۱ نیست. در واقعیت هیچ مخزن ثابتی از ثروت وجود ندارد که عده‌ای بخواهند یا بتوانند با برداشت از آن به قیمت فقیرتر شدن عده‌ای دیگر ثروتمند شوند. هیچ ثروتی از پیش وجود ندارد. ثروت آن چیزی است که در جریان فرایند مداومی از نوآوری، اقدام اقتصادی، تجارت، و انباشت سرمایه «خلق می‌شود». نبود کردن سرمایه مؤلد کسانی که سرمایه دارند هیچ کمکی به بهبود وضعیت کسانی که سرمایه ندارند نخواهد کرد. سیاست عاقلانه‌تر آن است که چاره‌ای برای از میان برداشتن موانع بازدارنده بیاندیشیم؛ مواعی نظیر جنگ و چپاول و دزدی، که انگیزه‌ها را از بین می‌برند و مردم کشورهای فقیرتر را از پس‌انداز و انباشت سرمایه برای خودشان مأیوس می‌کنند.

پرسش‌های مطرح شده فوق در مورد این که اصولاً چه چیزی را می‌توان بازتوزیع کرد، و ثروت را از که می‌توان گرفت و به که می‌توان بخشید، همگی به روشنی مؤید این امر هستند که حصول توافق در مورد شکل ظاهری و ماهیت

1. zero-sum-game

سیاست‌های بازتوزیعی هرگز امکان‌پذیر نخواهد بود. با این حال، برای اجرایی کردن هر نوع سیاست بازتوزیعی وجود یک برنامه مشخص و معین الزامی است؛ برنامه‌ای که همه با آن موافقت داشته و خود را با آن وفق دهند. در صورت نبود چنین توافقی، تنها راه برای نائل شدن به اهداف سیاست‌های بازتوزیعی، توسل به زور است.

وادار کردن مردم به اطاعت از ایده برابری مادی، انگیزه افراد برای تلاش در جهت رسیدن به وضعیت بهتر را به کلی نابود می‌کند. اگر قرار باشد منافع مادی حاصل از نوآوری، اقدام اقتصادی، و سخت‌کوشی شما را از شما بگیرند و به دیگری بدهند، دیگر چه لزومی دارد که بخواهید برای موفقیت خود تلاش کنید؟ به علاوه، ترویج ایده‌ها و اعمال سیاست‌های مساوات‌خواهانه خسارتی بس عمیق‌تر از این نیز برای کل بشریت در بر دارد. اقدامات اقتصادی ماهیتی نوآورانه دارند: افرادی که برای تولید کالاها و خدمات بهتر تلاش می‌کنند، در جریان تلاش بی‌وقفه خود، به خلق کالاها و شیوه‌ها و فن‌آوری‌های بی‌سابقه و نوینی نائل می‌شوند که باعث بهبود زندگی همه انسان‌ها خواهند شد. ایده مساوات‌خواهی با خفه کردن اقدامات ابتکاری اقتصادی و کشتن روحیه خلاقیت، روند پیشرفت دائمی در زندگی مادی همه انسان‌های جهان را مسدود کرده و چشم‌انداز آینده‌ای روشن‌تر برای مردم دنیا را تیره می‌کند.

■ برابری و عدالت

دو معنای عدالت

عدالت مبنای استدلال بسیاری از حامیان بازتوزیع ثروت یا درآمد است. آن‌ها معمولاً اظهار می‌کنند که «ناعادلانه» است که عده‌ای از مردم ثروتمندتر از بقیه هستند؛ یا از عدالت به دور است که تعداد کمی از آدم‌ها به مراتب ثروتمندتر از فقیرترین اقشار مردم هستند. عاملی که این به اصطلاح «بی‌عدالتی اجتماعی» را

برابری و نابرابری

شدیدتر یا پر رنگ‌تر جلوه می‌دهد این است که ثروت افراد الزماً بازتاب‌دهندهٔ ارزشی که به جامعه می‌افزایند نیست.^۱

اما حقیقت این است که در این قبیل استدلال‌های مساوات‌خواهانه، واژه «عدالت» (که همه ما به نیکی و مطلوبیتش اذعان داریم و آن را با سرشت انسانی خود سازوار می‌یابیم) به سرقت رفته و معنایی کاملاً متفاوت، یعنی «برابری» یا «خوبی»^۲، به آن داده شده است.

عدالت در معنای اصیل و دقیقش ناظر به سلوک یا رفتاری است که ما در تعامل خود با دیگران از یکدیگر انتظار داریم. اگر کسی از عهد و قرارداد خود عدول کند یا چیزی را به سرقت ببرد، ما می‌گوییم که «ناعدالانه» رفتار کرده، زیرا بر اساس اصل «عدم آسیب‌رسانی» و نیز بر اساس قواعد قانونی و اخلاقی خود این نوع اعمال و رفتار را نپسندیم یا «ممنوع» می‌دانیم. به عبارت دیگر، این معنا از عدالت، که به آن «عدالت تعاملی»^۳ می‌گویند، ناظر به چگونگی رفتار انسان‌ها

۱. به طور مثال، ما معمولاً به میزان سرمایه و ثروت هنگام یک کارخانه‌دار بزرگ اشاره می‌کنیم و تفاوت ثروت او با کارگرانش در نظر ما بسیار عظیم و چشم‌گیر می‌نماید. اما به ندرت پیش می‌آید که از ارزشی که آن کارخانه‌دار به جامعه افزوده صحبتی به میان بیاوریم، مثلاً از کالای عالی و بادوامی که با قیمت مناسب در اختیار ما قرار داده، یا هزاران شغلی که کارخانه او ایجاد کرده و خانواده‌های زیادی که به واسطه دریافت حقوق از او سر و سامان گرفته و وضعیتشان بهتر شده است - مترجم.

۲. fairness: در فارسی معمولاً این کلمه را به «انصاف» ترجمه می‌کنند، اما نظر به این که در زبان فارسی معنای واژه‌های «انصاف» و «عدالت» بسیار به هم نزدیک هستند و گاه حتی دقیقاً مترادف هم محسوب می‌شوند، در این متن به عمد از کلمه «خوبی» استفاده شده، زیرا در فرهنگ لغات انگلیسی کلمه مزبور مترادف عدالت نیست و منظور نویسنده کتاب هم دقیقاً همان چیزی است که ما در فارسی به آن خوبی، قشنگی، دلپذیری، بی‌تعصبی و صداقت می‌گوییم که هیچ کدام مترادف صحیح و دقیقی برای مفهوم واقعی «عدالت» نیستند - مترجم.

۳. منظور از عدالت تعاملی (commutative justice) عدالتی است که بر مبنای رابطه افراد با یکدیگر تعریف می‌شود، به ویژه روابطی که ناظر به مبادله منصفانه کالا بین افراد، وفای به عهد، و انجام تعهدات طرفین مطابق با قرارداد مورد توافق آن‌ها بوده باشد - مترجم

است. این معنا از عدالت فقط زمانی مصداق می‌یابد که افراد عملی را آگاهانه و از روی میل و به عمد انجام دهند. اگر شخصی بر اثر ویروس آنفلوآنزا بیمار گردد، یا از یک عقب‌ماندگی جسمی رنج ببرد، گر چه رنج او تلخ و مصداقی از بدقابالی محسوب می‌شود، اما نمی‌توان عارضه او را «ناعادلانه» دانست، زیرا در این جا از هیچ کس عمل ناعادلانه‌ای سر نزده است.

دومین کاربرد واژه «عدالت»، که گاه با عنوان «عدالت توزیعی»^۱ از آن یاد می‌کنند، ربطی به رفتار و نحوه تعامل افراد با یکدیگر ندارد، بلکه ناظر به توزیع چیزها (اشیا، اموال، ثروت، و غیره) بین افراد است. با این حال، در یک جامعه آزاد، ظهور پدیده توزیع ثروت یا درآمد بین افراد صرفاً نتیجه یک روند طبیعی از فعالیت‌های داوطلبانه اقتصادی است؛ روندی که در آن همه افراد از قواعد قانونی و اخلاقی جامعه پیروی می‌کنند. این روند، و توزیع برآمده از آن، نمی‌تواند «ناعادلانه» باشد، زیرا در طی این روند هیچ کس ناعادلانه رفتار نکرده است. به واقع، هیچ کس این پیامد خاص را منظور نداشته؛ آن چه روی داده صرفاً یک امر طبیعی یا واقعی از واقعیات زندگی بوده است.^۲

ارزش برای جامعه

هنگام استفاده از اصطلاح «عدالت اجتماعی»^۳ ما به اشتباه جامعه را یک نوع شخص خاص فرض می‌کنیم که آگاهانه در مورد الگوهای ثروت و درآمد تصمیم می‌گیرد. اما «جامعه» از خود هیچ اراده‌ای ندارد؛ فقط افراد هستند که می‌توانند تصمیم بگیرند و بر مبنای آن تصمیم عمل کنند؛ و افراد نیز درباره موضوعات مربوط به سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی اختلاف نظرهای جدی دارند. مبهم بودن ایده «عدالت اجتماعی» یکی از دلایل جذابیت این ایده برای تعداد زیادی از

1. distributive justice

۲. نکته مزبور و نکات مطرح شده در ادامه این میحث به تفصیل در کتاب «سراب عدالت اجتماعی» نوشته فردریک هایک» چاپ انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۸، بحث و بررسی شده‌اند.

3. social justice

برابری و نابرابری

مردم است. پاسخ ایده «عدالت اجتماعی» به این پرسش که «نتیجه روند توزیع ثروت و درآمد دقیقاً باید چه باشد؟» شدیداً ابهام‌آمیز است و به همین دلیل از آن استقبال می‌کنیم، چرا که این ابهام به سادگی روی تمام آن اختلاف نظرات جدی میان افراد ماله می‌کشد.

زمانی که ما سعی می‌کنیم با دقت بیشتری به مسئله نگاه کنیم و به جزئیات این پرسش بپردازیم که «بالاخره توزیع پاداش‌های مادی باید چگونه و با چه مکانیسمی انجام بگیرد که به لحاظ اجتماعی عادلانه باشد؟» آن وقت است که امکان‌ناپذیری رسیدن به توافق درباره مکانیسم مزبور آشکار می‌گردد. اکثر مردم قبول دارند که رسیدن به «برابری کامل درآمدها» هدف درستی نیست، چون در آن صورت همه افراد، هر اندازه هم که دلشان بخواهد تنبل و اشکال‌تراش و نالایق باشند، به یک اندازه پاداش خواهند گرفت. واضح است که در پرداخت پاداش می‌بایست سخت‌کوشی و دستاوردهای افراد را مد نظر قرار داد. بنابراین، یک دیدگاه مشترک بین بسیاری از مردم این است که به جای برابری کامل، پاداش‌ها را می‌بایست متناسب با «ارزش افراد برای جامعه» به آن‌ها اختصاص داد.

اما مسئله این است که چه کسی باید تصمیم بگیرد و تعیین کند که ارزش یک شخص برای جامعه چه قدر است؟ جامعه که یک شخص نیست تا ارزش‌های خاص خودش را داشته باشد. مردم نمی‌توانند به چیزی که ارزش‌های خاص خودش را ندارد ارزش مشخصی را نسبت دهند. فقط افراد هستند که برای خود ارزش‌هایی دارند؛ و آن ارزش‌ها نیز به شکلی گسترده با یکدیگر تفاوت داشته و به واقع غالباً با هم ناسازگاری و حتی تضاد دارند. عده‌ای از مردم ممکن است برای بازی یک فوتبالیست ارزش قائل باشند، در حالی که عده‌ای دیگر ممکن است بازی فوتبال در نظرشان مسخره باشد و اجرای یک نوازنده ویولن را واجد ارزش بدانند. در این وضعیت، امکان ندارد بتوانیم با قاطعیت اظهار کنیم که کدام یک از این دو ارزش بیشتری به جامعه ارائه می‌کنند؛ چون نمی‌شود خوشی و لذت مردم را با هم مقایسه کرد. ما چه طور می‌توانیم تصمیم بگیریم و تعیین

کنیم که پرستار، قاضی، کارگر معدن، قصاب، مأمور مالیات، غواص، کاشف یک داروی نجات‌بخش، استاد ریاضیات، یا هر فرد دیگری به چه میزان «ارزش برای جامعه» دارد؟

توزیع بر مبنای شایستگی

یکی از دیگر پیشنهادات مساوات‌خواهان این است که پاداش‌ها باید بر اساس شایستگی افراد توزیع شوند. اما در این مورد نیز هیچ شیوه بی‌طرفانه‌ای برای تعیین شایستگی نسبی افراد مختلف و چگونگی پاداش دادن به آن‌ها وجود ندارد. افراد مختلف ممکن است دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی درباره شایستگی‌ها و کیفیت‌های متفاوت و نحوه ستودن یا اجر و پاداش دادن به آن‌ها داشته باشند.

حتی به فرض محال که درباره شایستگی‌ها اتفاق نظر وجود داشته باشد؛ باز هم در عمل با موضوعات و دشواری‌های متعددی مواجه هستیم اگر بخواهیم تعیین کنیم که در هر مورد برای پرداخت پاداش‌ها چه میزان از شایستگی را باید مد نظر قرار داد. آیا باید به شایستگی فردی که سال‌ها کوشش و تلاش خود را در کاری سرمایه‌گذاری کرده و رنج برده اما هر بار با شکست مواجه شده، پاداش داد، ولی شخصی را که به صورت اتفاقی و ناگهانی (مثلاً با بردن بلیط بخت‌آزمایی) ثروتمند شده و با ثروتش چندین کارخانه ساخته و به زندگی میلیون‌ها نفر ارزش افزوده، به جرم خوش‌اقبالی از پاداش محروم و حتی تنبیه کرد؟ قرار نیست که ما رنج و زحمت بی‌ثمر را تشویق کنیم؛ پیشرفت اقتصادی یعنی بالا بردن ارزش آن چه تولید می‌کنیم و پایین آوردن هزینه، زمان، و زحمتی که برای آن تولید فدا کرده و هدر داده‌ایم. پاداش دادن به فدا کردن‌ها و هدر دادن‌های شخصی صرفاً به تشویق فدا کردن‌ها خواهد انجامید، و نه به تشویق ارائه خدمات ارزشمند به دیگران. هیچ اقتصادی نمی‌تواند بر مبنای چنین اصولی کار کند.

برخلاف توزیع پاداش‌ها بر اساس ارزش برای جامعه یا بر اساس شایستگی، که خصوصیات اخلاقی و شخصی افراد را در نحوه توزیع دخالت می‌دهند، پاداش‌ها

برابری و نابرابری

در محیط دیگری به نام بازار نیز به طور طبیعی توزیع می‌شوند، اما «پاداش‌های بازار»^۱ نه بازتاب‌دهنده شایستگی‌های اخلاقی و شخصی تولیدکنندگان هستند، و نه بازتاب‌دهنده زمان و تلاشی که تولیدکنندگان صرف تولید و عرضه محصولاتشان در بازار می‌کنند. هیچ اهمیتی ندارد که محصولات تولیدکنندگان نتیجه سال‌ها زحمت و سرمایه‌گذاری بوده است یا یک اتفاق همراه با شانس. در محیط بازار افراد با کالاها و خدمات خود به دیگران خوشحالی و راحتی ارائه می‌دهند و به زندگی آن‌ها ارزش می‌افزایند. توزیع پاداش‌ها در محیط بازار انعکاسی از میزان همین خوشحالی و ارزش است. مشتریان در ازای خدمات و کالاهای تولیدکنندگان پول پرداخت می‌کنند، زیرا برای این کالاها و خدمات ارزش قائل هستند؛ و دقیقاً در همین معنا است که پاداش‌های بازار بستگی دارند به ارزشی که افراد به دیگر اعضای جامعه ارائه می‌دهند. به علاوه، پاداش‌های بازار بازتاب‌دهنده عوامل دیگری نیز هستند: کمیابی منابع، هوش و استعداد تولیدکنندگان، تعداد مشتریانی که خواستار کالاها یا خدمات آن‌ها هستند، و ضرورت و اهمیتی که خریداران برای آن کالاها و خدمات قائلند.

توزیع مطابق با نیاز

یکی دیگر از پیشنهادات مساوات‌خواهان این است که منابع می‌بایست مطابق با «نیاز» مردم توزیع گردند. اما باز هم این پرسش مطرح می‌شود که چه کسی باید تعیین کند که چه چیزی «نیاز» محسوب می‌شود؟ مرز مشخصی وجود ندارد که تفاوت بین نیازمند و بی‌نیاز را تعیین کند. شرایط زندگی مردم بسیار متنوع و متفاوت است؛ ثروت‌ها و درآمدهای آن‌ها با هم فرق دارند، اما این درآمدها و ثروت‌ها ممکن است دچار تغییرات شدید شوند. به علاوه، محیط و محله‌های زندگی مردم با هم تفاوت دارند. توانایی‌های جسمانی و عقلی مردم نیز با هم فرق دارند، و هر یک از آن‌ها با افراد مختلف در مشاغل مختلف به کار اشتغال دارند.

1. market rewards

این قبیل مزیت‌های غیرمالی (مثلاً داشتن شغل خوب با همکاران مهربان و صمیمی) به هیچ عنوان در اعداد و ارقام نمی‌گنجد.

نیازمندی و بی‌نیازی مردم یک امر نسبی است که به قضاوت ذهنی و شخصی افراد بستگی دارد، و افراد مختلف بسته به وضعیت و شرایط خود ارزیابی‌های متفاوتی در مورد آن دارند. بازتوزیع ثروت و درآمد بر اساس «نیاز» فقط در صورتی امکان‌پذیر است که اختیار تصمیم‌گیری درباره «نیاز» و تعیین مصادیق «نیازمندی» به یک قدرت قاهرهٔ سیاسی سپرده شود و آن قدرت بر اساس قضاوت خودش اقدام به توزیع ثروت و رفع نیازمندی کند. اما مردم در یک جامعه آزاد هرگز نمی‌پذیرند که چنین قدرت و اختیاری به هیچ یک از مقامات دولتی سپرده شود، زیرا این امر به‌منزلهٔ سپردن عنان و اختیار مطلق زندگی خود به دست دیگران است. چنین مردمی در حکم بردگان مقامات دولتی هستند و دیگر به معنای واقعی کلمه آزاد محسوب نمی‌شوند.

در ضمن، به صرف این که واقعیتی به نام «نیاز» وجود داشته باشد نمی‌تواند وظیفه یا «تعهدی» برای دیگران ایجاد کند. شخصی که از بیماری کلیوی رنج می‌برد ممکن است نیاز به یک کلیه سالم داشته باشد، اما این امر دیگران را ملزم نمی‌کند که یکی از کلیه‌های خودشان را به او اهدا کنند. نزدیکان آن شخص ممکن است برای اهدای کلیه به او نوعی تکلیف اخلاقی و خانوادگی احساس کنند و حتی غریبه‌ها ممکن است دلشان به درد بیاید و بخواهند از سر خیرخواهی و نوع‌دوستی به او کمک کنند. اما اقدام به کمک مالی یا اهدای کلیه در نهایت تصمیم شخصی خود آن‌ها خواهد بود و کسی نمی‌تواند آن‌ها را به زور به اهدای کلیه یا کمک مالی وادار کند. ما ممکن است این نوع اقدامات خیرخواهانه را تشویق کنیم و افراد نیکوکار را مورد ستایش قرار دهیم، اما یک جامعه آزاد نمی‌تواند افراد را «مجبور کند» که برای کمک به دیگران دست به ایثار و فداکاری بزنند.

برابری و نابرابری

در اقتصاد آزاد نیز پاداش‌ها بر اساس ارزشی توزیع می‌شوند که خریداران برای کالاها و خدمات تولید شده در اقتصاد بازار قائل شده‌اند، و نه بر مبنای زور و اجبار. به طور مثال، اگر مردم ماهی دریایی را به ماهی پرورشی یا کفش را به صندل ترجیح بدهند، منابع به سمت ترجیحات مردم هدایت شده و تولیدکنندگان به تولید کفش و تهیه ماهی دریایی خواهند پرداخت. به همین منوال، اگر مردم اقدامات خیرخواهانه و بشردوستانه را ترجیح بدهند و برایش ارزش قائل شوند، اقتصاد آزاد منابع را به سمت آن ارزش‌ها و ترجیحات هدایت می‌کند.^۱ تصمیم در این قبیل موارد به خود اشخاص سپرده می‌شود. جامعه آزاد این ایده را که فقط دولت می‌داند و می‌تواند تشخیص دهد که چه اهدافی شایسته حمایت هستند، مردود دانسته و از پذیرش آن امتناع می‌کند.

■ دیگر زیان‌های مساوات‌خواهی

تمرکز مساوات‌خواهان بر «عدالت اجتماعی» نتیجه زیان‌بار دیگری نیز در بر دارد و آن این که ایده و واقعیت عدالت اصیل و تعاملی را تحت الشعاع قرار داده و در محاق می‌برد. اصول ابتدایی برسازندهٔ یک جامعه آزاد (نظیر برابری در پیشگاه قانون) به واسطه به کارگیری و رواج اصطلاح جدید «عدالت اجتماعی»

۱. در این جا نکته مورد اشاره نویسنده ممکن است به طور ضمنی دلالت بر بی‌اعتنائی اخلاقی اقتصاد بازار آزاد داشته باشد؛ به این معنا که اقتصاد آزاد اهمیتی نمی‌دهد که آن چه مردم ترجیح می‌دهند خوب است یا بد، و صرفاً منابع را به سمت خواست مردم سوق می‌دهد. همین موضوع در بسیاری از تظاهرات و اعتراضات به اصطلاح «مردمی» بر علیه بازار آزاد دستاویز طراحان این قبیل تظاهرات قرار می‌گیرد؛ طراحانی که خواستار اعمال انواع محدودیت‌ها و مقررات اخلاقی بر اقتصاد آزاد هستند. اما نکته ظریفی که کمتر به آن توجه می‌شود این است که میزان فعالیت‌های خیرخواهانه و تعداد نهادهای خیریه در کشورهای ثروتمند دنیا که از آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی نسبی بیشتری برخوردار هستند، به طرز چشم‌گیری بیشتر از کشورهایی است که از آزادی‌های اقتصادی کمتری برخوردارند. به عبارت دیگر، گر چه در جامعه و اقتصاد آزاد ثروت افراد به مراتب بیشتر از شهروندان کشورهای ناآزاد است، اما کاملاً آشکار است که با فزونی ثروت و توانایی جامعه، نهاد خیریه نیز در جامعه توانمندتر و اقدامات بشردوستانه افراد آن جامعه بیشتر می‌شود- مترجم.

در پرده‌ای از ابهام فرو رفته و بی‌ارزش می‌شوند. بازتوزیع ثروت و درآمد، رفتار برابر با انسان‌ها را ناممکن می‌سازد، زیرا در روند بازتوزیع، به جای آن که با همه انسان‌ها به یکسان رفتار کنیم، ناچاریم از هر یک از کمک‌کنندگان مقادیر متفاوتی از ثروت را بگیریم و به هر دریافت‌کننده‌ای مقادیر متفاوتی از ثروت را ببخشیم.

آرزوهای مادی هرگز از بین نرفته و با سماجت باقی خواهند ماند

گر چه فلسفه وجودی عدالت اصیل و واقعی این است که تضادها را سامان دهد، اما «عدالت اجتماعی» در عمل خودش ایجاد تضاد می‌کند. به محض آن که دولتی سعی در بازتوزیع ثروت بر مبنای شایستگی، نیاز، یا ارزش برای جامعه کند، خود را با تحمیل‌گری و فشار تعداد پرشماری از گروه‌های ذینفع مواجه خواهد یافت که همگی ادعای استحقاق و دریافت سهم بیشتری از ثروت بازتوزیع شده دارند. از آن جایی که هیچ راه واقعی و روشنی وجود ندارد که بشود بین این گروه‌های ناسازگار و مدعی تصمیم گرفت و سهم هر کدام را تعیین کرده و به کشمکش آنان پایان داد، این کشمکش سیاسی سرانجام به اخذ تصمیمات دلبخواه و مستبدانه منتهی خواهد شد. در نهایت قدرت و زور عریان است که درباره امور تصمیم خواهد گرفت، زور عریانی که با جامعه آزاد همخوانی ندارد.

به علاوه، در هر جایی که سیاست‌های بازتوزیعی در جریان باشد، افراد سعی می‌کنند که به نحوی سیستم را دور بزنند تا برای خود و خانواده و نزدیکانشان مزایای بیشتری کسب کنند. این موضوع قطعاً یادآور تجربه جامعه اتحاد جماهیر شوروی سابق است که در آن اکثریت جمعیت کشور برای بهبود استاندارد زندگی خود هر یک به نحوی درگیر انواع فعالیت‌های غیرقانونی بودند. «برابری اقتصادی اجباری»^۱ به سادگی شهروندانی را که در حالت عادی قانونمند و درستکار هستند به ملتی بزهکار تبدیل می‌کند.

1. forced material equality

نقش ثروتمندان

نابرابری‌ها در ثروت و درآمد نه فقط نکوهیده نیستند، بلکه کارکردهای مثبت نیز دارند. آرزوی مردم برای کسب درآمد بیشتر و احتمالاً ثروتمند شدن یک مشوق و انگیزه بسیار نیرومند است؛ مشوقی که مردم را بر می‌انگیزد تا دنبال شغل بهتری باشند، دست به اختراع و ابتکار بزنند، و کالاهای بهتری تولید و توزیع کنند و با این کار زندگی خود و دیگران را بهبود ببخشند. ثروتمندان به منزله نخستین امتحان‌کنندگان این کالاهای جدید هستند و از این جهت نقش مهمی در روند عملی شدن ایده‌ها و ابتکارات جدید ایفا می‌کنند.

اکثر محصولات جدید ابتدا به صورت کالاهای لوکس به بازار می‌آیند. این قبیل کالاها که هنوز جا نیافتاده و بازار وسیعی پیدا نکرده‌اند، اغلب در مقیاس اندک و با هزینه‌های زیاد تولید می‌شوند. به همین دلیل، ثروتمندان اول از همه آن‌ها را می‌خرند و امتحان می‌کنند. بازخوردی که تولیدکنندگان از این نخستین مشتریان خود می‌گیرند به آنان اجازه می‌دهد که سطح تقاضا برای کالای جدید خود را ارزیابی و تعیین کنند، و متوجه شوند که کجای کارشان ایراد دارد و چگونه می‌توانند کیفیت محصول خود را بهبود ببخشند. این موضوع به آنان امکان می‌دهد که طرح‌ها و محصولات معیوب را کنار بگذارند و خود را درگیر تولید انبوه آن‌ها نکنند و در عوض، کیفیت کالاهایی را که با تولید انبوه وارد بازار می‌شوند ارتقا دهند. به این ترتیب، تجربه آزمایشی مشتریان ثروتمند و پیشگام به نفع عموم مردم تمام می‌شود.

ثروتمندان و افرادی که درآمدهای کلان دارند نقش‌های اجتماعی مهم دیگری نیز ایفا می‌کنند. این عده به واسطه منابعی که در اختیار دارند می‌توانند در طرح‌های آزمایشی جهت تولید کالاها و خدمات نوین سرمایه‌گذاری کنند و به این ترتیب دامنه گزینه‌های پیش روی مردم را گسترده‌تر کرده و سوخت لازم برای موتور پیشرفت را فراهم آورند. ثروتمندان می‌توانند بانی و حامی طرح‌های آموزشی، پروژه‌های تحقیقاتی، و هنرهایی شوند که به اعتقادشان دولت از توجه

به آن‌ها غفلت کرده است. به علاوه، ثروتمندان از چنان پشتوانه مالی برخوردار هستند که بتوانند با ترویج ایده‌های نوین سیاسی که از نظر مقامات دولتی تهدیدی برای قدرتشان محسوب می‌شود، حاکمان متعددی را به چالش بکشند. اگر هدف ما حفظ و اعتلای جامعه آزاد باشد، ملاحظات فوق همگی از اهمیت برخوردارند.

نابودی سرمایه

البته همه افراد به یکسان در مدیریت منابع مؤلّد خوب عمل نمی‌کنند. کسانی که کارآفرینی را پیشه خود می‌کنند مجبورند منابع را به بهترین نحو مدیریت کنند. چنان چه این عده بخواهند از اقدامات و ابتکارات اقتصادی خود سودی کسب کنند، می‌بایست نحوه مدیریت ریسک را بلد باشند و منابع مؤلّد را به گونه‌ای به کار بگیرند که تولید کالاهای بهتر و ارزان‌تر امکان‌پذیر گردد. اما سیاست‌های بازتوزیعی منابع را از دست این مدیران ماهر خارج ساخته و بین دیگران پخش می‌کنند. این امر به معنای اتلاف سرمایه و از بین بردن فرصت ایجاد سرمایه است. اما سرمایه همان عنصری است که اقتصاد را پر بار و بهره‌ور می‌کند. وقتی سرمایه کمتر ایجاد شود و منابع صرفاً به مصرف برسند، پیشرفت و بهره‌وری اقتصادی دراز مدت جامعه به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر رو به افول خواهد گذاشت.

نابرابری نیز (درست مانند سرمایه) موتور محرکه پیشرفت اقتصادی است. سودهای کلانی که تولیدکنندگان موفق کسب می‌کنند عملکردی مانند آهن‌ربا دارد و افراد و منابع را به سمتی جذب و هدایت می‌کند که احتمال کسب بیشترین ارزش و بهره‌وری را داشته باشد، و در عین حال آنان را از رفتن به سمت مصارف و کارهایی که بهره‌وری و ارزش کمتری دارند باز می‌دارد. بنابراین، افراد و منابع به سمتی جذب می‌شوند که درآمدهای آینده به بیشترین حد ممکن افزایش یابند. این یک فرایند دائمی، پویا، و رو به رشد است. نابرابری اقتصادی، که بسیاری از مردم از آن نفرت دارند، در حقیقت جذابیتهایی است که نیروی کار، استعدادها، و

برابری و نابرابری

منابع را به سمت پربرترین استفاده‌ها هدایت کرده و سطح خوشبختی اقتصادی را در همه جا بالا می‌برد. اگر ما برای دستیابی به برابری اقتصادی، ثروت و درآمدها را بازتوزیع کنیم، در واقع مسیر حرکت این نیروی جذاب را مسدود کرده‌ایم و ارزش، بازدهی، و رشدی را که این نیرو در آینده تولید می‌کند از دست داده‌ایم. در شرایطی که چشم امید و اتکای این همه مردم فقیر به رشد اقتصادی است، کسانی که از انسداد این نیروی عظیم بیشترین رنج را متحمل خواهند شد همین مردم فقیر هستند. پس ما با چه جرأتی می‌توانیم این قبیل سیاست‌های بازتوزیعی را «عدالت اجتماعی» بنامیم؟

مالیات و رفاه

گر چه برابری کامل ثروت و درآمد هدفی ناممکن به نظر می‌رسد، اما باز هم بسیاری از دولت‌ها تلاش می‌کنند تا با وضع مالیات‌های تصاعدی و تحمیل نرخ‌های سنگین مالیاتی بر ثروتمندان هر طور شده به این هدف نزدیک شوند. اما این قبیل مالیات‌ها می‌توانند بسیار زیان‌آور و مخرب باشند. این مالیات‌ها با کاستن از پاداش تلاش و اقدامات اقتصادی در واقع مردم را از پی‌گیری این قبیل فعالیت‌های مفید مایوس ساخته و در نتیجه مشاغل و پیشرفت‌های اقتصادی حاصل از این فعالیت‌ها را نیز تنبیه می‌کنند.

ناگوارتر این که این قبیل مالیات‌ها اغلب بر پس‌اندازها و سرمایه مردم تحمیل می‌شوند. مالیات بر پس‌انداز باعث می‌شود که مردم برای سرمایه‌گذاری در اقدامات اقتصادی که سطح رفاه و خوشبختی کل جامعه را ارتقا می‌دهند پول کمتری در بساط داشته باشند. مالیات بر سرمایه نیز به این معنا است که منابع کمتری صرف ساخت دارایی‌های مولد می‌شود و به این ترتیب خوشبختی اقتصادی کل جامعه در آینده را کاهش می‌دهد.

تجارت و مبادله در جامعه آزاد ماهیتی کاملاً داوطلبانه دارد. در چنین جامعه‌ای، تولیدکنندگان فقط در صورتی قادرند پول در بیاورند که بتوانند کالا یا خدماتی

تولید کنند که مردم خواستار آن بوده و حاضر باشند داوطلبانه آن را بخرند. افرادی که در یک جامعه آزاد (و مطابق با اصول یک جامعه آزاد) ثروتمند می‌شوند اموال کسی را به سرقت نبرده‌اند و مرتکب هیچ گونه بی‌عدالتی و ظلمی نشده‌اند. ما نیز به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم که اموال ثروتمندان را به بهانه کاهش نابرابری مادی از آنان بدزدند. پس چرا باید اجازه دهیم که دولت‌ها اموال آنان را به سرقت ببرند؟

■ تجارت و اقدامات اقتصادی آزاد ■

■ اقتصاد بازار آزاد

نظام اقتصادی در یک جامعه آزاد «اقتصاد بازار آزاد» است که از طریق مبادلهٔ داوطلبانه کالا یا خدمات بین مردم کار می‌کند. این مبادله می‌تواند مستقیم باشد، اما اغلب به واسطهٔ وسیله‌ای به نام پول صورت می‌پذیرد. در این نظام اقتصادی افراد آزادند تا به انتخاب خود تعیین کنند که چگونه، چه موقع، کجا و با چه کسی معامله، کار، سرمایه‌گذاری، پس‌انداز، یا تجارت کنند. در جامعه آزاد هیچ کس به انجام چنین کارها و معاملاتی مجبور نمی‌شود.

قواعد ترویج همکاری

اقتصاد بازار آزاد یک اقتصاد بی‌قانون نیست که در آن هر کس بتواند بدون رعایت قواعد مشخص و بی‌اعتنا به پیامدهای فعالیت‌هایش برای دیگران، هر کاری که دلش خواست انجام دهد. اصل «عدم آسیب‌رسانی»، که پیش‌تر به آن اشاره شد، در اقتصاد نیز حاکم است. چارچوب مشخصی از قوانین در این اقتصاد وجود دارد که حوزه نفوذش اکتساب، مالکیت، مبادله اموال، حق مالکیت شخص بر نیروی کار خود، و اجرایی کردن قراردادها را در بر می‌گیرد. این قوانین نه فقط رفتار فردی افراد را، بلکه رفتار جمعی گروه‌ها، نظیر شرکت‌ها، شرکت‌ها، و

خیریه‌ها، را نیز تحت پوشش قرار می‌دهند. وظیفه دولت حفظ و برقراری قواعدی است که مالکیت و آزادی افراد را محافظت می‌کنند. دولت همچنین نقش ضامن اجرایی قراردادهای منعقد شده بین مردم را ایفا می‌کند.

این نقش و وظیفه البته محدود است. فلسفه وجودی قواعد مزبور این نیست که معاملات و کسب و کار مردم را «هدایت» کند. هدف اصلی این قواعد «تسهیل» معاملات مردم است. این قواعد به مثابه آتش‌دانی فلزی هستند که آتش را در خود جای داده و آن را مهار می‌کنند. در ضمن، حائز اهمیت است که انرژی اقتصاد بازار در اثر فزونی بیش از حد قواعد و مقررات خفه و خاموش نگردد. قواعد ابتدایی مالکیت، مبادله، و قرارداد به مردم امکان می‌دهند تا به قصد کسب منفعت دوجانبه و بر مبنای اعتماد، اطمینان، و امنیت، با یکدیگر به هر نحوی که صلاح می‌دانند همکاری کنند. این امر همکاری اقتصادی در مقیاس وسیع‌تر را تشویق کرده و مزایای حاصل از آن را چندین برابر می‌کند.

مزایای حاصل از مبادله داوطلبانه

برای مردم بسیار ساده است که تصور کنند در جریان معامله فقط فروشنده است که منتفع می‌گردد، چون به هر حال، این فروشنده است که به واسطه یک معامله نسبت به قبل پول بیشتری نصیبش شده؛ در حالی که خریدار بعد از معامله نسبت به قبل پول کمتری دارد. این موضوع باعث می‌شود عده‌ای از مردم فکر کنند فروشندگان طمع‌کارند و فقط در فکر سود و منفعت شخصی خودشان هستند و به منفعت مردم توجهی ندارند.

اما این یک تصور اشتباه است. برای رفع این اشتباه باید پرسید که اصولاً فایده اصلی پول چیست؟ در زمان‌هایی که پول در فلزات گران‌بها نظیر طلا و نقره خلاصه می‌شد، لاقلاً این امکان وجود داشت که از این فلزات برای ساخت جواهرآلات و چیزهای تزئینی استفاده کرد. اما پولی که از کاغذ و فلزات پایه و کم ارزش ساخته شده استفاده چندانی ندارد. پول کاغذی یک کالا است و تنها

کار مفیدی که شما می‌توانید با آن انجام دهید این است که آن را با دیگر کالاها و خدمات مبادله کنید.

به عبارت دیگر، پول ابزار یا وسیله‌ای برای مبادله است. خریدار آن را با کالا یا خدماتی مبادله می‌کند، و فروشنده نیز آن را با کالا و خدمات افرادی دیگر مبادله می‌کند. در انجام هر معامله‌ای هر دو طرف خریدار و فروشنده فرضشان بر این است که به واسطه آن معامله وضعیتشان بهتر شده است، چون اگر غیر از این می‌بود، حاضر به معامله نمی‌شدند.

تجارت چگونه ارزش ایجاد می‌کند

از آن جایی که هیچ شخصی حاضر نیست جنسی را با جنس دیگری معامله کند که ارزش کمتری دارد، پس چگونه و به چه دلیلی می‌توان ادعا کرد که هر دو طرف از انجام معامله سود می‌برند و وضعیتشان بهتر می‌شود؟ دلیل این امر آن است که ارزش، مانند زیبایی، در چشم بیننده است. ارزش یک موضوع ذهنی و شخصی است و با کیفیات علمی اشیا، نظیر وزن یا اندازه، فرق دارد. ارزش، آن فکر یا برداشت شخصی است که فرد درباره یک شیء یا موضوع دارد. مردم در کشورهایی که آب و هوای بارانی دارند ارزش چندانی برای یک لیوان آب قائل نیستند. اما مردمی که در کویر زندگی می‌کنند ممکن است یک لیوان آب را خیلی با ارزش بدانند. یک لباس آخرین مد ممکن است برای نوجوانان خیلی با ارزش باشد و دلشان بخواهد حتماً آن را داشته باشند، در حالی که والدین آن‌ها ممکن است آن لباس را خیلی مسخره بدانند.

دلیل منتفع شدن افراد در معاملات دقیقاً همین است که انسان‌ها در برداشت شخصی خود از مقوله ارزش و در نحوه ارزش‌گذاری روی چیزها با هم تفاوت دارند. شخصی که از فروشنده‌ای در بازار یک مرغ می‌خرد، برای آن مرغ ارزشی بیشتر از پولی قائل است که در مبادله با مرغ به فروشنده پرداخت کرده است. اما در مقابل، فروشنده نیز ارزش پول دریافتی از خریدار را بیشتر از یک عدد مرغی

می‌داند که به او فروخته است. حال وقتی فروشنده مزبور با پول دریافتی از آن خریدار جنس دیگری (مثلاً نان) را از یک فروشنده دیگر خریداری می‌کند، همین اتفاق تکرار می‌شود؛ یعنی فروشنده مزبور نان را با ارزش‌تر از پولی می‌داند که نانو از او طلب می‌کند. در جریان این مبادلات، هر سه نفر از معاملات خود منتفع شده‌اند و به همین است که داوطلبانه به انجام معامله رضایت داده‌اند.

به واقع، هر اندازه که این سه نفر در ارزش‌گذاری شخصی خود روی مرغ، پول، و نان با هم تفاوت بیشتری داشته باشند، میزان نفعی که از مبادله هر یک از این سه کالا می‌برند بیشتر می‌شود. در این بین، تنها چیزی که این سه نفر می‌بایست در موردش توافق داشته باشند قواعدی است که بر مبنای آن با هم معامله می‌کنند؛ یعنی قواعد مالکیت، صداقت، و قرارداد که تشکیل دهندهٔ چارچوب اقتصاد بازار آزاد هستند. به جز این توافق مشترک، مشارکت‌کنندگان در هر یک از این معاملات به تمامی به دنبال نفع شخصی خودشان هستند و هر کدام از آن‌ها فقط به این دلیل حاضر به مبادله می‌شود که خودش نفع ببرد، نه این که به فکر منافع طرف مقابل باشد.

اما با پیروی از قواعد مزبور، هر یک از آن‌ها ناخواسته و ناخودآگاه به دیگری نیز نفع می‌رساند؛ چنان که گویی هر سهٔ آن‌ها در جریان این معاملات، به قول «آدام اسمیت»^۱، توسط نیرویی پنهان یا یک «دست نامرئی»^۲ هدایت می‌شوند.^۳ نکته جالب این جا است که گر چه هر سهٔ این افراد هیچ انگیزه‌ای جز نفع شخصی نداشته‌اند اما داوطلبانه و با میل و رغبت به همکاری با یکدیگر پرداخته‌اند، و ناخواسته به یکدیگر نفع رسانده‌اند.

امروزه به واسطهٔ ابزاری به نام پول، هر یک از ما می‌توانیم به تجارت و همکاری با دیگران پردازیم، و نه فقط با دیگرانی که با ما در یک محل زندگی می‌کنند و در

۱. Adam Smith فیلسوف اخلاق، متفکر، و اقتصاددان شهیر اسکاتلندی قرن هجدهم است که پدر علم اقتصاد لقب گرفته است - مترجم.

۲. invisible hand اصطلاح معروفی است که آدام اسمیت آن را نخستین بار در «رساله ثروت ملل» به کار برد - مترجم.

3. Adam Smith, The Wealth of Nations, 1776, Book IV, ch. II, para. IX.

تجارت و اقدامات اقتصادی آزاد

بازارچه سر کوجه‌مان به خرید و فروش مشغولند، بلکه با میلیون‌ها انسانی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند؛ کشورهایی که هرگز ندیده‌ایم، زبان مردمش را بلد نیستیم، و شاید حتی فرهنگ و نظام سیاسی‌شان مورد تأیید ما نباشد. در این بی‌شمار معاملات هر روزه، طرفین معامله همگی نفع می‌برند. سیر این جریان را این‌گونه می‌شود خلاصه کرد: مردم با هم همکاری می‌کنند؛ ارزش‌ها خلق می‌شوند؛ وضع انسان‌ها بهتر می‌شود؛ و کل بشریت پیشرفت می‌کند و کامیاب می‌شود.

اقتشار فقیر بیشتر از همه نفع می‌برند

این نظام مبادله آزاد به قدری طبیعی و پر خیر و برکت است که در سرتاسر جهان گسترش یافته است. این نظام حتی در کشورهایی که به لحاظ ایدئولوژیک با بازار آزاد مخالفت دارند به شکلی غیرقانونی وجود دارد یا تحمل می‌شود. بسیاری از کشورهایی که به شهروندان خود در موضوعات شخصی و اجتماعی آزادی اندکی می‌دهند، آزادی اقتصادی قابل توجهی برای آنان قائل می‌شوند.

در سال‌های آغازین پیدایش دین اسلام و در گسترش آتی این دین، بازرگانی و تجارت در قلمروی جهان اسلام از جمله عوامل مهم و تأثیرگذار بوده‌اند. گشوده شدن شاهراه‌های تجاری جهانی به ایجاد ثروت هنگفتی در اروپای دوران رنسانس انجامید و این ثروت انبوه به نوبه خود به تولید و شکوفایی هنر، فرهنگ، و دانش منجر شد. آمریکایی‌ها به واسطه تجارت با اروپا و سپس تجارت با چین، پیشرفت کرده و به کامیابی اقتصادی نائل شدند.

اما در جریان این موج فزاینده از خوشبختی انسانی، فقط ثروتمندان نبودند که همراه این موج، سطح زندگی‌شان ترقی کرد. آزادی اقتصادی در هر جایی که گسترده شده، بیشتر از همه موجب بالا رفتن سطح و استاندارد زندگی اقشار فقیر شده است. همان‌گونه که اقتصاددان آمریکایی، «میلتون فریدمن»^۱ اشاره کرده، آب لوله‌کشی در داخل منزل در دوران امپراتوری رم یکی از تجملات تصورناپذیر

1. Milton Friedman

محسوب می‌شده است، اما یک سناتور سنای رم نیاز به آب لوله‌کشی نداشت زیرا بردگان او برایش آب می‌آوردند. اقشار فقیر در دوران امپراتوری رم در فقری نکبت‌بار زندگی می‌کردند، اما امروزه اقشار فقیر در شهر رم تجملاتی نظیر آب گرم و سرد لوله‌کشی برایشان یک چیز عادی شده و آن را بدیهی فرض می‌کنند.^۱

این تأثیر شگرف و این تحول عظیم در زندگی اقشار فقیر را می‌توان در گشوده شدن دروازه‌های تجارت بین‌المللی در دوران اخیر و در گسترش اصول اقتصاد بازار در کشورهایی نظیر چین و هند به وضوح مشاهده کرد. در نتیجه همین گسترش و در کمتر از سه دهه، تقریباً نزدیک به یک میلیارد نفر در این دو کشور از فقری مطلق و نکبت‌بار نجات یافته‌اند و وضع زندگی‌شان نسبت به گذشته بهتر شده است. میلیون‌ها نفر دیگر در این کشورها اکنون می‌توانند آرزوی رسیدن به سطح طبقه متوسط را در سر پیروانند و از تجملاتی نظیر تلفن موبایل، تلویزیون، و اتومبیل بهره‌مند شوند، و به جای کار طاقت‌فرسا در سرما یا زیر آفتاب سوزان، در ادارات و کارخانه‌هایی تمیز، خنک، راحت، و بدون بوی بد و نم‌گرفتگی کار کنند.

■ چگونه می‌توان ثروتمند شد

تولیدکنندگان باید در خدمت مشتریان باشند

مشتریان در یک جامعه آزاد از تنوع و حق انتخاب برخوردارند، و اجباری ندارند که از تولیدکنندگان خاصی، نظیر شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که در انحصار دولت‌ها یا رقبا و نورچشمی‌های ایشان هستند، خرید کنند. تولیدکنندگان و ارائه‌دهندگان برخی کالاها ممکن است برای تعیین نرخ یا افزایش قیمت آن کالاها با هم تبانی کنند، اما این قبیل تبانی‌ها را به دشواری بتوان در یک جامعه آزاد تا مدت زیادی مخفی نگه داشت، زیرا هر یک از آنان ممکن است وسوسه شده و برای جذب مشتری بیشتر قیمت‌های خود را تا حدودی کاهش دهد. در عین حال، دیگر

1. Milton Friedman and Rose Friedman, *Free to Choose*, Harcourt Brace Jovanovich, New York, 1980, p.147.

تولیدکنندگان آزادند که وارد بازار شوند و به رقابت با تولیدکنندگانی بپردازند که سعی در بالا نگه داشتن قیمت‌ها دارند.

بنابراین، در یک اقتصاد اصالتاً رقابتی و مبتنی بر بازار آزاد، تولیدکنندگان فاقد قدرت لازم برای سوء استفاده و بهره‌کشی از مشتریان خود هستند. این تولیدکنندگان اگر نتوانند کالایی را با کیفیت و قیمت مشتری‌پسند تولید کنند، خیلی زود کسب و کارشان را از دست می‌دهند. افراد نیز اسیر قدرت کمپانی‌های بزرگ نیستند. درست بر عکس، این کمپانی‌های بزرگ و تولیدکنندگان هستند که حیات اقتصادی‌شان در گرو رضایت مشتری است و مجبورند به خواسته‌های دائم‌التغییر عموم مردم پاسخ دهند و خود را با خواسته‌های مشتریان هماهنگ کنند.

یک کمپانی ممکن است خیلی عظیم باشد، اما همچنان و هر لحظه با رقابت روبرو است. یک کمپانی عظیم ممکن است تعداد زیادی محصولات متفاوت تولید کند و در کسب و کارهای بسیار متعدد و مختلف درگیر باشد. اما چنین شرکتی نه فقط با رقابت آشکار و پنهان دیگر کمپانی‌های بزرگ، بلکه با رقابت بسیاری از شرکت‌های کوچک نیز مواجه است؛ شرکت‌های کوچکی که فقط یک یا چند کالای خاص و مشابه آن کمپانی تولید می‌کنند و مترصد ورود به بازار در سطحی گسترده‌تر و گرفتن بازار آن کالاها از کمپانی‌های بزرگ هستند. شرکت‌های کوچک‌تر که هزینه‌های سر بار و جانبی کمتری دارند قادرند برخی از محصولات کمپانی‌های بزرگ را با کیفیتی بهتر و قیمتی ارزان‌تر تولید کنند. شرکت‌های کوچک جدید و خلاق ممکن است محصولات نوینی به بازار ارائه دهند که یک یا چند محصول کمپانی‌های بزرگ را منسوخ و از دور خارج کند.

بنابراین، این ادعا که در نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد، کمپانی‌ها مدام در پی «صرفه‌جویی به مقیاس»^۱ هستند و در نتیجه نظام سرمایه‌داری الزاماً به توسعه

۱. Economies of scale «صرفه به مقیاس» یا «صرفه‌جویی به مقیاس» به معنای آن است که با افزایش حجم تولید یک کالا هزینه متوسط تولید هر واحد از آن کالا کاهش می‌یابد و به همین دلیل کمپانی‌ها برای کسب مزیت کاهش هزینه دائماً سعی در افزایش حجم تولیدات خود داشته و در نتیجه بزرگ‌تر می‌شوند- مترجم.

کمپانی‌های بزرگ و بزرگ‌تر، و در نهایت به پیدایش انحصارات غول‌آسا می‌انجامد افسانه باطلی بیش نیست. «صرفه‌جویی به مقیاس» هم هزینه خودش را دارد: سازمان‌ها و کمپانی‌های عظیم فاقد چالاکی شرکت‌های کوچک‌تر هستند و مدیریت آن‌ها بسیار دشوار است. برای درک بهتر این مطلب، مروری بر نشریات و مجله‌های غربی قدیمی، مثلاً نشریات پنجاه سال پیش، عبرت‌آموز خواهد بود. امروزه تعداد اندکی از کمپانی‌هایی که در آن نشریات آگهی تبلیغاتی چاپ می‌کردند باقی مانده‌اند. رقاباتی که کارشان را در حد و اندازه‌های کوچک آغاز کرده اما نوآوری داشته‌اند و محصولاتی با قیمت‌های به صرفه‌تر تولید کرده‌اند، گوی سبقت را از کمپانی‌های عظیم گذشته ربوده و آن‌ها را از دور خارج نموده‌اند.

سلطه بر قدرت اقتصادی محال است

بنابراین، نه کمپانی‌ها و نه صاحبان و مدیران آن‌ها، قادر نیستند در طی نسل‌های متمادی بر قدرت اقتصادی سلطه داشته باشند. افراد در یک جامعه آزاد ممکن است ثروتمند شوند، اما ثروت و قدرت آنان تنها تا زمانی دوام می‌آورد که بتوانند به عموم مردم خدمت کرده و مشتریان را به سمت خود جذب کنند. در واقع، ضرب‌المثل قدیمی «از پیراهن مندرس تا پیراهن مندرس در سه نسل»^۱ یک پدیده مشترک در جوامع آزادتر است؛ افراد شرکت‌هایی را تأسیس می‌کنند و ثروت فراوانی برای خود و خانواده خود می‌سازند، اما وقتی نوبت کسب و کار به نوه‌های آنان می‌رسد، کمپانی‌های دیگر کارشان را شروع کرده و آن‌ها را از دور رقابت خارج می‌سازند (و نهایتاً نوادگان مانند نیاکان خود مفلس می‌شوند و پیراهن مندرسی مانند پدربزرگان خود می‌پوشند).

به واقع نظام سرمایه‌داری به مراتب بهتر و منصفانه‌تر از نظام‌هایی است که در آن فقط عده خاصی از برگزیدگان و بزرگان به قدرت سیاسی و اقتصادی دسترسی

۱. from short sleeves to short sleeves in three generations: این ضرب‌المثل آمریکایی (که ما در آن برای رساندن مطلب «پیراهن آستین کوتاه» را که کنایه از آس و پاس بودن است به «پیراهن مندرس» ترجمه کردیم) در اصل یک ضرب‌المثل اسکاتلندی بوده و یکی از صاحبان معروف صنایع فولاد، سرمایه‌دار مشهور اسکاتلندی-آمریکایی قرن نوزدهم، «اندرو کارنگی» آن را از زادگاه خود، اسکاتلند، شنیده و به یاد داشته و سپس معنای آن را در آمریکا رواج داده است- مترجم.

دارند و سعی می‌کنند تا به هر طریقی سلطه همیشگی خود و خانواده‌هایشان بر این قدرت را تضمین کنند. در یک اقتصاد آزاد، هر آدم با استعداد و مصممی می‌تواند بلندپروازی ثروتمند شدن را در سر بیوراند؛ به شرطی که به دیگران خدمت کند. شانس ثروتمند شدن فقط به دوستان، فامیل، و هم‌حزبی‌های قدرتمندان یا به اعضای یک گروه نژادی و مذهبی خاص محدود نمی‌شود. در حقیقت، تعدادی از خوشبخت‌ترین و ثروتمندترین افراد در جوامع آزاد از اقلیت‌های مهاجر هستند؛ کسانی که با تجربه‌هایی متفاوت و ایده‌هایی جدید به جوامع آزاد مهاجرت کرده‌اند و محصولات و خدمات نوینی ارائه نموده‌اند که مردم مشتاق خرید آن‌ها هستند.

پرسش: آیا رقابت، سود، و تبلیغات نوعی ولخرجی و اتلاف محسوب نمی‌شوند؟

خیر. **سود** آن چیزی است که به مردم انگیزه می‌دهد تا کاری انجام داده و به دنبال فرصت‌ها برای خلق محصولات و خدماتی باشند که دیگران با رضایت کامل آن‌ها را انتخاب کرده و می‌خرند. **سود** همچنین نشانگر آن است که منابع در جهت تولید محصولات و خدماتی استفاده می‌شوند که مردم، در مقایسه با منابع خام در اختیار خودشان، برای آن‌ها ارزش بیشتری قائل هستند.

تبلیغات نیز از اهمیت برخوردار است، زیرا مردم را از محصولات جدید و از پیشرفت‌های حاصل شده در محصولات موجود آگاه می‌سازد. **رقابت** هم به مردم در گزینش بین محصولات متفاوت حق انتخاب می‌دهد، و به این ترتیب به تولیدکنندگان فشار می‌آورد تا به نوآوری و ارائه محصولاتی با کیفیت بهتر و قیمت ارزان‌تر بپردازند. **بدون رقابت، مصرف‌کنندگان ضعیف و درمانده می‌شوند**، و یا باید به ناچار هر چه را که تولیدکننده انحصاری برایشان تدارک دیده بپذیرند، یا این که به کلی از خیر خرید کالا یا خدمات مورد نظرشان بگذرند.

البته شکی نیست که وقتی دولت قدرتمندی وجود داشته باشد که به نورچشمی‌های خود امتیاز بدهد، شرکت‌ها و فعالین بازار نیز سعی می‌کنند از قدرت دولت به نفع خودشان استفاده کنند. شرکت‌ها ممکن است به «رایزنی»^۱ با سیاستمداران پرداخته و خواستار تصویب مقرراتی باشند که رقبای آن‌ها را از دور خارج می‌کند، یا حتی خواستار اعطای انحصارات کامل باشند. این شرکت‌ها گر چه سعی در توجیه تقاضاهای خود برای تصویب مقررات جدید دارند و اغلب اظهار می‌کنند که تصویب این مقررات به خاطر محافظت از عموم مردم در مقابل کالاهای فاقد استاندارد است، اما انگیزه اصلی آنان محکم کردن جایگاه خودشان در بازار است. با وجود این، مقرراتی که به واسطه این رایزنی‌ها تصویب می‌شوند به شرکت‌ها قدرتی جبارانه می‌دهد که با اصول جامعه آزاد همخوانی ندارد. دولت‌ها نباید آن قدر قدرت داشته باشند که اقدام به انحراف بازار و ایجاد انحصار کنند. به عوض این کارها، نقش و وظیفه دولت باید این باشد که آزادی و رقابت را توسعه دهد.

کارآفرینی

در یک جامعه آزاد مفهوم «موفقیت» همیشه و صرفاً در سخت‌کوشی خلاصه نمی‌شود؛ هر چند که سخت‌کوشی اغلب به حصول موفقیت کمک می‌کند. شما

۱. در این کتاب ما در اکثر موارد برای اصطلاح lobby و lobbying (که اتفاقاً در فرهنگ سیاسی فارسی یک واژه جاافتاده است و هر روز در روزنامه‌ها و خبرها از آن به همان شکل انگلیسی استفاده می‌شود) از مترادف فارسی «رایزنی» استفاده کرده‌ایم. گر چه قبول داریم که کلمه «رایزنی» شاید نتواند به تمامی بار معنایی کلمه «لابی کردن» را برساند، زیرا لابی کردن در فرهنگ سیاسی غرب به نوعی دلالت بر فشار و گاه حتی تبانی دارد و از همین جهت تا حدودی معنایی منفی به ذهن متبادر می‌سازد، در حالی که کلمه «رایزنی» بیشتر گویای مشورت کردن است و بار معنایی مثبت دارد، اما به هر حال ترجیح کلی ما بر این بوده که تا حد امکان از استفاده از کلمات انگلیسی پرهیز کنیم. در ضمن، امید داریم با استفاده بیشتر از این قبیل مترادف‌های فارسی رفته‌رفته کاربرد آن‌ها در فرهنگ سیاسی ما رواج بیشتری پیدا کند و دیگر مجبور نباشیم از کلماتی نظیر «لابی» استفاده کنیم - مترجم.

برای موفق شدن باید محصولات و خدماتی ارائه دهید که دیگران حاضر به خرید آن باشند. این کار می‌تواند شامل ریسک‌پذیری باشد، یعنی حدس در مورد محصولات جدیدی که مردم متقاضی آن باشند، و نیز سازمان‌دهی به زنجیره‌ای از تولید که ممکن است مستلزم دخالت دادن بسیاری از دیگر ارائه‌دهندگان، کارکنان، و توزیع‌کنندگان باشد. به طور نسبی، تعداد کمی از مردم تمایل به پذیرفتن این ریسک‌ها و مسئولیت‌ها دارند. اما افاضه ارزشمند و واقعی کارآفرینان همین خطر کردن‌ها و پیش‌بینی درست و موفقیت‌آمیز آنان در مورد تقاضاهای آینده و سازمان‌دهی سیستم‌ها و شبکه‌ها و تلاش‌های تولیدی است. کارآفرینان ریسک‌های بزرگی را پذیرا می‌شوند و اگر پیش‌بینی‌های آن‌ها درست بوده باشد و مردم محصولات آن‌ها را بخرند، پاداشی شایسته دریافت خواهند کرد.

بزرگی این پاداش‌ها به نوبه خود مشوق نوآوری و بهره‌وری می‌شود و افراد را بر می‌انگیزاند تا محصولات و فرایندهای نوین و بهتر خلق کنند و امید داشته باشند که آنان نیز به ثروت و موفقیتی نائل شوند که کارآفرینان پیشین به دست آورده‌اند. و این بهبودی و نوآوری و ابتکارات دائمی به نفع مشتریان و در نتیجه به نفع کل جامعه تمام خواهد شد. ابتکاراتی که از رنج و زحمت مردم کاسته و یا به نوعی زندگی آن‌ها را بهبود بخشیده به مراتب بهتر از هر نقشه و برنامه رفاهی دولتی سطح زندگی و خوشبختی مردم را ارتقا داده و ثروت را در همه جا گسترانده‌اند.

مشتریان از کالاها و خدماتی منتفع می‌شوند که هرگز نمی‌توانستند به تنهایی و با همت خودشان آن‌ها را در جایی پیدا کنند یا بسازند. به طور مثال، ساخت، توسعه، و ارائه یک داروی مؤثر به پژوهش و تخصص فراوان نیاز دارد. بسیار بعید است که افراد معمولی دانش و تخصص شیمی و بیولوژی و تجهیزات کارخانه‌ای پیشرفته برای تولید آن دارو را خودشان به تنهایی دارا باشند، اما شرکت‌های تخصصی داروسازی آن دانش و تخصص و تجهیزات را دارند. حتی داروفروشان در داروخانه‌های محلی در خیابان‌های شهر هر کدام دانش استفاده از حداقل پانصد داروی مختلف در موجودی مغازه‌شان را، و نحوه استفاده و عوارض جانبی

آن‌ها را، در طول زمان فرا گرفته‌اند. محال است که هیچ یک از مشتریان معمولی بتواند این حجم از دانش تخصصی را خودش به دست بیاورد. قطعیت این امکان‌ناپذیری زمانی بهتر درک می‌شود که آن مشتری معمولی بخواهد فنون و دانش مربوط به تمام چیزهایی را که در زندگی روزمره به آن‌ها نیاز پیدا می‌کند، از خوراکی و نوشیدنی گرفته تا لباس و کفش و دیگر محصولات، خودش به تنهایی فرا بگیرد.

کارآفرینان ممکن است ثروتی انبوه بیاندوزند، اما آن‌ها به هزینه دیگران بر ثروتشان نمی‌افزایند. پول و درآمدی که یک کارآفرین کسب می‌کند صرفاً از پرداخت‌های داوطلبانه مشتریان او نشأت می‌گیرد. کارآفرینان فقط از راه کمک به دیگران ثروتمند می‌شوند، نه از طریق اخذ مالیات و بهره‌کشی از مردم. در ضمن، آن‌ها فقط تا زمانی می‌توانند ثروت خود را حفظ کرده و بر آن بیافزایند که به خدمت به مردم ادامه دهند. آن‌ها برای کسب بیشتر ثروت، چاره‌ای ندارند جز آن که خواسته‌های مشتریان خود را بفهمند و نیازهای آنان را پیش‌بینی کنند. بنابراین، آن‌ها دائماً به دنبال تقاضا و نیازی که از آن غفلت شده، به دنبال یک محصول تخصصی و ناموجود در بازار می‌گردند و سعی می‌کنند جای خالی آن را پر کنند. کارآفرینی روندی دائمی از تلاش و کوشش برای راضی نگه داشتن مشتریان است.

سود و «گمانه‌زنی به امید سودآوری»^۱

بنابراین، چشم‌انداز کسب سود، تولیدکنندگان را، اعم از بزرگ و کوچک، بر می‌انگیزاند تا برای خدمت به دیگران ریسک‌پذیر باشند و نوآوری و سازمان‌دهی و تلاش کنند.

۱. speculation: بیشتر لغت‌نامه‌های انگلیسی فارسی معادل‌هایی نظیر «احتکار» یا «سفته‌بازی» را برای این واژه در نظر گرفته‌اند که که به نظر ما صرفاً به فعالیت‌های کلاهبردانه در جوامعی اشاره دارد که فاقد اصول و قواعد اقتصاد اصالتاً آزاد و حاکمیت واقعی قانون هستند و چه بسا این معادل‌های منفی و متقلبانانه گویای نظر بدبینانه لغت‌نامه نویسان قدیمی ما به بازار و کسب و کار هم بوده باشد! به هر حال، ما به غیر از کلمه «گمانه‌زنی» معادل مناسبی که گویای معنای این واژه باشد پیدا نکردیم اما برای رساندن کامل مطلب، عبارت «به امید سودآوری» را هم به آن اضافه کردیم تا تعریف بهتری از آن به دست بدهیم. تعریف کامل و دقیق این کلمه به این شرح است: «فرض و پذیرش یک ریسک در کسب و کار با امید کسب سود، به ویژه خرید و فروش با امید کسب سود بر اثر نوسانات بازار»- مترجم.

بسیاری از منتقدان اقتصاد آزاد مفهوم «سود» و سودآوری را یک جور پستی می‌دانند و با زبان تحقیر درباره آن حرف می‌زنند. اما حقیقت امر این است که همه ما در پی سود جستن هستیم. ما برخی چیزها را فدا می‌کنیم تا در ازای آن چیزهای دیگری را به دست بیاوریم که در نظرمان ارزشمندترند. به طور مثال، ما برای برخورداری از یک منزل تمیز و مرتب، زمان و تلاشی را صرف نظافت منزل می‌کنیم. بنابراین، برای منزل تمیز ارزش بیشتری قائل هستیم تا برای وقت و تلاشی که صرف نظافت کرده‌ایم؛ تفاوت بین منزل کثیف و منزل تمیز «سود» ما محسوب می‌شود. در این جا سود حاصله ممکن است سود مالی نباشد، اما این سود از جهاتی درست مانند سود کارآفرینی است که موادی را می‌خرد و با آن‌ها محصولی تولید می‌کند که بیشتر از هزینه مواد اولیه‌اش فروش می‌کند. حتی زمانی که ما در کارهای اجتماعی و طرح‌های بشردوستانه مشارکت می‌کنیم، مثلاً با خدمت در هیئت امنای یک مدرسه، این کارها را به واقع برای اهداف خودمان و به نفع خودمان انجام می‌دهیم، حتی اگر هدفمان این باشد که خواستار تحصیلات مناسب برای تمام بچه‌های محله‌مان باشیم. این هدف و خواسته نیز برای ما یک سود غیرمالی محسوب می‌شود. اما ظاهراً فقط سود «مالی» است که منتقدان متوجهش هستند و آن را دوست ندارند. متأسفانه این نوع نگرش غیرمنطقی و فاقد انسجام عقلی است.

همین نگرش غیرمنطقی و متناقض در مورد انتقاد از «گمانه‌زنی به امید سودآوری» نیز مصداق دارد. در عالم واقع، این «گمانه‌زنی» فقط به بازارهای مالی محدود نمی‌شود. همه ما در زندگی روزمره به نوعی به همین گمانه‌زنی‌ها مشغولیم. کشاورزان بذر را به امید برداشت محصول بازاریابند در زمین می‌کارند. ما برای کسب صلاحیت و مهارت و به امید یافتن شغلی با درآمد خوب است که به مدرسه می‌رویم و سال‌ها به تحصیل می‌پردازیم. تمام این کارها به نوعی اقدامات اقتصادی محسوب می‌شوند که همراه با گمانه‌زنی به امید سودآوری هستند.

در دنیای مالی، این گمانه‌زنی از اهمیت بسزایی برخوردار است. کشتی‌ها هرگز به دریا نمی‌زدند اگر شرکت‌های بیمه در مورد ایمنی سفر کشتی گمانه‌زنی نمی‌کردند و ریسک نمی‌پذیرفتند. بسیاری از تولیدات جدید در دنیای امروز متکی به قراردادهای

بزرگ و درازمدت هستند؛ مثلاً توافق‌نامه‌های مربوط به تأمین مواد و مصالح، یا قراردادهای مربوط به ساخت و نگهداری کارخانه‌ها. عاقلانه نیست که یک یا دو تولیدکننده به صورت فردی بتوانند تمام ریسک چنین پروژه‌های بزرگی را بپذیرند. به همین دلیل است که از دیگران دعوت می‌کنند تا سهام این اقدامات بزرگ اقتصادی را بخرند. این نیز یک نوع گمانه‌زنی به امید سودآوری است. در بازارهای بورس و سهام، گمانه‌زنان به امید کسب سود به خرید و فروش سهام می‌پردازند، اما برای انجام این کار نیاز به تخصص و درک کارشناسانه از ماهیت فعلی و چشم‌انداز آینده شرکت‌هایی دارند که سهام آن‌ها را معامله می‌کنند. این تخصص و این درک کارشناسانه اطلاعات مفیدی را به بازار عرضه می‌کند، و امکان می‌دهد که قیمت‌ها نسبت به قبل با سرعت بیشتری به سطح صحیح و واقعی خود برسند و در نتیجه میزان حساسیت، واکنش، و کارآمدی کل بازار افزایش یابد.

کسب سود با آزمندی و طمع‌ورزی یکی نیست. مردم برای منافع شخصی خودشان به دنبال کسب سود هستند، اما این مطلب با حریص بودن و طمع‌کاری فرق دارد. اصولاً میزانی از نفع شخصی به جهت احتراز از آسیب و ضرر، و تغذیه و مراقبت از جسم و جان، برای بقای هر یک از ما الزامی و حیاتی است.^۱ اما طمع‌ورزی یک مفهوم اخلاقی است که اشاره دارد به نفع‌طلبی افراطی اشخاص به بهای گزند رساندن و خسارت زدن به دیگران؛ در حالی که تولیدکنندگان در یک جامعه آزاد صرفاً با کمک به دیگران می‌توانند منافع شخصی خودشان را تأمین کنند.

کسب و کار و روابط

هر چند که وجود کسب و کار برای جامعه از اهمیتی اساسی برخوردار است، اما همه زندگی را نمی‌شود در کسب و کار خلاصه کرد. در یک جامعه آزاد حتی سخت‌کوش‌ترین کسبه و کارآفرینان نیز خانواده و علایق شخصی خود را دارند؛ علایقی نظیر ورزش یا سرگرمی‌های مختلف، یا عضویت در گروه‌ها و

۱. به قول حکیمان و قدمای خودمان: جلب نفع و دفع ضرر اولین اصل حیات برای همه جانداران در این سیاره محسوب می‌شود- مترجم.

انجمن‌هایی که اعضای آن علاقه‌مندی‌های مشترکی با هم دارند. برای درک این موضوع که اقتصاد بازار و خانواده تا چه اندازه با هم همخوانی داشته و هیچ منافاتی با هم ندارند، فقط کافی است نگاهی به برخی کشورهای سرمایه‌داری نظیر «ایتالیا» ببینیم که در آن روابط خانوادگی از استحکام بسیار زیادی برخوردار است.

کاسب بودن یا پرداختن به کسب و کار نمی‌تواند توجیهی برای سنگدلی و رفتار بی‌عظوفت با دیگران باشد، و قطعاً نمی‌تواند توجیهی برای آسیب‌رسانی به دیگران باشد. در یک جامعه آزاد، اصل «عدم آسیب‌رسانی» به کلی این موضوع را منتفی می‌کند. به واقع، بسیاری از ارزشمندترین و رضایت‌بخش‌ترین روابط، در محیط کار و بین همکاران شکل می‌گیرد. اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد روابط اجتماعی را به روش‌های دیگری نیز ترویج می‌دهد. این اقتصاد برای مردم ثروت و اوقات فراغت به ارمغان می‌آورد که افراد به واسطه آن می‌توانند وقت بیشتری را وقف علایق دیگر، از جمله علایق مذهبی و اجتماعی و اهداف بشردوستانه کنند.

■ بازارها چگونه کار می‌کنند

سیستم مخابرات قیمت‌ها^۱

اکثر بازارها به واسطه ابزار یا رسانه‌ای به نام «پول» کار می‌کنند. بدون پول هم می‌توان مبادله مستقیم (نظیر داد و ستد پایاپای کالا یا عوض بدل کردن کالا) انجام داد، اما پول عمل مبادله را تسهیل می‌کند و برای ما راحتی به ارمغان می‌آورد. فرشنده می‌تواند کالا یا خدمات خود را با پول مبادله کند، و سپس در بازار به دنبال اجناس یا خدماتی بگردد که بهترین ارزش را برای مبادله پول خود با آن‌ها داشته باشند. به عبارتی، نیازی نیست که سلمانی‌های گرسنه برای مبادله خدمات خود در به در به دنبال نانوایی بگردند که احتیاج به اصلاح موی سر دارند.

1. the telecommunications system of prices

قیمت‌ها معمولاً به زبان پول به بیان خود پرداخته و اعلام وجود می‌کنند.^۱ قیمت‌ها معیاری برای ارزش نیستند، زیرا ارزش در ذهن طرفین معامله است و افراد مختلف برای یک خدمت یا کالای واحد ارزش‌های متفاوتی قائل هستند. اما قیمت‌ها درباره تقاضای مردم برای کالاها و نیز درباره کمیابی آن کالاها مطلبی را آشکار ساخته و اظهار می‌کنند. به واقع، قیمت‌ها بازتاب‌دهندهٔ نرخی هستند که با آن مردم تمایل و آمادگی دارند که یک چیز را با چیز دیگری مبادله کنند.

قیمت‌ها در حکم علائم راهنما یا شاخص و نشانگر «کمیابی» هستند، و از این حیث به دشواری بتوان حریف قیمت‌ها شد یا جایگزینی برای آن‌ها یافت.^۲ قیمت‌ها درست مانند علائم راهنما یا سیستم پیام‌رسانی به ما نشان می‌دهند (یا به واقع به ما پیام می‌دهند) که تقاضا در کدام ناحیه از بازار و اقتصاد جامعه زیاد یا کم است. ما به واسطه بالا یا پایین رفتن قیمت‌ها این پیام را دریافت می‌کنیم. ولی مفیدیت قیمت‌ها فقط در این موضوع خلاصه نمی‌شود. وقتی قیمت‌ها بالا می‌روند (و به این ترتیب محل دقیق و شدت تقاضا را به ما نشان می‌دهند)، تولیدکنندگان با مشاهده این قیمت‌های بالا و به منظور کسب سود بالقوه، وارد بازار می‌شوند و منابعی نظیر نیروی کار و سرمایه را در آن نقطه متمرکز کرده و در جهت پاسخگویی به تقاضای مزبور و رفع آن اقدام می‌کنند. قیمت‌های پایین نیز به شیوه مشابهی به ما پیام می‌دهند که از شدت تقاضا در ناحیه خاصی کاسته

۱. برای درک بهتر این مطلب ما باید حقیقتاً «قیمت» را مانند یک موجود فرض کنیم؛ موجودی که می‌خواهد حرف بزند و درباره خودش چیزی بگوید. اما چون این موجود زبان ندارد، ناچار است حرف خودش را با زبان پول بزند، و با زبان پول به دنیا بگوید که من چه هستم و اندازه‌ام چه قدر است - مترجم.

۲. فیلسوف و اقتصاددان معروف اتریشی، فردریک هایک در کتاب «افراد و نظم اقتصادی» اشارات فوق را به دقت و شایستگی توضیح داده است. مشخصات انگلیسی کتاب مزبور به شرح ذیل است:

F.A. Hayek, 'Individuals and Economic Order', University of Chicago Press, Chicago, II., 1949.

برای مطالعه خلاصه‌ای از این کتاب می‌توانید به کتاب زیر نوشته ایمون باتلر مراجعه کنید:

Eamonn Buter, 'Friedrich Hayek: The Ideas and Influence of the Libertarian Economist', Harriman House, Petersfield, 2012.

شده است و در واقع به ما می‌گویند که منابع را باید به ناحیه‌ای دیگر و در جهت بکارگیری در مصارف بهتر سوق داد.

در این معنا، قیمت‌ها نقشی حیاتی در یک اقتصاد آزاد ایفا می‌کنند، و به ما کمک می‌کنند تا منابع را به جایی که نیاز به آن‌ها در بیشترین حد قرار دارد انتقال داده و از جایی که با مازاد منابع مواجه است دور کنیم. همچنین، قیمت‌ها در به حداقل رساندن ضایعات به ما کمک می‌کنند، زیرا تولیدکنندگان و ارائه‌دهندگان برای کسب بیشترین سود چاره‌ای ندارند جز آن که مقرون به صرفه‌ترین مواد و مصالح را پیدا کنند. این موضوع در حفظ و نگهداری از منابع به ما کمک کرده و استفاده از منابع را در بهره‌ورترین وجه ممکن تضمین می‌نماید.

این تأثیر مثبت، بازارها را یک به یک درنور دیده، از بازاری به بازار دیگر گسترش می‌یابد و به این ترتیب کل اقتصاد کشور و به واقع کل اقتصاد جهان را در بر می‌گیرد. به طور مثال، فرض کنید مصارف جدیدی برای فلز قلع به تازگی کشف شده باشد. طبعاً تولیدکنندگان تقاضای خود را برای فلز قلع افزایش می‌دهند، و حاضرند در مقایسه با گذشته قیمت بالاتری برای قلع بپردازند. افزایش قیمت قلع شرکت‌های معادن را به استخراج و تولید بیشتر و عمده‌فروشان را به خرید کلی و ارائه بیشتر این فلز ترغیب می‌کند. اما در مقابل، عده‌ای دیگر از مصرف‌کنندگان قلع به جای تسلیم در برابر این افزایش قیمت، به همان میزان به تکاپو می‌افتند تا برای قلع فلز جایگزینی با قیمت مناسب‌تر بیابند. سپس تقاضا برای آن فلز جایگزین بیشتر شده و در نتیجه قیمت آن بالا می‌رود. این موضوع تولیدکنندگان را به تولید بیشتر آن فلز جایگزین تشویق کرده و مصرف‌کنندگان را به تکاپو می‌اندازد تا برای آن فلز جایگزین یک جایگزین دیگر با قیمت مناسب‌تر پیدا کنند.

به این ترتیب، قیمت‌ها دائماً و در سرتاسر نظام اقتصادی در حال مخابره اطلاعات در مورد کمیابی منابع هستند. اقتصاددان برندهٔ جایزه نوبل، «فردریک هایک»^۱ این

1. Friedrich A. Hayek (1899 – 1992)

فرایند ارسال پیام از طریق قیمت‌ها را «سیستم مخابراتی پهناور» بازار^۱ می‌نامید؛ سیستمی که پیوسته مازادها و کمبودهای موجود را آشکار ساخته و به مردم پیام می‌دهد که بهترین جا برای صرف تلاش و منابع و سرمایه کجا است.

بازارها نمی‌توانند کامل و بی‌نقص باشند

اگر شما یکی از کتاب‌های دانشگاهی علم اقتصاد را مطالعه کنید، احتمالاً این تصور برایتان پیش می‌آید که بازارها متکی بر «رقابت کامل» بین تعداد زیادی از تولیدکنندگان مشابه هم هستند که کالاهای مشابهی را به مشتریان مشابه می‌فروشند. چنین چیزی واقعیت ندارد. این فرضیات صرفاً انتزاعات نظری هستند. در عالم واقع، بازارها وجود دارند و فعال هستند فقط به این خاطر که هم آحاد مردم و هم تولیدکنندگان مختلف همگی با هم تفاوت دارند، و بازارها فقط به دلیل این «تفاوت» است که می‌توانند به فعالیت خود ادامه دهند.

اگر همه انسان‌ها ارزش‌هایی مشابه هم می‌داشتند، هرگز اقدام به تجارت و مبادله با یکدیگر نمی‌کردند، زیرا در آن صورت، دو طرف هر معامله ارزش یکسانی برای کالاها قائل می‌شدند و دیگر لزومی به مبادله کالاها نمی‌بود و اصولاً مبادله کالا بین انسان‌ها یک امر بیهوده و بی‌معنایی می‌شد. فعل مبادله فقط به این دلیل رخ می‌دهد که ما در ارزشی که برای چیزها قائل هستیم با هم اختلاف نظر داریم. و بار دیگر باید یادآور شد که اگر تولیدکنندگان همگی محصولاتی عیناً مشابه را با قیمت‌های عیناً مشابه ارائه می‌کردند، دیگر تنوع کالایی وجود نمی‌داشت که مشتری بخواهد از میان آن‌ها چیزی را انتخاب کند. در ضمن، هیچ تولیدکننده‌ای هرگز نمی‌توانست در رقابت از دیگران پیشی بگیرد و سودهای کلان کسب کند.

اما همین سودهای کلان هستند که کارآفرینان را برمی‌انگیزانند تا در رقابت از دیگران پیشی بگیرند. کارآفرینان با ارزان‌تر تولید کردن کالاها (مثلاً از طریق ساده‌سازی چرخه تولید) می‌توانند در این رقابت برنده شوند. اما فقط با تولید

1. 'vast telecommunication system' of the market

ارزان تر نمی‌شود رقبا را کنار زد و سود برد. کارآفرینان ناچارند همراه با کاستن از قیمت‌ها، کیفیت کالای خود را بالا ببرند. آن‌ها دست به ابتکار و نوآوری می‌زنند و به این وسیله بین محصولات خود و محصولات رقبای خود «تمایز» ایجاد می‌کنند. آن‌ها به مصرف‌کنندگان خود محصول جدیدی ارائه می‌کنند که از محصولاتی که قبلاً استفاده می‌کردند بهتر و باکیفیت‌تر باشد، و در ضمن سعی می‌کنند در تبلیغات خود تفاوت‌ها و تغییرات اعمال شده در محصول جدید را برجسته کنند تا شاید مصرف‌کنندگان کالای آن‌ها را به محصولات رقبای آن‌ها ترجیح بدهند.

این فعل و انفعالات باعث می‌شود که بازارهای آزاد به شکل حیرت‌انگیزی پویا و پر تحرک شوند؛ تحرکی که با نمودارهای ایستا، یخ‌زده، و ثابت عرضه و تقاضا در کتاب‌های درسی علم اقتصاد کاملاً فرق دارد^۱. تولیدکنندگان در بازارهای آزاد برای تولید و عرضه محصولات جذاب و مشتری‌پسند دائماً در حال نوآوری هستند، و مشتریان نیز دائماً در جست‌وجوی محصولات بهتر و پیشرفته‌تر هستند.

امکان‌ناپذیری برنامه‌ریزی مرکزی

دولت‌هایی که سعی در هدایت اقتصاد و تولید کالاهای مورد نیاز مردم دارند حریف پویایی سیستم بازار نیستند.

۱. باید توجه داشت که نویسنده این کتاب خودش اقتصاددان است اما او نیز مانند فیلسوفان و اقتصاددانان برجسته و بزرگی نظیر «لودیگ فن میزس» یا «فردریک هایک» به شدت به کتاب‌های درسی رشته اقتصاد و استادان عددگرایی که دانشجویان خود را با تعدادی فرمول و نمودار سرگرم می‌کنند انتقاد دارد. یکی از مشخصه‌های اصلی این استادان عددگرا و آثار و نوشته‌هایشان این است که کسی از حرف‌های آن‌ها سر در نمی‌آورد، و جالب این که مردم عادی و سیاستمداران، اکثراً بی‌سر و ته بودن حرف‌های غلط انداز و فرمول‌های عجیب و غریب این اساتید را حمل بر عالمانه بودن و تخصصی بودن آن‌ها می‌کنند. به واقع هر چه گفته‌های آنان عجیب‌تر و نامفهوم‌تر باشد، شانس استخدام آنان به عنوان مشاورین دولتی بیشتر می‌شود. با یک نگاه گذرا به اسامی «مشاورین اقتصادی» دولت‌ها (از آفریقا گرفته تا اروپا و آمریکا) می‌توان به سادگی دریافت که بین علاقه مفرط به بازی با ارقام و فرمول‌های سرگیجه‌آور از یک طرف، و طلب و شیدایی بیش از اندازه به دولت و افزایش مقررات دولتی از طرف دیگر، یک نوع رابطه مستقیم وجود دارد- مترجم.

انحصارات دولتی فشار چندانی روی دوش خود احساس نمی‌کنند که بخواهند دست به نوآوری بزنند. دیوان‌سالاران دولتی نیز نمی‌توانند بفهمند که تک‌تک مردم چه می‌خواهند و برای چه چیزی ارزش قائل می‌شوند. ادارات دولتی ممکن است هر از گاهی اقدام به نظرسنجی عمومی کنند، اما این نظرسنجی‌ها فرسنگ‌ها با واقعیات روزمره اجتماع و با رقابت دائمی بازار فاصله دارند؛ رقابتی که در آن عموم مردم با بی‌شمار انتخاب‌های خود در موقع خرید کالاها و خدمات، لحظه به لحظه انبوهی از اطلاعات را درباره نیازها و تقاضاهای خود به تولیدکنندگان ارسال می‌کنند.

کارآفرینان برای موفق شدن ناچارند که ذائقه مشتریان خود را بفهمند و نیازهای آن‌ها را بشناسند. آن‌ها نمی‌توانند سال‌ها صبر کنند تا به یکباره نظرات مشتریان درباره مجموعه‌ای از کالاها را دریافت کنند؛ یعنی کاری که دولت‌ها در موقع انتخابات سراسری انجام می‌دهند. کارآفرینان مجبورند که بی‌وقفه در مورد خواسته‌های مشتریان و نیز در مورد هزینه و موجودی مواد اولیه هشیار و آگاه باشند. به طور مثال، یک بنگاه معاملات ملکی نیاز دارد بداند که در بازار ملک در محله‌شان چه می‌گذرد؛ مثلاً بداند کدام یک از خریداران بالقوه علاقه‌مند به خرید برخی از خانه‌ها و املاک هستند؛ و این اطلاع و آگاهی نه فقط ماه به ماه، بلکه می‌بایست روز به روز، و حتی ساعت به ساعت باشد. هیچ قدرت مرکزی‌ای قادر نیست حتی به جمع‌آوری این حجم از اطلاعات دائم‌التغییر بپردازد، چه رسد به این که بخواهد در مورد آن‌ها، پیش از آن که مجدداً تغییر کنند، اقدامی بکند.

برخی از افراد تصور می‌کنند که چون اقتصاد آزاد از سوی یک مرکز طراحی و هدایت نمی‌شود الزاماً می‌بایست یک اقتصاد نامعقول و فاقد نظم و ترتیب باشد. اما برخلاف این تصور اشتباه، بازارها بسیار منظم هستند. مردم با پیروی از قواعد مالکیت و مبادله قادرند با هم به تجارت و همکاری پرداخته و کنش‌های دیگران را با اطمینان فراوان پیش‌بینی کنند. در ضمن، بازارها بسیار معقول‌تر از آن هستند که تصور می‌شود.

پرسش: آیا بازارها در حفاظت از محیط زیست بد عمل نکرده و ناکام نمانده‌اند؟

خیر. بازارها در این امر ناکام نبوده‌اند. موضوع این جا است که بازارها زمانی خوب کار می‌کنند که منابع کمیاب باشند و بشود کسانی را که پولی بابت تلاش فعالین بازار پرداخت نمی‌کنند از دایرهٔ منتفعین فعالیت بازار بیرون نگاه داشت. وقتی همه چیز فراوان باشد و راهی برای بیرون نگاه داشتن پرداخت‌ناکندگان^۱ در بین نباشد، بازارها نمی‌توانند خوب کار کنند.

با این حال، مردم رفته‌رفته دارند متوجه می‌شوند که برای کالاهای محیط‌زیستی هم می‌شود بازاری وجود داشته باشد. به طور مثال، اکنون در برخی از کشورها، به جای آن که اجازه دهند تا ماهیان دریا را تا حد انقراض صید کنند، یک حد مشخصی برای صید ماهی قائل می‌شوند و بر آن اساس برای افراد مجوز صادر می‌کنند تا هر کدام بتوانند بخشی از کل میزان قابل صید را برداشت کنند. این مجوزها قابلیت مبادله دارند و به همین دلیل به سرعت بازاری برای مبادله آن‌ها به وجود می‌آید، و در عین حال موجودی ماهی دریا نیز به شکلی پایدار در حد بالایی حفظ می‌گردد. در ضمن، به یمن اقتصاد بازار، همزمان که مردم ثروتمندتر می‌شوند، توان مالی مراقبت بیشتر از محیط زیست پیرامونشان را نیز پیدا می‌کنند. کشور چین از آلودگی شدید حاصل از صنایع و کارخانجات رنج می‌برد، اما مردم چین در حال حاضر برای رشد اقتصادی ارزش بیشتری قائل هستند تا برای هوای پاکیزه. همزمان که چینی‌ها ثروتمندتر می‌شوند، استانداردهای آن‌ها نیز مانند کشورهای صنعتی و ثروتمند پیش از خودشان تغییر می‌یابد و سرانجام توان مالی‌شان به حدی می‌رسد که بتوانند فرایندهای صنعتی پاکیزه‌تری تعبیه کنند و از آلودگی هوا بکاهند.

۱. non-payers یکی از مصداق این اشاره نویسنده به «پرداخت‌ناکندگان» می‌تواند افرادی باشد که از کالاهای عمومی بهره‌مند می‌شوند ولی پولی بابت آن پرداخت نمی‌کنند. به طور مثال وقتی یک پارک بزرگ در محله‌ای ساخته می‌شود، همه افراد آن محله و به واقع همه مردم کشور می‌توانند از آن پارک استفاده کنند، در حالیکه معلوم نیست کدام یک از استفاده‌کنندگان بابت ساخت پارک پول پرداخته‌اند - مترجم

در حقیقت، بازارها از تجربه و دانش میلیون‌ها افرادی بهره می‌برند که دائماً مشغول برنامه‌ریزی برای خودشان و هماهنگ‌سازی برنامه‌های خودشان با برنامه‌های دائماً تغییرکنندهٔ دیگران هستند. میزان برنامه‌ریزی‌ها در یک اقتصاد آزاد به مراتب بیشتر است تا اقتصادی که به صورت مرکزی کنترل می‌شود؛ تفاوت صرفاً در این است که در اقتصاد آزاد، برنامه‌ریزی‌ها به جای آن که در سطح دولتی و به صورت دستوری انجام شوند، در سطح جامعه و بین میلیون‌ها نفر صورت می‌پذیرند.

اقدامات اقتصادی حمایت شده از طرف دولت

امروزه فقط معدودی از دولت‌ها معتقدند که می‌توانند کل فعالیت‌های تولیدی مردمشان را در مالکیت داشته و به شکلی مؤثر مدیریت کنند. اکثر اقتصادهای دنیا در حال حاضر اقتصادهای «ترکیبی» هستند که در آن دولت‌ها صرفاً بر تعدادی از صنایع مالکیت دارند و سعی می‌کنند بازده صنایع و بخش‌های دیگر را از طریق برنامه‌ریزی، مقررات، سهام دولتی، سوبسید، و مالیات هدایت و مدیریت کنند.

قرن بیستم شاهد ظهور پدیده ملی‌سازی صنایع در بسیاری از کشورها بود. در این قرن صناعی که گفته می‌شد از اهمیت استراتژیک برخوردارند یک به یک به مالکیت دولتی درمی‌آمدند. البته دولت‌ها در بسیاری از کشورها همچنان به تصاحب و کنترل برخی صنایع (از جمله مخابرات، حمل و نقل، بانکداری، آب و برق و انرژی، معادن، و غیره) ادامه می‌دهند.

اما اهمیت استراتژیک این صنایع دلیل موجهی برای ملی‌سازی و مالکیت دولتی آن‌ها محسوب نمی‌شود. به طور مثال، بانک‌ها در بسیاری از ثروتمندترین کشورها خصوصی هستند. در حقیقت، تبدیل این بانک‌ها به انحصارات دولتی در مدت زمان کوتاهی به ورشکستگی آن‌ها و تباهی شرکت‌ها و خانواده‌هایی منجر می‌شود که حیات و ادامه کارشان را مدیون فعالیت بانک‌ها هستند. امروزه شرکت‌های تجاری خصوصی که یا به دولت‌ها خدمات ارائه می‌دهند، یا مستقیماً

با مشتریان خود معامله می‌کنند، قسمت عمده نیازهای ملت‌های جهان به خدمات مخابراتی، حمل و نقل، و آب و برق و انرژی را تأمین می‌کنند. بسیاری از کشورها صنایع و شرکت‌های دولتی را خصوصی کرده‌اند، زیرا دریافته‌اند که بخش خصوصی با بهره‌گیری از دانش و تجربه مدیریت خصوصی و سرمایه خصوصی به مراتب از بخش دولتی در ارائه این خدمات مهم و استراتژیک بهتر عمل می‌کند.

البته دولت‌ها یاد گرفته‌اند که بدون تصاحب صنایع نیز می‌توانند آن‌ها را کنترل کنند. آن‌ها ممکن است صرفاً سهمی از یک شرکت یا صنعت مهم (و به ظاهر در مالکیت بخش خصوصی) را مالک شوند و سپس از حق خود به عنوان سهامدار استفاده کرده و به این ترتیب هم فعالیت شرکت را کنترل کنند و هم در تعیین اعضای هیئت مدیره آن نظارت داشته باشند. گاهی اوقات دولت‌ها «سهام طلایی» شرکت‌ها را برای خودشان محفوظ نگه می‌دارند تا به این وسیله بتوانند در موضوعات کلیدی حرف آخر را خودشان بزنند.

جامعه آزاد این گونه مداخلات خرنده را نمی‌پذیرد، زیرا این قبیل مداخلات فرقی با مالکیت دولتی و مصادره ندارد و به دولت‌ها اجازه می‌دهد بدون آن که مجبور به پرداخت پول برای خرید صنایع باشند، درباره تمام امور آن‌ها تصمیم بگیرند. مالکین اصلی این صنایع بزرگ و قدیمی، از جمله مردم معمولی که ممکن است همه پس‌انداز و حتی ذخیره بازنشستگی خود را در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده باشند، عملاً اموالشان به سرقت می‌رود. در ضمن، این قبیل مداخلات خرنده دولتی، بستر و فرصت مناسبی برای انواع فساد فراهم می‌آورد: رفقاً و نورچشمی‌های سیاستمداران به پست‌های نان و آب دار در هیئت مدیره‌های این صنایع منصوب می‌شوند؛ کارخانه‌های مهم در مناطق مورد عنایت سیاستمداران قرار می‌گیرند؛ و بازده و سود این صنایع در جهت انتفاع حامیان دولت به مصرف می‌رسند.

یکی دیگر از راه‌های کنترل مؤثر صنایع و شرکت‌های خصوصی، وضع انواع مقررات است. دولت‌ها می‌توانند با وضع مقررات فعالیت صنایع و شرکت‌ها را

محدود نمایند، یا به آن‌ها دیکته کنند که نحوه فعالیتشان چگونه باشد، چه چیزی تولید کنند، تا چه میزان از مشتری طلب کنند، در کجا سرمایه‌گذاری و ایجاد شغل کنند، چه قدر به کارکنان حقوق بدهند، و خیلی چیزهای دیگر. این نوع از کنترل دولتی بر منابع خصوصی (که امروزه در همه جای دنیا رواج یافته و حتی در کشورهایی که خودشان را آزاد می‌نامند، یک امر عادی محسوب می‌شود) کاملاً مغایرت دارد با «اصل مالکیت خصوصی» که از بنیان‌های اساسی یک جامعه اصالتاً آزاد است.

■ تجارت بین‌المللی

تجارت در مقابل «حمایت‌گرایی»^۱

برکات و مزایایی که به واسطه تجارت آزاد بین افراد در داخل یک کشور پدیدار می‌شوند، به هنگام تجارت و مبادله آزاد بین مردم در فراسوی مرزهای بین‌المللی نیز ایجاد می‌گردند. تجارت به ملت‌ها امکان می‌دهد تا در کارهایی که به خوبی از پس آن‌ها برمی‌آیند به درجه تخصص برسند و مازاد تولیدشان را به کشورهایی بفرستند که در انجام کارهای دیگری تخصص دارند. به طور مثال، قسمت عمده نیاز بازارهای دنیا به گل‌های طبیعی (به ویژه انواع گل رز) در کشور «کنیا»^۲ تولید می‌شود؛ کشوری که خاک و اقلیم مناسبی برای تولید گل دارد، در حالی که کشورهای فرانسه، شیلی، و استرالیا به خاطر زمین، شرایط اقلیمی، و دانش و تخصصی که طی سال‌ها به دست آورده‌اند به تولیدکنندگان عمده انگور و آب انگور معروف شده‌اند. شبه قاره هند، با بهره‌گیری از نیروی کار ارزان اما تحصیلکرده‌اش به کشور مهمی در حوزه تولید و خدمات «آی‌تی» تبدیل شده است. تجارت بین‌المللی به مردم امکان می‌دهد تا متخصص شوند و به تدریج به ایجاد و توسعه سرمایه‌هایی نظیر ابزار و تجهیزات بپردازند و با بکارگیری آن ابزار و تجهیزات، تولیدات خود را مقرون به صرفه‌تر کنند.

1. protectionism

2. Kenya

در ضمن، از آن جا که ارزش‌های ملت‌های متفاوت در کشورهای مختلف احتمالاً به شکلی عمیق‌تر با ارزش‌های مردمان یک کشور تفاوت دارند، فرصت‌های بالقوه برای نفع متقابل از طریق تجارت به مراتب بیشتر هستند. به طور مثال، در قرون وسطا مسافران اروپایی برای خرید محصولات نظیر چای، که در چین و هند به سهولت می‌روید و به وفور یافت می‌شد، و یا برای انواع ادویه که در خاورمیانه محصولی ارزان و معمولی محسوب می‌شد، قیمت‌های گزافی می‌پرداختند. در حال حاضر نیز، مردم مسافت‌هایی طولانی را با هواپیما سفر کرده و از قاره‌ای به قاره دیگر پرواز می‌کنند تا به طور مثال، معماری شهر «ونیز» یا فرهنگ کشور «تایلند» را ببینند و شگفت‌زده شوند که تا چه اندازه با کشور خودشان متفاوت است.

در یک جامعه آزاد درها به روی محصولات تمام کشورهای جهان گشوده است. جامعه آزاد مزایای گسترده و پویای حاصل از تجارت را به رسمیت می‌شناسد و تشخیص می‌دهد که تجارت تا چه اندازه به پیشرفت اقتصادی و گسترش بهروزی کمک می‌کند. «حمایت‌گرایی» نقطه مقابل تجارت آزاد است. کشورها با اجرای سیاست‌های حمایت‌گرایانه و با جلوگیری از واردات از سایر کشورها سعی در حمایت از تولیدکنندگان داخلی خود دارند. حمایت‌گرایی خیال تولیدکنندگان داخلی را راحت می‌کند تا در مورد کیفیت کالا و رضایت مشتری هیچ گونه نگرانی نداشته باشند. اما در چنین شرایطی، دسترسی به کالاها و خدمات وارداتی بهتر و ارزان‌تر از مصرف‌کنندگان دریغ داشته می‌شود. مصرف‌کنندگان (که تعدادشان نسبت به تولیدکنندگان به مراتب بیشتر است و به واقع کل مردم کشور محسوب می‌شوند) ناچارند به دلیل حمایت دولت از تعداد اندکی تولیدکننده داخلی، قیمت‌های گزافی بپردازند، از حق انتخاب کمتری برخوردار باشند و به کالاهای بی‌کیفیت داخلی بسنده کنند.

حمایت‌گرایی یعنی اتلاف

وقتی کشوری به تولید محصولی می‌پردازد که مشابه آن در خارج با کیفیتی بهتر و قیمتی ارزان‌تر تولید می‌شود، به واقع آن کشور دارد منابع، از جمله منابع

زیست‌محیطی، را تلف می‌کند. بیش از دو قرن پیش، «آدام اسمیت» به این نکته اشاره کرده بود که با استفاده از گلخانه‌های بزرگ و شیشه‌ای می‌شود انگور را در هوای سرد و بارانی اسکاتلند تولید کرد، اما کشت و پرورش چنین محصولی در اسکاتلند تقریباً ۳۰ برابر گران‌تر از تولید آن در کشوری نظیر فرانسه خواهد بود که از آب و هوای معتدل و آفتاب طبیعی برخوردار است. پس چرا منابع راه و وقت و سرمایه و نیروی کار راه، هدر دهیم و سعی در تولید محصولی در کشورمان کنیم که مردم در کشور دیگری آن را بهتر و ارزان‌تر از ما تولید می‌کنند؟

چندان جای تعجبی ندارد که تولیدکنندگان کارآمد یک کشور خشمگین باشند از این که کشورهای دیگر با توسل به سیاست‌هایی نظیر ممنوعیت واردات، یا تعیین سهمیه‌ها و تعرفه‌های گمرکی، سعی دارند جلوی ورود محصولات خوب و ارزان آنان به بازارهای آن کشورها را بگیرند. در چنین شرایطی، آن‌ها نیز ممکن است به قصد تلافی، خواستار اعمال ممنوعیت‌های مختلف برای ورود محصولات دیگر کشورها به بازارهای داخلی خودشان باشند. این قبیل جنگ‌های تجاری در نهایت به نفع هیچ یک از طرفین نیست. برداشتن موانع تجاری بین کشورها و آزاد گذاشتن مردم در معامله با دیگران به انتخاب خودشان، به مراتب بهتر از این جنگ‌ها و انتقام‌گیری‌های بیهوده است، و نفع آن به همه مردم می‌رسد؛ به ویژه به فقیرترین اقشار آن کشورها.

همین موضوع در مورد «مهاجرت» نیز مصداق دارد. در یک جامعه آزاد دولت در مسیر مهاجرت و جابه‌جایی افراد بین کشورها مانع ایجاد نمی‌کند. مهاجرین با خود انرژی تازه و ایده‌های جدیدی به همراه می‌آورند که در نهایت به نفع ساکنین کشور مقصد تمام می‌شوند. به طور مثال، موج‌های مهاجرت در داخل اروپا و نیز مهاجرت به اروپا و آمریکا خوشبختی و رفاه اقتصادی عظیمی برای اروپا و آمریکا به ارمغان آورده است. البته برداشتن موانع و کنترل‌های مرزی که ده‌ها سال با دقت و شدت اعمال شده‌اند کار چندان ساده‌ای نیست و ممکن است مشکلات موقتی بزرگی ایجاد کند. اما رسیدن به چنین وضعیتی می‌بایست جزو اهداف غایی باورمندان به جامعه آزاد باشد.

تجارت آزاد در عمل

کشورهایی که نظام تجاری باز و آزاد دارند در مقایسه با کشورهایی که نظام تجاری آزاد ندارند سریع‌تر رشد کرده و از رفاه و خوشبختی اقتصادی بیشتری برخوردارند. به طور مثال، شهرهای تجاری کوچکی نظیر «هنگ‌کنگ» یا «سنگاپور» را در نظر بگیرید که برای بهبود وضعیت اقتصادی‌شان منابع طبیعی چندانی ندارند. در دهه ۱۹۶۰، این دو شهر درست مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی و منطقه «کارائیب» (که از منابع طبیعی عظیمی برخوردارند) فقیر بودند. امروزه، به یمن تجارت و آزادی اقتصادی، هنگ‌کنگ و سنگاپور نسبت به چند دهه پیش چندین برابر ثروتمند شده‌اند.

گسترش تجارت، فقر جهانی را در مقیاسی عظیم کاهش داده است. برخی از افراد از این می‌ترسند که آزادسازی واردات، و به ویژه آزادسازی سرمایه‌گذاری خارجی در یک کشور، به بهره‌کشی از مردم بومی آن کشور بیانجامد، و مثلاً مردم بومی مجبور شوند در کارخانه‌ها و کارگاه‌های محلی به تولید کفش و لباس بپردازند. حقیقت این است که هیچ فردی را نمی‌شود به زور وادار به کار در کارخانه کرد، اما اکثر مردم ترجیح می‌دهند که به جای کار طاقت‌فرسا زیر آفتاب سوزان با دستمزدی ناچیز و در شرایطی نامشخص، در ساعاتی مشخص در یک کارخانه کار کنند و به طور منظم حقوق دریافت کنند. در کشورهایی نظیر «ویتنام» که اخیراً درها را به روی سرمایه‌گذاری گشوده است، همین کارگران کارخانه اکنون سرگرم تهیه موتورسیکلت، اتومبیل، تلویزیون، و دیگر تجملاتی هستند که خرید و تملک آن‌ها را قبلاً حتی در خواب و خیال هم نمی‌دیدند.

در ضمن، امروزه ساخت هر محصول پیچیده‌ای (مانند تلفن همراه یا کامپیوتر شخصی) مستلزم استفاده از منابع، دانش فنی، و مهارت‌هایی است که همگی در یک منطقه یا کشور خاص یافت نمی‌شوند و می‌بایست از کشورهای مختلفی در سرتاسر جهان گردآوری شوند. ممکن است طراحان یک محصول پیشرفته و پیچیده در کالیفرنیا، آمریکا زندگی کنند، اما مدیریت ساخت آن در کارخانه‌ای در

هنگ کنگ یا توسط افرادی در چین صورت پذیرد. فلزات و دیگر مواد اولیه آن محصول ممکن است از معادنی در آسیا، استرالیا، یا آمریکای جنوبی استخراج شده باشند. حمل و نقل محصولات را شاید خطوط کشتیرانی یک شرکت یونانی یا هلندی بر عهده داشته باشند. و البته، مصرف‌کنندگان این محصولات نه مردمان یک کشور بخصوص، بلکه مردم تمام دنیا هستند.

وقتی مردم یک کشور به تجارت و معامله با ملت‌های دیگر می‌پردازند، رفته‌رفته بیشتر با آن‌ها آشنا شده و بهتر می‌توانند آن‌ها را درک کنند؛ یا حداقل برای آن‌ها احترام قائل شوند. برای کسبه و بازرگانان به صرفه نیست که بخواهند خودشان را از نژادها یا ملت‌هایی که با آن‌ها تجارت می‌کنند برتر فرض کنند. کسبه و بازرگانان ناچارند که با دیگران به شیوه‌ای دوستانه و مسالمت‌آمیز رفتار کنند و به آن‌ها به چشم همکار، یا مشتری، یا تأمین‌کننده اجناس بنگرند زیرا این شیوه رفتار و این نگرش به نفع خودشان است. تجارت بین‌المللی به ایجاد صلح و تفاهم می‌انجامد که خود به تنهایی مزایایی بس گسترده دارند. چندان تعجیبی ندارد که بازترین و آزادترین جوامع دنیا آن‌هایی هستند که از بازترین و آزادترین نظام تجاری برخوردارند.

■ مالکیت و عدالت ■

در فصل چهارم کتاب ملاحظه کردیم که واژه «عدالت» معنای بسیار مشخصی دارد؛ معنایی که ناظر به نحوه رفتار مردم نسبت به یکدیگر است، و کاری به نحوه توزیع پاداش اعمال مردم ندارد. اما قواعد حاکم بر نحوه رفتار افراد با یکدیگر پیچیده هستند. ابقا و اجرای قواعد رفتاری مستلزم وجود برخی ارزش‌ها و نهادهای مشخص است؛ نهادهایی نظیر حق مالکیت، حاکمیت قانون، و احترام به حقوق دیگران.

■ مالکیت خصوصی

معنای مالکیت

این که افراد بتوانند بر چیزی مالکیت داشته باشند اهمیت بنیادین در اداره و فعالیت یک جامعه آزاد دارد. مالکیت اموال به این معنا است که شما بتوانید چیزی را در تصرف و تحت کنترل خود داشته باشید، و مهم‌تر آن که حق داشته باشید دیگران را از دایره برخورداری از آن چیز بیرون نگه دارید. شما می‌توانید از مال یا ملک تحت کنترل خود لذت برده و بهره‌مند شوید، آن را اجاره دهید، بفروشید، به دیگران ببخشید، یا حتی نابودش کنید، اما دیگران نمی‌توانند بدون اجازه شما از

آن مال استفاده کرده یا آن را از شما بگیرند. اموال شما را مشروعاً نمی‌توان از شما رفع کرد.

توانایی مالکیت اموال فقط به افراد منحصر نمی‌شود، بلکه گروه‌ها نیز می‌توانند بر چیزها مالکیت داشته باشند؛ از جمله زوج‌هایی که با هم ازدواج کرده‌اند، مشارکت‌های کسب و کاری، کمپانی‌ها، دولت‌ها، و سازمان‌ها و مجموعه‌های عمومی.

مال همیشه یک چیز مادی و غیرمنقول نظیر یک قطعه زمین یا ساختمان نیست. مال می‌تواند منقول باشد؛ مثلاً حیوانی در مزرعه، یک کامیون، یا یک لباس. مال می‌تواند یک چیز غیرمادی نیز باشد. مال ممکن است مالکیت فکری باشد، نظیر یک علامت تجاری، یا کپی‌رایت کتابی که نوشته‌اید یا آهنگی که ضبط کرده‌اید، یا حق ثبت اختراعی که طراحی و اختراع کرده‌اید. مال می‌تواند شامل پس‌انداز شما، سهام یک شرکت، یا بدهی یک نفر به شما باشد. مال همچنین ممکن است اجاره‌نامه جهت تصرف ملک شخص دیگری برای مدتی معین و یا حق یک ایستگاه رادیویی برای استفاده از یک فرکانس مشخص باشد. بنابراین، مال الزاماً یک چیز مادی و ثابت نیست.

در ضمن، مال را می‌توان ایجاد یا خلق کرد. یک کامیون یا یک لباس با ترکیب یا مونتاژ بخش‌ها و اجزای مختلف به یک فقره مال جدید تبدیل می‌شود. یک حیوان اهلی در مزرعه پرورش یافته و تغذیه می‌شود تا بزرگ شود و به مرحله بهره‌برداری برسد. مردم کتاب‌های جدید می‌نویسند و بانک‌ها یا مؤسسات مالی به طراحی و توسعه حساب پس‌اندازهای نوینی می‌پردازند. فن‌آوری دیجیتال امکان ایجاد تعداد بسیار زیادی از کانال‌های ارتباطی برای تلفن‌های موبایل را به وجود آورده که شکل کاملاً جدیدی از مالکیت محسوب می‌شود.

نکته حائز اهمیت این است که مالکیت شما همچنین شامل حقوق شما بر جسم خودتان و حق بهره‌مندی از ثمره نیروی کارتان می‌شود. در یک جامعه آزاد کسی نمی‌تواند شما را بدون دلیل موجه دستگیر و زندانی کند، یا به حکم قانون شما را وادار

کند تا برای شخص دیگری کار کنید. در ضمن، دیگران اجازه ندارند چیزی را که شما به واسطهٔ مهارت، استعداد، دانش، و تلاش خودتان ایجاد کرده‌اید از شما بدزدند.

مالکیت و پیشرفت

نهاد مالکیت خصوصی قدمتی به درازای تاریخ بشر دارد؛ هر چند که انسان‌ها همیشه به این نهاد احترام نگذاشته‌اند. به طول مثال، در شهر «اسپارت» در دوران باستان، ایدهٔ مالکیت شخصی مورد تمسخر قرار می‌گرفت. در دوران معاصر نیز، کشورهای بنی نظیر چین و روسیه، مالکیت خصوصی را ملغی کرده و «مالکیت جمعی» مزارع و کارخانجات را تجربه کرده‌اند. اما صرفاً با پذیرش تدریجی نهاد مالکیت خصوصی و محافظت از این نهاد بود که تجارت مدرن پدیدار گردید و با خود افزایش عظیم ثروت در بین کشورهای تجاری را به همراه آورد.

به سادگی می‌توان درک کرد که چرا پذیرش مالکیت خصوصی و حرمت نهادن به آن موجب پیشرفت جوامع بوده است. بوم‌شناس آمریکایی، «گرت هاردین»^۱، در مقاله معروف خود به نام «تراژدی مشاعات»^۲ به این موضوع اشاره می‌کند که وقتی افراد منبعی را در مالکیت شخصی خود داشته باشند برای حفظ و پرورش آن به مراتب انگیزه و اشتیاق بیشتری دارند تا وقتی که مالک آن منبع نباشند. زمینی که در مالکیت خصوصی باشد بهتر و با دلسوزی بیشتری کشت و زرع می‌شود تا مزرعه‌ای که مالکیت آن اشتراکی باشد. راه‌پله‌ها و پاگردهای مشاع در آپارتمان‌ها اغلب کثیف و رنگ و رو رفته هستند، در حالی که آپارتمان‌های شخصی تمیز و مرتب نگهداری می‌شوند. مردم دلیلی نمی‌بینند که بخواهند برای نگهداری از چیزی که به آن‌ها تعلق ندارد وقت و تلاش صرف کنند، زیرا می‌دانند که دیگران بدون آن که در نگهداری از مشاعات مشارکتی کرده باشند از ثمره تلاش آن‌ها بهره خواهند برد.

1. Garrett Hardin

2. 'The tragedy of the commons', Science, 162(3859), 1968, pp. 1243-8.

محافظت از نهاد مالکیت خصوصی و محترم شمردن این نهاد به مردم امکان می‌دهد تا به ایجاد سرمایه مولد بپردازند. کشاورزان احتمالاً برای کاشت بذر و پرورش محصول و خرید تراکتور تلاش و رغبت بیشتری از خود نشان می‌دهند اگر خرمن حاصل از این تلاش به خودشان تعلق داشته باشد. احتمال ریسک‌پذیری کارآفرینان برای سرمایه‌گذاری در کارخانجات و تجهیزات و شبکه‌های تولیدی به مراتب بیشتر خواهد بود اگر بتوانند بدون دخالت دیگران در مورد سرمایه و اموال شخصی‌شان تصمیم بگیرند و بدانند که دیگران حق تعرض به اموالشان را ندارند. همان طور که پیش‌تر اشاره شد، اگر به نهاد مالکیت خصوصی احترام گذاشته شود و از آن محافظت گردد، مردم به ایجاد سرمایه مولد می‌پردازند و سپس تولید رشد خواهد کرد که نفع آن به کل جامعه می‌رسد. اما اگر اموال شخصی مردم توسط دیگران به سرقت رفته یا نابود گردد، یا اگر دیگران مجاز باشند تولیدات حاصل از مال و سرمایه شخصی افراد را از آن‌ها بگیرند، دیگر در مردم انگیزه‌ای باقی نمی‌ماند تا بخواهند وقت و مهارت و پول و تجربه و تلاش خود را در امر تولید سرمایه‌گذاری کنند، و با از بین رفتن انگیزه و کاهش تولید، کل جامعه متحمل رنج و خسارت خواهد گردید.

حق مالکیت و حق‌های دیگر

حق‌ها و آزادی‌هایی که مردم در یک جامعه آزاد از آن‌ها بهره‌مند هستند به تمامی قائم به نهاد مالکیت بوده و تکیه‌گاهی جز آن ندارند. بدون حق مالکیت خصوصی، نه آزادی وجود خواهد داشت و نه دیگر حق‌ها.

به طور مثال، حق آزادی بیان، حق معاشرت و انجمن با دیگران، و حق شرکت در فرایند سیاسی را در نظر بگیرید. چنان چه حق مالکیت خصوصی وجود نمی‌داشت (مثلاً در وضعیتی که دولت بر تمامی منابع موجود در یک کشور مالکیت و کنترل می‌داشت) نامزدهای انتخاباتی به چه نحوی می‌توانستند ستاد تبلیغاتی تشکیل دهند؟ آن‌ها برای انتقال پیام خود به مردم ناگزیر می‌بودند که سالن یا مکان مناسبی اجاره کنند، پوستر و تراکت تبلیغاتی چاپ کنند و از این طریق نظرات

خود را به گوش مردم برسانند. اما اگر مالکیت تمام سالن‌ها در اختیار دولت می‌بود و اگر دولت بر کل موجودی کاغذ و جوهر چاپ مالکیت و نظارت می‌داشت و تمام شبکه‌های اطلاع‌رسانی نیز توسط دولت اداره می‌شد، در عمل امکان تشکیل هر گونه ستاد تبلیغاتی به کلی از افراد گرفته می‌شد.^۱ (به واقع در چنین وضعیتی اگر نامزد مزبور منتقد دولت و سیاست‌های آن باشد، احتمال امکان‌ناپذیری تبلیغات برای او به مراتب بیشتر می‌شود). از این وضعیت بدتر این که اگر افراد مالکیت شخصی بر چیزی نداشته باشند، دولت به سادگی می‌تواند منتقدان خود را ساکت کند؛ مثلاً آن‌ها را دستگیر کرده یا حتی به قتل برساند، و هیچ چیزی هم جلودار آن نخواهد بود. گر چه این موضوع تکان‌دهنده به نظر می‌رسد، اما این قبیل اتفاقات در همه جای دنیا شایع هستند.

بدون حق مالکیت، عدالتی نیز وجود نخواهد داشت. چنان چه شما مالکیتی بر جسم، نیروی کار، و اموال خود نداشته باشید به سادگی می‌توان آن‌ها را از شما گرفت و خسارتی هم در ازای آن‌ها نپرداخت. اگر مالکیتی بر جان و جسم خود نداشته باشید، می‌توان شما را به شیوه‌های خودسرانه دستگیر و زندانی کرد و حتی به قتل رساند. اگر مالکیتی بر نیروی کار خود نداشته باشید، می‌توان شما را به بردگی گرفت، و اگر مالکیتی بر اموال خود نداشته باشید، می‌توان اموال و دارایی‌های شما را دزدید و غارت کرد. وقتی مالکیتی در بین نباشد، هیچ چیزی شما را از بی‌عدالتی محافظت نخواهد کرد.

مزایای اخلاقی مالکیت

مالکیت و حراست از حقوق مالکیت یک سپر محافظ یا حاشیه امنیت حیاتی برای افراد فراهم می‌آورد تا در برابر قدرت دولت و زور و اجبار دیگران مصون باشند. تملک مال به افراد توان و امکان می‌دهد تا از خودشان محافظت کنند، به دلخواه خودشان دست به انتخاب بزنند، برنامه‌های زندگی‌شان را به اراده و تصمیم

۱. «فردریک هابک» در کتاب «راهی به سوی بندگی»، چاپ انتشارات راتلج، لندن، ۱۹۴۴، به این موضوع اشاره کرده است

خودشان طراحی کنند، پی‌گیر آرزوهای خودشان باشند و نظرات شخصی خودشان را ابراز کنند بدون آن که در معرض خواست و اراده خودسرانه دیگران (اعم از دولت یا دیگر اشخاص) قرار بگیرند.

نهاد مالکیت و قواعد تجارت و مبادله که در بطن این نهاد شکل گرفته و رشد می‌کند، همچنین به افراد امکان می‌دهد تا به منظور کسب منافع متقابل، به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز با یکدیگر همکاری کنند. مالکیت به مردم توان و امکان می‌دهد تا مطابق با قواعد مورد توافق طرفین، و بدون مناقشه یا توسل به زور و خشونت، در کنار یکدیگر زندگی کنند و هم در منابع طبیعی و هم در دسترنج نیروی کار خود با یکدیگر سهیم شوند.

مالکیت نه تنها به ترویج همکاری مسالمت‌آمیز می‌انجامد، بلکه همکاری را به یک الزام تبدیل می‌کند؛ الزامی که به واسطه آن افراد وضعیت و شرایط خود را بهبود می‌بخشند. هیچ کس نمی‌تواند آن چه را که می‌خواهد به زور از دیگران بگیرد. انتقال مال (فروش، اجاره، تسهیم، یا بخشش آن) فقط با رضایت صاحب مال امکان‌پذیر خواهد بود. جوامع نسبتاً آزادتر برای محافظت از این حق مهم سازوکارهای محکم و نیرومندی دارند، از جمله قواعد مربوط به پرداخت قرض و محترم شمردن قرارداد. مردم آزاد این قبیل قواعد حاکم بر انتقال منابع و اموال را اخلاقی‌تر می‌دانند تا گرفتن مال از طریق زور یا سرقت مال از راه تقلب.

مالکیت و نفع آن برای جامعه

بهره‌مندی از مزایای نهاد مالکیت صرفاً به مالکین محدود نمی‌شود. مالکیت به ایجاد سرمایه و ترویج سرمایه‌گذاری و تجارت می‌انجامد و از این طریق کل جامعه از مزایای آن بهره‌مند می‌شود. به طور مثال، شهرنشینی که زمین کشاورزی ندارند غذای خود را مدیون کشاورزانی هستند که حق مالکیت بر مزرعه و محصول نهایی آن به آنان انگیزه می‌دهد تا به کشت و کار بپردازند و تولیدات

کشاورزی خود را داوطلبانه با مشتریان شهرنشین مبادله کنند. نتیجه حاصل از این روند به کلی تفاوت دارد با نتیجه حاصل در کشورهایی که در آن‌ها از حق مالکیت محافظت نمی‌شود؛ مثلاً در کشور «زیمبawe» که دولت مردم را تشویق می‌کرد تا زمین‌های مزرعه‌داران جاافتاده و قدیمی را به تصرف و مالکیت خود درآورند. در پی این تصرفات غیرقانونی و با فرار کشاورزان و زمین‌داران قدیمی (که عمدتاً سفیدپوست بودند) نه تنها وضعیت اقتصادی کشور و سطح رفاه مردم بهبود نیافت، بلکه اوضاع بدتر از سابق شد. نبود قواعد مشخص مالکیت بر زمین به کاهش تولیدات کشاورزی انجامید و شهرنشینان با کمبود شدید مواد غذایی مواجه شدند.

بنابراین، در یک جامعه آزاد محافظت از حقوق مالکیت یکی از وظایف مهم دولت محسوب می‌گردد. پاسداری از حق مالکیت به افراد امکان می‌دهد تا در برابر زورگویی قلدرها و نفوذ صاحب‌منصبان ثروتمند از خود و اموال خود محافظت کنند. نهاد مالکیت خصوصی باعث می‌شود که تک‌تک افراد سهم و نصیبی در جامعه داشته باشند و از همکاری مسالمت‌آمیز با دیگران بهره ببرند. منافع حقوق مالکیت نصیب همه مردم می‌شود زیرا این حقوق، مالکیت بر منابع، مدیریت منابع، و استفاده بهینه از منابع را تشویق می‌کنند و اجازه می‌دهند تا سرمایه مؤلّد ایجاد و حفظ گردد. در یک جامعه آزاد، مالکیت بر اموال یک امتیاز ویژه و متعلق به عده‌ای خاص نیست. مالکیت حقی متعلق به همه افراد است و همه افراد از مزایای آن بهره‌مند می‌شوند.

■ قواعد عدالت

یافتن عدالت

عدالت معطوف به قواعدی است که بر طبق آن پاداش‌ها و تنبیهات تعیین و توزیع می‌شوند. افراد به واسطهٔ کردارهای خود مستحق پاداش یا تنبیه هستند و

مبنای اصلی عدالت، احساسات مشترک انسانی ما نسبت به همین استحقاق است. به طور مثال، اگر فردی به عمد به دیگری آسیب برساند، اکثر انسان‌ها موافقت دارند که فرد آسیب‌رساننده می‌بایست به قربانی خسارت بپردازد و به خاطر جرمش مجازات شود.

قواعد عدالت آن گونه نیستند که ما بخواهیم آن‌ها را به دلخواه خودمان بنا کنیم. این قواعد بخشی جدایی‌ناپذیر از سرشت و طبیعت انسانی ما هستند. برخی بر این باورند که عدالت یک «قانون طبیعی» است و این قانون طبیعی را خالق هستی در وجود ما به ودیعت نهاده و از طریق مذهب است که این قانون بر ما آشکار می‌گردد. برخی دیگر، از جمله اقتصاددان و فیلسوف اتریشی، «فردریک هایک»، دیدگاهی «فرگشتی»^۱ در این مورد دارد و استدلال می‌کند که قواعد عدالت در روند طبیعی فرگشت انسان به تدریج و همراه خود انسان رشد کرده و شکل گرفته‌اند، زیرا این قواعد به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم به عنوان موجوداتی اجتماعی، به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز با یکدیگر زندگی کنیم. مبنای شکل‌گیری قواعد عدالت هر چه که باشد، به نظر می‌رسد که ما انسان‌ها احساساتی طبیعی نسبت به عدالت داریم؛ احساساتی که به ترویج همکاری و زندگی در یک جامعه پویای انسانی کمک می‌کنند. اگر ما چنین احساساتی نمی‌داشتیم و بی‌عدالتی را حس نمی‌کردیم؛ مثلاً اگر نسبت به دزدیده شدن اموال یا به قتل رسیدن افراد واکنش نشان نمی‌دادیم، بقای چندان در این جهان نمی‌داشتیم و منقرض می‌شدیم.

بنابراین، مسئولین قوای مقننه و قضاییه در یک جامعه آزاد نمی‌توانند چیستی عدالت را به کسی دیکته کنند. حتی بهترین و رؤیایی‌ترین قاعده و قانونی که به ذهن این عده برسد باز هم احتمالاً از قواعدی که بخشی از سرشت و طبیعت

۱. evolutionary: به نظر ما معادل فارسی «فرگشتی» برای این واژه مناسب‌تر از معادل مصطلح «تکاملی» است، زیرا معنای این کلمه در زبان انگلیسی در اصل ناظر به تحول و تغییر است و ربطی به «کامل شدن» ندارد و از این نظر واژه «تکامل» برای این کلمه صحیح نیست - مترجم.

انسانی ما هستند شایسته‌تر نخواهد بود. تنها کاری که از دست قانون‌گذاران برمی‌آید این است که امیدوار باشند تا شاید به «کشف» قواعد عدالت نائل شوند.^۱

این شیوه از «کشف» قانون را می‌شود در نحوه کارکرد قوانین عام و قدیمی انگلستان (معروف به «کامن لا»^۲) یا نظام‌های قانونی محلی مشاهده کرد. در این قبیل نظام‌های قانونی، اختلافات بین افراد (مثلاً اختلافات مربوط به تعیین مرز بین زمین‌های دو همسایه) نزد دادگاه محلی طرح می‌شود. دادگاه باید تصمیم بگیرد که با توجه به شرایط و وضعیت خاص مربوط به این دعوی مشخص، چه حکمی می‌تواند عادلانه محسوب شود. ممکن است چندی بعد مشاجره و اختلاف دیگری (باز هم بر سر تعیین مرز بین زمین‌های دو همسایه دیگر، اما با اندکی تفاوت با مورد قبلی) نزد یک دادگاه مطرح شود و دادگاه بار دیگر سعی کند تا یک حکم عادلانه بین طرفین صادر کند. در این موارد، قضات دادگاه به صورت دلخواهی و خودسرانه به تصمیم‌گیری و صدور حکم نمی‌پردازند، بلکه سعی می‌کنند اصول پذیرفته‌شده قدیمی را در وضعیت‌ها و دعاوی جدید امتحان و اعمال کنند. در پی یک چنین فرایند طولانی و تدریجی از آزمودن‌های مکرر است که رفته‌رفته یک درک عرفی و مشترک نسبت به نحوه رفتار همسایگان در این قبیل اختلافات به وجود خواهد آمد و بر مبنای همین درک مشترک برخی از رفتارهای همسایگان عادلانه و برخی دیگر ناعادلانه محسوب می‌شوند.

۲. فردریک هایک در کتاب «سراب عدالت اجتماعی» با مشخصات زیر به این نکته اشاره کرده است:
F.A. Hayek, *The Mirage of Social Justice*, University of Chicago Press, Chicago, IL, 1978
نکته مزبور همچنین در کتاب «آزادی و قانون» اثر قانون‌دان و فیلسوف فقید ایتالیایی «برونو لیونی» به تفصیل بررسی شده است. «لیونی» در این کتاب به تشریح دقیق ماهیت قانون پرداخته و ضمن انتقاد شدید از تورم بیش از اندازه مصوبات قانونی در کشورهای مختلف، با استدلال‌های روشن تأکید می‌کند که قانون واقعی آن چیزی است که متخصصین و قانون‌دانان دانشمند طی سال‌ها و با زحمت بسیار آن را «کشف» می‌کنند، نه آن چیزی که عده‌ای سیاستمدار برای تأمین منافع خود یا جلب رضایت گروه‌های خاصی از مردم آن را به «تصویب» می‌رسانند. مشخصات انگلیسی چاپ سوم کتاب مزبور به شرح ذیل است:

Bruno Leoni, *Freedom and The Law*, Liberty Fund, Inc., Indianapolis, 1961 - مترجم.

عدالت با قانون، اخلاق، و برابری تفاوت دارد

یکی از ویژگی‌های بنیادین قواعد عدالت در جامعه آزاد این است که این قواعد می‌بایست بدون استثنا در مورد تمام افراد جامعه به یکسان اعمال شوند. با افراد مختلف در شرایط و وضعیت‌های مشابه می‌بایست به شیوه‌ای مشابه رفتار گردد.

عدالت با قانون فرق دارد. بنابراین، قوانین و عدالت را نباید همیشه یکی فرض کرد. به طور مثال، این احتمال هست که قوانین همواره در مورد همه افراد به یکسان اعمال نگردند. مثلاً ممکن است عده‌ای از ثروتمندان و نخبگان صرفاً برای حمایت از دوستان و آزار دشمنان خود اقدام به وضع قوانین خاصی کنند. چنین قوانینی بدون شک «ناعادلانه» محسوب می‌شوند.

همچنین، عدالت و اخلاق را نیز نمی‌توان یکی دانست. به طور مثال، روابط نزدیک بین زن و مرد پیش از ازدواج ممکن است در نظر بسیاری از مردم خیلی «غیراخلاقی» تلقی شود، اما این طرز تلقی باعث نمی‌شود که این روابط «ناعادلانه» باشند. در این گونه روابط، چنان چه رابطه با رضایت طرفین بوده باشد، به هیچ کس آسیبی نرسیده است. بنابراین، مطابق با اصل «عدم آسیب‌رسانی»، عادلانه نیست که برای طرفین این گونه روابط مجازاتی در نظر گرفته شود. بنا به این استدلال، قوانینی که برای طرفین این قبیل روابط مجازات تعیین می‌کنند قوانین «ناعادلانه» محسوب می‌شوند. اگر دست قانون تا آن حد باز گذاشته شود که بتواند شخصی را صرفاً به این دلیل که عده‌ای رفتار او را زشت و ناپسند می‌دانند به مجازات برساند، در نهایت هیچ نوعی از آزادی برای هیچ یک از ما باقی نخواهد ماند.

به همین منوال، برابری نیز با عدالت یکی نیست. این واقعیت که برخی افراد یک جامعه ثروتمند و برخی فقیر هستند به معنای «ناعادلانه» بودن آن جامعه نیست. یک جامعه نابرابر می‌تواند به تمامی مانند یک جامعه برابر «عادلانه» باشد. مادامی که افراد جامعه ثروت و اموال خود را از راه‌های مشروع و بدون زورگویی یا فریب دیگران به دست آورده باشند، هر اندازه هم که نابرابر باشند، مرتکب بی‌عدالتی نشده‌اند و کاملاً عادلانه عمل کرده‌اند.

برخی از منتقدین مالکیت خصوصی اظهار می‌کنند که مالکیت بر اموال ریشه در دزدی دارد و مالکیت فقط از طریق دزدی به وجود خواهد آمد. این قبیل اظهارات عاری از حقیقت است. افرادی که نخستین بار در بیابان دور افتاده‌ای به یک قطعه زمین بی‌استفاده و نامطلوب بر خورده‌اند و بر آن ادعای مالکیت کرده‌اند، با این ادعای خود به هیچ کس آسیبی نرسانده‌اند. اگر به کشت و زرع در آن زمین بپردازند و از محصول آن بهره‌مند شوند، صرفاً پاداش تلاش خود را گرفته‌اند، و اگر بر حسب اتفاق در زیر آن زمین مواد معدنی ارزشمند کشف کنند، صرفاً خوش اقبال بوده‌اند. در این بین، به هیچ کس ظلمی نشده و وضع هیچ کس بدتر از سابق نشده است، و به همین دلیل در روند این مالکیت هیچ گونه «بی‌عدالتی» در حق کسی نشده است. به همین منوال، اگر یک کارآفرین در یک محصول جدید یا در یک روش نوین تولیدی سرمایه‌گذاری کند و به واسطه فروش محصول خود به خریداران مشتاق ثروتمند شود، به هیچ کس آسیبی وارد نشده است؛ بلکه بر عکس، تمام دنیا از نوآوری آن کارآفرین بهره‌مند شده است.

اجرای عدالت

یکی از اهداف اساسی یک جامعه آزاد این است که استفاده از زور را به حداقل برساند. اما به هر حال، عدالت باید به طریقی به اجرا گذاشته شود. اگر شخصی به دیگران آسیب برساند، انتظار طبیعی ما این است که آن شخص به خاطر جرمی که مرتکب شده به مجازات برسد (مثلاً با پرداخت جریمه یا رفتن به زندان) و این به معنای استفاده از زور بر علیه مجرم است. بنابراین، اگر بخواهیم عدالت در جامعه حاکم گردد، استفاده از میزان مشخصی از زور اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. (در این جا ما با یک معمایی بغرنج مواجه هستیم، زیرا از طرفی می‌خواهیم استفاده از زور را به حداقل برسانیم و از طرف دیگر برای اجرای عدالت چاره‌ای جز استفاده از زور نداریم).

جامعه آزاد برای حل این معمایی بغرنج استفاده انحصاری از زور را به مقامات کشوری، یعنی به دولت، واگذار می‌کند. فقط دولت مجاز به استفاده از زور است،

اما این اجازه صرفاً به منظور اجرای عدالت و فقط برای محافظت از شهروندان در مقابل دشمنان داخلی و خارجی به دولت تفویض شده است. در جامعه آزاد، استفاده از زور برای همه افراد ممنوع است.

اما اگر قرار باشد استفاده انحصاری از زور فقط در اختیار دولت باشد، لازم است که این استفاده به شدت محدود گردد، زیرا نهاد دولت از انسان‌های معمولی تشکیل شده است و به هیچ انسانی نمی‌شود اعتماد کرد که از قوه قهریه به شکلی بی‌طرفانه و بدون غرض‌ورزی‌های شخصی استفاده کند. وسوسه استفاده از زور برای مقاصد و منافع شخصی بی‌اندازه شدید است.

به همین دلیل، نظام عدالت در یک جامعه آزاد قواعد سخت‌گیرانه و مشخصی بنیان نهاده است تا مقامات دولتی را در استفاده از قوه قهریه تا حد ممکن محدود و مقید کند. به طور مثال، در یک جامعه آزاد برای محدودسازی اختیارات مقامات دولتی در اموری نظیر بررسی پرونده‌های مردم، دستگیری افراد، نحوهٔ محاکمه متهمین در دادگاه‌ها، و چگونگی تعیین مجازات مجرمین، می‌بایست قواعد محکم و سخت‌گیرانه‌ای وجود داشته باشد. این «قواعد رویه‌ای»^۱ معطوف به طرز عمل مقامات بوده و در واقع معطوف به این هستند که تصمیمات «چگونه» اتخاذ می‌شوند، نه این که در مورد «چه» چیزی تصمیم گرفته می‌شود. برای این که روند قضایی و آیین دادرسی کشور منصفانه و عادلانه محسوب شود، پیروی از قواعد مزبور الزامی است.

تهدیداتی که متوجه عدالت هستند

چارچوب یا سامانی که در بالا اشاره شد می‌بایست از چالاک‌ی و استحکام برخوردار باشد تا استفاده از قوه قهریه‌ای که در اختیار مقامات دولتی قرار گرفته منجر به بروز ظلم و رفتار ناعادلانه با افراد نشود. بی‌اثر کردن و ویرانی این سامان، حتی به دست افرادی که به خیال خودشان دارند در جهت منافع عدالت اقدام می‌کنند،

1. procedural rules

کارچندان دشواری نیست. به طور مثال، گاهی اوقات قضاات دادگستری به جای پیروی از «قواعد رویه‌ای» در نقش یک «کنش‌گر قضایی»^۱ ظاهر می‌شوند و تصور می‌کنند که وظیفه آنان ایجاد یک نتیجه منصفانه است. اما این گونه «کنش‌گری قضایی»^۲ که قضاات را تا حد کنش‌گران سیاسی تنزل می‌دهد، باعث می‌شود که قاضی دیدگاه‌های شخصی خودش را فراتر از عدالت بنشاند. به علاوه، این قبیل کنش‌گرایی‌ها روند قضایی را پیش‌بینی‌ناپذیر می‌کنند، زیرا ممکن است برای یک جرم مشابه، بسته به قضاوت قاضی‌های مختلف، مجازات‌های متفاوتی تعیین گردد. این موضوع همچنین به صاحبان قدرت سیاسی نفوذ بیشتری برای تأثیرگذاری در نتایج پرونده‌های قضایی می‌دهد، زیرا اگر صاحبان قدرت بتوانند به قاضی رشوه بدهند یا او را مرعوب کنند، به سادگی قادرند نوع مجازات‌های متهمین را تغییر دهند. اما اگر قواعد مربوط به رویه‌های قضایی محکم و خلل‌ناپذیر باشند و مسئولین دستگاه عدالت ملزم به پیروی از این قواعد در تمام پرونده‌ها شوند، از شدت این قبیل اعمال نفوذها کاسته خواهد شد. این موضوع برای مردم عادی که به محضر دادگاه فرا خوانده می‌شوند از اهمیتی اساسی برخوردار است و از آن‌ها در برابر اعمال نفوذ قدرتمندان محافظت می‌کند.

رویکرد دیگری که حاکمیت و اجرای عدالت را تضعیف می‌کند، ایده «عدالت اجتماعی» است. برنامه‌ریزی قبلی و عامدانه برای ایجاد یک سیستم به اصطلاح برابرتر توزیع ثروت و درآمد با اصول بنیادین مالکیت و عدالت منافات دارد. برای ایجاد چنین سیستمی لازم است که اموال عده‌ای از آن‌ها گرفته شده و به دیگران داده شود. به عبارت دیگر، سیستم توزیع برابر ثروت و درآمد، مستلزم فروپاشی قواعد مالکیت است؛ قواعدی که به مردم حق می‌دهد اموال خود را نگه دارند یا هر طور که صلاح می‌دانند آن را به فروش رسانده، ببخشند، یا واگذار کنند. وقتی به بهانه تحقق ایده میهمی مانند «عدالت اجتماعی» اختیارات گسترده به مقامات

1. judicial activist

2. judicial activism

سیاسی اعطا شود، هیچ یک از افراد جامعه از دست‌اندازی قدرتمندان به مال و اموالشان در امان نخواهند ماند. در چنین شرایطی، مردم از اقدامات اقتصادی نیز مأیوس می‌شوند: چه لزومی دارد که کسی بخواهد ریسک سرمایه‌گذاری را به جان بخرد یا برای به دست آوردن مال و ثروت تلاش فوق‌العاده کند وقتی می‌داند که مقامات دولتی قادرند اموال او را مصادره کنند؟

البته باید به خاطر داشت که قواعد دقیق مربوط به مالکیت اموال همیشه مشخص و معلوم نیستند. به طور مثال، آیا حق مالکیت من بر یک قطعه زمین شامل حق بهره‌برداری از مواد معدنی در لایه‌های زیرین آن زمین نیز می‌شود؟ آیا این حق مالکیت به من اجازه می‌دهد که پرواز هواپیما بر فراز آن زمین را نیز ممنوع کنم؟ آیا من می‌توانم از ادامه کار یک کارخانه که در همسایگی من قرار دارد و دودکش‌های آن هوای ملک من را آلود می‌کند، جلوگیری کنم؟ تک‌تک این جزئیات می‌بایست به دقت بررسی و مشخص شوند.^۱ در یک جامعه آزاد، جزئیات مزبور دائماً در دادگاه‌ها آزموده و پالوده می‌شوند. این روند دائمی آزمایش و پالایش توسط قضات دانشمند و بی‌طرفی صورت می‌پذیرد که رأی و نظر شخصی را در داورهای خود دخالت نمی‌دهند و سعی دارند تا در هر یک از موارد طرح شده در دادگاه صرفاً و به دقت مشخص سازند که قواعد واقعی عدالت چه هستند.

عدالت طبیعی

در یک جامعه آزاد، نظام قانون‌گذاری و دستگاه اجرای قانون به تمامی ملزم به پیروی از اصول عدالت هستند؛ اصولی که آن چنان ریشه‌ای عمیق در انسانیت ما دارند که با عنوان اصول «عدالت طبیعی»^۲ از آن‌ها یاد می‌کنیم.

۱. نکته مزبور به تفصیل در کتاب «سرمایه‌داری و آزادی» نوشته «میلتون فریدمن» و «رُز فریدمن» (با مشخصات انگلیسی ذیل) مورد اشاره قرار گرفته است:

Milton Friedman and Rose Friedman, *Capitalism and Freedom*, University of Chicago Press, Chicago, II, 1962.

2. natural justice

مطابق با اصول عدالت طبیعی، قانون در وهله نخست می‌بایست «دانسته»^۱، «روشن»^۲، و «معین»^۳ باشد. اگر قانون رمزآلود و مجهول باشد یا مدام تغییر کند، افراد نمی‌توانند بدانند که آیا در حال نقض آن هستند یا خیر، و به همین دلیل نمی‌توانند از خود در برابر تعقیب قانونی محافظت کنند.

همچنین قوانین می‌بایست «پیش‌بینی‌پذیر»^۴ باشند. عنصر پیش‌بینی‌پذیری به افراد امکان می‌دهد تا پیامدهای نقض قانون را از پیش حدس بزنند و بفهمند که قانون در چه مواردی صدق می‌کند و در چه مواردی صدق نمی‌کند. متأسفانه حتی در جوامع نسبتاً آزادتر، در اغلب موارد، قوانین ابتدا برای منظور خاصی پیشنهاد و تصویب می‌شوند (مثلاً برای مبارزه با تروریسم یا جنایات سازمان‌یافته) اما بعد از مدتی در مواردی کاملاً متفاوت از مقصود اولیه قانون‌گذار به کار برده می‌شوند، و در نتیجه، شهروندان ممکن است برای جرائم خیلی جزئی با مجازات‌های شدیدی مواجه شوند.

دومین خصیصه اصول عدالت این است که قوانین نباید «عطف به ما سبق»^۵ شوند. قوانین باید صرفاً ناظر به اتفاقات و کردارهایی باشند که در آینده رخ می‌دهند، زیرا در غیر این صورت، مردم ممکن است با تصویب یک قانون جدید، به خاطر اعمالی که در گذشته مرتکب شده‌اند و عملشان در آن زمان کاملاً هم قانونی بوده، با مجازات مواجه شوند. متأسفانه جوامع به اصطلاح آزاد در مراعات این خصیصه از قانون نیز موفق عمل نکرده‌اند. به طور مثال، در بریتانیا در سال ۲۰۰۸ قانونی به تصویب رسید که مطابق با آن برخی از روش‌های احتراز از پرداخت مالیات غیرقانونی اعلام شد و ۳۰۰۰ نفر به جرم استفاده از این روش‌ها در سال‌های پیش از ۲۰۰۸، ملزم به پرداخت مالیات‌های گزاف شدند، در حالی که در سال‌های پیش از ۲۰۰۸ چنین قانونی وجود نداشته و طبعاً شیوه پرداخت مالیات از سوی این عده در آن سال‌ها نیز به هیچ عنوان غیرقانونی نبوده است.

1. known

2. clear

3. certain

4. predictable

5. retrospective

سومین اصل عدالت این است که قانون نمی‌بایست افراد را به رنج انداخته و از آنان تقاضای انجام عملی «ناشدنی»^۱ داشته باشد، زیرا این امر اجتناب از نقض قانون را برای افراد ناممکن می‌سازد. متأسفانه، حتی جوامع به اصطلاح آزاد نیز در رعایت این اصل مهم عدالت موفق عمل نکرده‌اند. این عدم موفقیت به ویژه در مواردی نمود می‌یابد که قوانین با یکدیگر تناقض دارند. به طور مثال، قوانین مربوط به ایمنی ساختمان‌ها در مقابل آتش‌سوزی، مالکین ساختمان را ملزم به نصب راه‌پله اضطراری می‌کند در حالی که برخی دیگر از قوانین مربوط به ساخت‌وساز، ایجاد هر گونه تغییر در ساختمان را ممنوع کرده‌اند! بنابراین، مالک ساختمان در هر دو حالت قانون‌شکنی کرده است! (یعنی اگر اقدام به نصب راه‌پله اضطراری نکند، قانون را نقض کرده و اگر راه‌پله اضطراری را نصب کند نیز قانون دیگری را نقض کرده است). آزار دهنده‌تر این که برخی از دولت‌های ناعادل و زورگو به عمد از قوانین متناقض و «ناشدنی» مانند حربه‌ای برای آزار و مجازات مخالفان خود استفاده می‌کنند.

یکی دیگر از اصول مهم عدالت طبیعی، «فرض بی‌گناهی»^۲ یا همان «اصل برائت» است. مطابق با این اصل، تا زمانی که جرم یک شخص در دادگاه به اثبات نرسیده باشد نمی‌توان با او چنان فردی گناهکار رفتار کرد، حتی اگر پرونده تشکیل شده علیه او در ظاهر کاملاً متقاعدکننده به نظر برسد. یکی از معانی اساسی این اصل ناظر به اثبات مجرمیت است؛ یعنی این دولت و دادستان است که باید مجرم بودن فرد را با ادله و شواهد محکم به اثبات برساند، نه این که از متهم بخواهند تا بی‌گناهی خود را ثابت کند. با رعایت این اصل دولت‌ها دیگر نمی‌توانند به سادگی و با طرح اتهامات واهی به آزار و مجازات مخالفان خود بپردازند، زیرا برای مجازات اشخاص ابتدا لازم است که اتهامات وارده به آن‌ها به دقت در دادگاه بررسی شود و به اثبات برسد.

1. infeasible

2. presumption of innocence

آخرین اصل عدالت طبیعی ایجاب می‌کند که قضاات و دادگاه‌ها مستقل از مقامات سیاسی باشند. باید بین کسانی که قانون را وضع می‌کنند و آنان که در مورد قوانین داوری می‌کنند «تفکیک قوا»^۱ صورت بگیرد. قضاات نباید عاملین محض و مجری دستورات سیاستمداران باشند و دیدگاه‌های سیاسی قضاات نیز نباید در نحوه بررسی پرونده‌ها موضوعیت و دخالت داشته باشد. در شرایطی که قضاات به حدی به سیاستمداران نزدیک باشند که به سادگی تحت نفوذ آنان قرار گرفته یا از آنان بترسند، طبعاً محاکم و دستگاه دادگستری بیش از آن که در خدمت عدالت واقعی باشند در خدمت منافع سیاستمداران خواهند بود. در جوامع آزادتر، انتخاب و انتصاب قضاات، و گاه انتصاب مادام‌العمر ایشان، اغلب بر عهده هیئتی از کارشناسان مستقل است و این امر از شدت و قدرت نفوذ سیاستمداران بر قضاات می‌کاهد.

■ حاکمیت قانون

مدیریت حاکمیت قانون

جامعه آزاد و نآزاد را هیچ چیزی صریح‌تر و روشن‌تر از «حاکمیت قانون»^۲ از هم متمایز نمی‌کند. حاکمیت قانون به معنای آن است که بر شهروندان یک جامعه اصول روشن و کلی قانون می‌بایست حاکمیت داشته باشد و نه هوی و هوس خودسرانه پادشاهان و سیاستمداران. در جایی که قانون حکومت می‌کند، قانون‌گذاران نمی‌توانند طبق میل خود عمل کنند و قوانینی که وضع می‌کنند باید در مورد همه افراد جامعه، از جمله خودشان، به یکسان اعمال شوند.

هدف حاکمیت قانون آن است که از فرد فرد مردم در مقابل بکارگیری خودسرانه قدرت محافظت کند. وقتی ما انحصار استفاده از زور را به دولت‌ها می‌دهیم می‌بایست اطمینان حاصل کنیم که این زور فقط برای اهدافی مشخص و از پیش تعیین شده، آن هم به شیوه‌ای قابل پیش‌بینی، همراه با مسئولیت‌پذیری و

1. separation of powers

2. rule of law

پاسخگویی، صرفاً برای منافع عام کل جامعه و نه به نفع عده‌ای خاص، به کار گرفته می‌شود.

همچنین، حاکمیت قانون تضمین می‌کند که مقامات کشور در صورت ارتکاب جرم با همان مجازاتی مواجه خواهند شد که در انتظار متخلفین عادی است. متأسفانه، تعداد نگران‌کننده‌ای از کشورها برای مقامات دولتی فعلی و قبلی خود نوعی مصونیت قضایی قائل می‌شوند و به واسطه همین مصونیت تا کنون تعداد نگران‌کننده‌ای از آن مقامات از چنگال عدالت گریخته‌اند. البته حفاظت از مقامات دولتی (یا هر فرد عادی دیگری) در برابر تعقیبات قضایی بی‌اساس و آزاردهنده (که اغلب انگیزه‌های سیاسی دارند) یک امر مقبول و توجیه‌پذیر است. اما حفاظت از مقامات را نمی‌توان بهانه‌ای قرار داد برای اعطای مصونیت قضایی به ایشان تا به این وسیله از اجرای عدالت اصیل و واقعی مصون بمانند.

بنابراین، حاکمیت قانون نه بر پایه تصمیمات متغییر و خودسرانه حاکمان، بلکه بر بنیانی از اصول کلی و پایدار استوار است. حاکمیت قانون، با پیروی از قواعدی مشخص، تحقق عدالت طبیعی را تضمین می‌کند؛ قواعدی نظیر برابری در پیشگاه قانون، «آیین صحیح دادرسی»^۱، قوه قضاییه مستقل، «عدالت کور»^۲، «حق درخواست بررسی قانونی بودن بازداشت متهم»^۳ (که در فارسی به «قرار احضار زندانی» معروف است)، «خطر گرفتار آمدن مضاعف در اتهام و محاکمه»^۴، فرض بی‌گناهی، و قطعیت داشتن و ثبات و عملی بودن قوانین، و این که قانون‌گذاران، بی‌هیچ استثنایی، مانند همه افراد، مشمول قوانینی هستند که خودشان وضع می‌کنند. جامعه‌ای که در آن برخی از مقامات به واسطه جایگاه خود پاسخگویی اعمال و رفتارشان نباشند، نمی‌تواند یک جامعه آزاد محسوب شود.

-
1. due process of law
 2. blind justic
 3. habeas corpus
 4. double jeopardy

محافظت از حاکمیت قانون

کشورهای مختلف برای جلوگیری از فرسایش و نابودی حاکمیت قانون به دست مقامات دولتی، شیوه‌های متفاوتی دارند؛ شیوه‌هایی نظیر «قوانین اساسی مکتوب»^۱، یا رویه قضایی مبتنی بر «قوانین معروف عام»^۲ و سوابق پیشین قضایی، و پایبندی اولیه به اصول عدالت طبیعی.

قوانین اساسی مکتوب حاکمیت قانون را تقویت می‌کنند. البته باید به خاطر داشت که قوانین اساسی را در هنگام تولد یک کشور یا تأسیس یک نظام جدید (که شهروندان با شوق فراوان گرد هم جمع می‌شوند) آسان‌تر می‌توان نوشت و تصویب کرد تا در کشوری که نظام آن قدمت طولانی دارد و نخبگان ذینفع و ثروتمندش از پیش قبضه قدرت را در دست گرفته‌اند و احتمالاً راحت‌تر می‌توانند هر قانونی، از جمله قوانین اساسی، را به نفع خودشان دستکاری کنند.

سابقه قضایی طولانی مدت نیز به تقویت حاکمیت قانون کمک می‌کند؛ سابقه‌ای که طی سال‌های متمادی و در روندی دائمی از ارجاع پرونده‌های مختلف به محاکم ایجاد می‌شود. افراد می‌توانند به احکام و تصمیمات قانون‌گذاران و مقامات کشور اعتراض کنند و عدالت و «قانونی بودن»^۳ این احکام و تصمیمات را در دادگاه‌ها بسنجند و به چالش بکشند. در نتیجه این روند طولانی از ارجاع پرونده‌ها به محاکم، رفته‌رفته مجموعه‌ای از سوابق قضایی به وجود می‌آید و حد و مرز قدرت و اختیار مقامات را مشخص می‌کند.

1. written constitutions

۲. در این جا معادل «قوانین معروف عام» را برای common law به کار برده‌ایم، زیرا «کامن لا» در واقع به معنای قوانین کلی و قدیمی و معروف و مشترکی هستند که مردم یک سرزمین، فارغ از نژاد و طبقه و گویش محلی‌شان، همگی از سال‌ها و سده‌ها پیش با آن قوانین آشنایی دارند و آن‌ها را پذیرفته‌اند. از این جهت، «کامن لا» به قانونی گفته می‌شود که همه مردم به طور مشترک آن را پذیرفته‌اند و به عبارتی، معروف و مقبول عامه مردم است- مترجم.

3. legality

راه سوم تقویت حاکمیت قانون، تشویق جامعه به بحث و بررسی قواعد عدالت و اصول زیربنایی «هماهنگی اجتماعی»^۱ است. اگر آزادی بیان در جامعه‌ای غالب و مرسوم باشد و همه افراد بتوانند آزادانه به بحث و بررسی پیرامون این اصول و قواعد بپردازند، کار مقامات دولتی برای دستکاری و تحریف این مفاهیم به نفع خودشان به مراتب دشوارتر می‌شود.

یکی از ایده‌های مهم و کلیدی حاصل از بحث و بررسی آزادانه مفهوم حاکمیت قانون این است که وقتی مردم برای نخستین بار گرد هم جمع می‌شوند تا در مورد اصول مربوط به حکومت تصمیم بگیرند، هیچ کس نمی‌پذیرد که از سوی دیگران به زور مجبور به انجام کاری شود، مگر در موارد و به روش‌هایی که همه مردم آن را برای منافع درازمدت خود لازم بدانند؛ مثلاً استفاده از زور و اجبار برای مجازات جرمی نظیر دزدی و خشونت. بحث آزادانه پیرامون حاکمیت قانون به مردم کمک می‌کند تا به لحاظ عقلی به این استنباط برسند که جوامع آزاد باید مبتنی بر قواعدی کلی باشند که زور و اجبار را محدود کرده و مانع از این می‌شوند که برخی گروه‌های خاص بتوانند از دیگران بهره‌کشی کنند.

اجرای عدالت

هر نوع شیوه و قاعده کلی که برای محافظت از حاکمیت قانون اتخاذ شده باشد، باز هم تدابیر و موازین مشخصی هستند که وجودشان برای محافظت بیشتر از حاکمیت قانون قطعاً سودمند خواهد بود.

نخست آن که قضات می‌بایست هم به لحاظ شخصی و هم به لحاظ سیاسی مستقل باشند، زیرا در غیر این صورت، کسی برای نظام قضایی احترام قائل نخواهد شد و بی‌عدالتی‌های بزرگی به نام عدالت انجام خواهد گرفت. در بسیاری از کشورها قضات دستمزدی پایین‌تر از حد معمول می‌گیرند، حس مسئولیت و پاسخگویی ندارند، و بر کار آنان چندان نظارتی نمی‌شود، و به همین دلیل،

1. social harmony

پرونده‌ها را نه بر مبنای قانون، بلکه بر اساس میزان رشوه دریافتی قضاوت می‌کنند. دستمزد قضاات باید مناسب و مکفی باشد و کارهای آنان باید به طور منظم و با دقت مورد بررسی و نظارت قرار بگیرد تا این قبیل فسادها و بی‌عدالتی‌ها نه موضوعیت داشته باشند و نه تحمل گردند.

یکی دیگر از موازینی که به تقویت نظام عدالت کمک می‌کند یک نظام اجرایی شایسته در تمشیت امور دادگاه‌ها است. در برخی از کشورها به دلیل وجود دستگاه‌های دیوان‌سالاری عظیم و بی‌انگیزگی مقامات در مدیریت پرونده‌ها، ارجاع پرونده یک اختلاف جزئی به دادگاه شاید ماه‌ها و حتی سال‌ها به طول بیانجامد. نظام قانونی مبتنی بر سوابق قضایی نیازمند دسترسی سریع به پرونده‌ها و داوری‌های پیشین است تا به این ترتیب پرونده‌ها به بهانه فقدان سوابق مشابه به دادگاه ارجاع نگردند و وقت دستگاه قضایی را تلف نکنند.

در ضمن، در بسیاری از کشورها نیروی پلیس به جای آن که راه حلی برای مشکلات باشد، خود بخشی از مشکل محسوب می‌شود. نیروی پلیس از آن جهت که قدرت دستگیری و بازداشت افراد را دارد قادر است (در صورت عدم رعایت حاکمیت قانون) بی‌عدالتی‌های بزرگی بر مردم تحمیل کرده و از طریق اخذ رشوه و انواع فسادها در جهت منافع خودش فعالیت کند. یکی از مظاهر این بی‌عدالتی‌ها صدور جریمه‌های «ناچیز» برای تخلفات بزرگ رانندگی (به امید گرفتن رشوه از متخلف) و یا صدور جریمه‌های سنگین به بهانه‌های واهی برای کسانی است که تخلفی مرتکب نشده‌اند (که نوعی انتقام‌جویی شخصی محسوب می‌شود). هرگاه اصل رشوه‌گیری در جامعه‌ای پذیرفته گردد، این گونه بی‌عدالتی‌ها به فرهنگ غالب در جامعه تبدیل می‌شوند و دیگر به هیچ روش و قاعده‌ای نیز نمی‌توان از بدتر شدن این قبیل فسادها و بی‌عدالتی‌ها جلوگیری کرد. نیروی پلیس را می‌بایست به نحوی شایسته آموزش داد و بر فعالیت آن نظارت مستمر داشت. مطلوب‌ترین حالت این است که یک مجموعه یا اداره

مستقل از پلیس مسئول نظارت بر فعالیت‌های این نیرو باشد و در ضمن، اختیار تحقیق و بررسی و اقدام لازم در مورد شکایات صورت گرفته علیه این نیرو را نیز داشته باشد.

به علاوه، انتصابات در دستگاه دیوان‌سالاری نیز می‌بایست بر اساس شایستگی افراد باشد، نه بر مبنای دوستی‌ها و مساعدت‌های سیاسی. دیوان‌سالاران باید متناسب با اختیاراتی که دارند همواره مسئول و پاسخگو باشند. در دستگاه‌های دولتی، هر نوع تصمیم‌گیری و اقدامی که به جهت کسب منافع شخصی یا سیاسی باشد جرم محسوب شده و باید مجازات شود.

استیلاي عدالت و حاکمیت قانون ایجاب می‌کند که انتخابات به شکلی آزاد و منصفانه برگزار گردد. باید آزادی بیان در جامعه وجود داشته باشد تا به هنگام انتخابات منتقدان دولت بتوانند کاندید شوند و نظرات خود را به گوش مردم برسانند. رأی‌گیری نیز باید به شکلی مخفی صورت پذیرد، و امر نظارت بر انتخابات باید بر عهده کمیته‌ای متشکل از افراد اصالتاً مستقل باشد تا در تعیین حدود حوزه‌های انتخابیه شرط انصاف رعایت شده و از صداقت در برگزاری انتخابات اطمینان حاصل گردد.

عدالت و پیشرفت اقتصادی

حاکمیت قانون نه فقط به لحاظ اجتماعی، بلکه به لحاظ اقتصادی نیز از اهمیت برخوردار است. «بانک جهانی» هر ساله کشورها را از نظر سهولت در انجام کسب و کار رتبه‌بندی می‌کند. بدون تردید، جذب شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی، و آسان‌سازی کسب و کار و تجارت در داخل، از عوامل مهم توسعه اقتصادی و رفاه و بهروزی مردم محسوب می‌گردند. در رتبه‌بندی‌های مربوط به کسب و کار، توجه شاخص‌های بانک جهانی معطوف به شفافیت قوانین مالیاتی و دیگر مقررات، سطح فساد در بین مقامات دولتی، سرعت و سهولت در تأسیس کسب و کار جدید و ثبت ملک و تجارت داخلی و بین مرزی، سادگی مقررات

پرداخت وام و تسهیلات، نحوه مواجهه با شرکت‌ها در مواقع عجز از پرداخت دیون، و موضوعاتی از این قبیل است.

در رتبه‌بندی‌های مزبور، کشور سنگاپور که به لحاظ اقتصادی بسیار آزاد است (و البته به لحاظ اجتماعی از آزادی بسیار کمتری برخوردار است) به مدت هفت سال در صدر جدول جهانی قرار گرفته است و کشورهای نسبتاً آزاد نظیر «هنگ‌کنگ»، «نیوزلند»، دانمارک، بریتانیا، و ایالات متحده آمریکا در رده‌های بعدی جای گرفته‌اند. پس از این کشورها، «کره جنوبی» قرار دارد که مانند سنگاپور، از نظر اقتصادی آزاد، اما به لحاظ اجتماعی سخت‌گیر و محدود محسوب می‌شود. در انتهای این جداول رده‌بندی نیز کشورهایی نظیر «کنگو»، «ونزوئلا»، «زیمباوه»، «عراق»، «کامرون»، «بولیوی»، و «ازبکستان» قرار گرفته‌اند که به لحاظ رعایت عدالت و حاکمیت قانون به شکلی رسوا و آشکار ضعیف هستند.

تهدیداتی که متوجه حاکمیت قانون هستند

در بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای در حال توسعه، نظام‌های متنوعی از عدالت حاکم هستند. در این کشورها، علاوه بر قوانین کشوری و نظام‌های کلی عدالت، اغلب نظام‌های قانونی در سطح محلی، قبیله‌ای، مذهبی، و قوانین شخصی و قراردادی بین اشخاص نیز وجود دارند.

احتمال بروز فساد در نظام‌های قانونی در سطح کشوری بیشتر از بقیه است. نظام‌های قانونی در سطوح محلی، مذهبی، و شخصی معمولاً به شکلی عمیق‌تر ریشه در عدالت طبیعی دارند و به همین دلیل گستره پذیرش این قبیل نظام‌های قانونی در نزد مردم وسیع‌تر است. در مقابل، نظام‌های قانونی در سطح کشوری، غالباً از سوی قدرتهای استعماری یا قدرتهای اشغالگر به کشورها تحمیل شده‌اند. این قبیل نظام‌ها گرچه هرگز مقبولیت چندانی نزد عموم مردم نداشته‌اند، اما قدرت و قیمومت آن‌ها باب طبع افراد فاسدی است که مترصد بهره‌برداری از قوانین به نفع خودشان هستند.

کسانی که در مناصب دولتی و دستگاه‌های قضایی حکومتی هستند اغلب بهره‌برداری و سوء استفاده از قدرت دولتی در نظرشان هیچ اشکالی ندارد. پلیس، نیروهای نظامی، و مقامات دولتی رشوه می‌گیرند. در اکثر کشورها وضعیت سیاستمداران به گونه‌ای است که تقریباً از آنان انتظار می‌رود (یا به عبارتی عملاً از آنان درخواست می‌شود) تا از بودجه عمومی برای نفع‌رسانی به حوزه انتخابیه خودشان و گاه حتی برای انتفاع شخصی استفاده کنند، که به واقع نوعی دزدی از اموال کشور محسوب می‌شود. اما آن چه در زندگی شخصی و بین افراد عادی ناپسند تلقی می‌شود باید در حوزه عمومی نیز ناپسند محسوب گردد.

در مواردی که مسافرت و ارتباطات با سختی و مشکلات مواجه است و موضوعات محلی از اهمیت و فوریت فوق‌العاده برخوردارند، شاید ترکیبی از نظام‌های قانونی کشوری و محلی توجیه‌پذیر باشد. اما هدف نهایی می‌بایست این باشد که نظام‌های عدالت به طور کلی دارای اقتدار و مقبولیت قوانین محلی، وضوح و اصول‌مندی قوانین کشوری، و عینیت حاکمیت قانون باشند.

■ حق‌های انسانی

تعریف حق‌های انسانی

ایده حق‌های انسانی یا «حقوق بشر» از بطن ملاحظات پیش گفته در باب عدالت پدیدار می‌گردد. مطابق با این ایده، مردم به واسطه انسان بودنشان حق‌ها و آزادی‌های بنیادینی دارند؛ حق‌هایی که، مانند قوانین طبیعی، فعالیت روان و طبیعی جامعه را ممکن ساخته و به پیش می‌برند. اما در این جا صحبت فقط از حق‌هایی است که «جهان‌شمول»^۱ بودنشان به طور مشخص تصدیق شده باشد (یعنی حق‌هایی که در همه زمان‌ها و مکان‌ها، و در مورد همه افراد انسانی به یکسان صدق کنند) و بخشی «جدایی ناپذیر»^۲ از وجود انسان باشند (یعنی نتوان آن‌ها را به دیگری واگذار، یا کسی را از آن‌ها محروم کرد).

1. universal
2. inalienable

این نوع از حق‌های انسانی را بهتر است «آزادی‌های» انسانی بنامیم، که شامل آزادی مالکیت بر اموال، آزادی تعیین تکلیف و مالکیت شخصی بر جسم و نیروی کار خویش، آزادی سفر، جابه‌جایی، و تعیین محل زندگی به انتخاب خویش، و آزادی برگزیدن مذهب و عمل به مناسک مذهبی خویش است. تأثیر مستقیم این آزادی‌ها محدود کردن دولت در چگونگی رفتار با مردم است.

متأسفانه، «حق‌های انسانی»^۱ اغلب با «هنجارهای اجتماعی و فرهنگی»^۲، و نیز با «حق‌های قانونی»^۳ (یعنی حقوقی که در طی فرایندی سیاسی به شهروندان اعطا شده) اشتباه گرفته می‌شوند. به طور مثال، تعیین مدت معینی در سال به عنوان «مرخصی با حقوق» برای کارگران و کارمندان، که به واسطه مصوبات دولتی تبدیل به قانون شده است (و امروزه به غلط حق مسلم کارکنان و بخشی از حقوق بشر آنان تصور شده است)^۴ در زمره حق‌های انسانی محسوب نمی‌شود، چرا که ویژگی «جهان‌شمولی» حق‌های انسانی را ندارد. حق مرخصی با حقوق، نه در مورد همه انسان‌های روی زمین، بلکه فقط در مورد کارمندان و کارگران صدق می‌کند که آن هم صرفاً در کشورهای ثروتمندی مصداق می‌یابد که قادرند هزینه‌های تجمعاتی نظیر رفتن به تعطیلات همراه با دستمزد و سایر مزایا را پرداخت کنند. در ضمن این قبیل حق‌های تجملی، بخشی «جدایی‌ناپذیر» از سرشت انسانی محسوب نمی‌شوند، چرا که یک کارگر به سادگی می‌تواند در ازای دریافت پول بیشتر از حق مرخصی با حقوق خود بگذرد بدون آن که به آزادی انسانی او

1. human rights

2. social and cultural norms

3. legal rights

۴. موضوع مرخصی با حقوق (یا حق رفتن به تعطیلات جهت استراحت و خوش‌گذرانی و گرفتن دستمزد در مدت تعطیلات) به صراحت در ماده ۲۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر شده و از آن تاریخ (یعنی از تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸) در ردیف یکی از حق‌های مسلم انسانی قرار گرفته است! در حالی که بنا به استدلال نویسنده، حق‌های انسانی «جهان‌شمول» و بخشی «جدایی‌ناپذیر» از سرشت انسانی ما هستند و ربطی به مکان و تاریخ مشخص و مصوبات عده‌ای سیاستمدار ندارند- مترجم.

کمترین خدشه‌ای وارد شود. به همین منوال، قوانین مربوط به برابری دستمزد زنان و مردان ربطی به حق‌های انسانی ندارند، زیرا دعوی اصلی این قوانین آزادی انسانی نیست، بلکه تقاضا و ادعایی همراه با زور و اجبار بر علیه استخدام‌کنندگان است.

«حق‌های گروهی»^۱ نیز جزو حق‌های انسانی نیستند، زیرا خاصیت جهان‌شمولی ندارند و به یکسان در همه زمان‌ها و مکان‌ها صدق نمی‌کنند. مزایای ویژه‌ای که به طور مثال برای شهروندان و مردم بومی ایالات متحده آمریکا در نظر گرفته شده، صرفاً یک تعداد «امتیازات قانونی»^۲ هستند که فقط در مورد شهروندان آمریکایی مصداق دارند و انسان‌های غیرآمریکایی هیچ بهره‌ای از آن‌ها نمی‌برند. چیزی که تأکید و تمرکزش، نه بر انسانیت انسان، بلکه بر عضویت افراد در برخی گروه‌ها و مجموعه‌های ویژه باشد نمی‌تواند یک حق انسانی تلقی شود.

آزادی‌ها، حق‌ها، و مسئولیت‌ها

بررسی دقیق و روشن ساختن موضوعاتی نظیر آزادی، حق، و مسئولیت بسیار حائز اهمیت است. یکی فرض کردن یا اشتباه گرفتن حق‌های انسانی با هنجارهای اجتماعی و امتیازات قانونی، اقتداری کاذب و نادرست برای هنجارهای اجتماعی و امتیازات قانونی به وجود می‌آورد و بنیان حق‌های انسانی را از اساس تحلیل برده و نابود می‌کند. گرچه برخی چیزها (مثلاً دستمزدهای برابر، مرخصی با حقوق، یا حتی امتیازات ویژه قائل شدن برای برخی گروه‌های محروم نظیر معلولین) ممکن است مطلوب و خواستنی به نظر برسند، اما حقیقت آن است که هر چیزی که خواستنی و مطلوب باشد الزاماً یک حق انسانی نیست.

حق‌های انسانی ضامن آزادی ما هستند، زیرا برپایی این حق‌ها مستلزم تحمیل مطالبات اجباری بر دیگران نیست. به طور مثال، آزادی بیان، به جز تعهد یا تکلیف احترام به حق آزادی بیان، هیچ تعهد یا تکلیف شاقی بر دیگران تحمیل

1. Group rights
2. legal privileges

نمی‌کند. در مورد آزادی بیان، هیچ کس تعهدی ندارد که یک ستون روزنامه یا یک برنامه رادیویی در اختیار شما قرار دهد تا به این وسیله نظرات خود را آزادانه به گوش دیگران برسانید؛ یا هیچ کس وظیفه‌ای ندارد که عملاً آزادی شما را برای اظهار نظراتتان تأمین کند یا حتی به اظهارات شما گوش بدهد.

در مقابل، سازمان ملل در اعلامیه جهانی حقوق بشر خود «حق آموزش و پرورش رایگان»^۱ را در ردیف حق‌های انسانی ذکر کرده است. اما آموزش رایگان یک حق انسانی نیست، زیرا چنین حقی تلویحاً به معنای آن است که دیگران مکلف به پرداخت هزینه این آموزش هستند. بدون شک، ارائه آموزش هزینه‌هایی در بر دارد و مستلزم صرف زمان، پول، تلاش، تهیه مواد و موضوعات درسی، دستمزد مدرس و غیره است. در یک جامعه حقیقتاً آزاد، هیچ کس برای بهره‌مندی از آموزش رایگان دارای «حق» نیست، زیرا همان گونه که اشاره شد قائل شدن به چنین حقی به معنای این است که وظیفه تأمین منابع و هزینه این آموزش را بر دیگران تحمیل کنیم. البته، بسیاری از مردم ممکن است با تصمیم و رضایت خودشان مایل به مشارکت در پرداخت این هزینه باشند، اما جامعه آزاد هیچ کس را «وادار» به انجام چنین کاری نمی‌کند.

در بسیاری مواقع، مردم در مورد حق‌ها اظهار نظر می‌کنند بدون آن که به تعهدات ضمنی ناشی از این حق‌ها برای دیگران، به زور و اجبار لازم برای اجرای این حق‌ها، و به زبان‌هایی که این زور و اجبار به بار می‌آورد اشاره‌ای کنند یا حتی درک روشنی از وجود این زیان‌ها و تعهدات اجباری داشته باشند.

در جوامع آزاد، هیچ کس هیچ حقی برای برخورداری از مزایای رفاهی دولتی ندارد، زیرا قائل شدن به چنین حقی تلویحاً دلالت دارد بر تعهد و تکلیف دیگران برای تأمین و ارائه این مزایای رفاهی، در حالی که تنها وظیفه و تکلیف مردم این است که به دیگران آسیبی نرسانند (نه این که هزینه مزایای رفاهی دیگران را

1. The right to free education

بپردازند). اما این موضوع الزاماً به این معنا نیست که مستمندان و معلولین در یک جامعه آزاد وضعیتشان بدتر از وضع آنان در جامعه‌ای با فرهنگ رفاهی است. برای تأمین مزایای رفاهی باید از مردم مالیات‌های گزاف گرفته شود، و این هزینه تحمیلی مالیاتی از طرفی افراد را از کسب و کار و اقدامات اقتصادی دلسرد می‌کند، که این امر به نوبه خود باعث فقیرتر شدن کل جامعه می‌شود، و از طرف دیگر ارائه مزایای رفاهی دولتی، فرهنگ وابستگی به دیگران را در جامعه ترویج و تشویق می‌کند. در ضمن، انجمن‌های خیریه و مجموعه‌های بشردوستانه غیردولتی در جوامع آزاد و ثروتمند، احتمالاً به مراتب بهتر از دیوان‌سالاران و کارگزاران دولتی قادر به حمایت از مستمندان جامعه هستند.

■ جامعه خودانگیزه ■

■ نظم بی‌نیاز از دستور و نظارت

جامعه آزاد می‌تواند بدون نیاز به یک دولت بزرگ به فعالیت خود ادامه دهد. چنین ادعایی ممکن است تعجب‌آور به نظر برسد، اما زندگی مشحون از نمونه‌هایی است که این ادعا را تأیید می‌کنند. همان‌طور که اقتصاددان آمریکایی «دانیل بی. کلین»^۱ در مقاله معروف خود اشاره کرده است، شما برای درک این موضوع می‌توانید یک «پیست اسکیت»^۲ بزرگ را در نظر بگیرید که در داخل محدوده آن صدها نفر، از کودکان خردسال گرفته تا پدر بزرگ‌ها، به کفش‌های خود اسکیت بسته‌اند و بدون کلاه یا زانوبند ایمنی و حتی بدون کسب مهارت‌های فنی اسکیت سواری، همگی با سرعت‌های متفاوت به دور پیست اسکیت می‌چرخند و تفریح می‌کنند. شاید تصور کنید که در چنین وضعیتی که این همه آدم غیرحرفه‌ای به کفش خود اسکیت بسته‌اند و بدون تعادل در حرکتند، هر لحظه ممکن است اتفاق بدی رخ دهد و تعداد زیادی از آن‌ها مصدوم شوند. اما واقعیت این است که اسکیت‌سواران، بدون آن که نیازی به علائم راهنما و چراغ قرمز و قوانین محدودیت سرعت داشته باشند، به سادگی می‌توانند خودشان را در مسیر پیست

1. Daniel B. Klein

2. roller-skating rink

هدایت کنند و مراقب باشند که با یکدیگر برخورد نکنند.^۱ افرادی که در این پیست مشغول اسکیت‌سواری و تفریح هستند نیازی ندارند که یک برنامه‌ریز دولتی یا یک مجموعه انتظامی به آن‌ها بگویند چگونه اسکیت کنند و کجا تندتر یا آهسته‌تر حرکت کنند. همه این افراد با رعایت اصول اولیه مراقبت شخصی، به علاوه اندکی احترام و مراقبت مشترک نسبت به دیگران، می‌توانند از نفع متقابل تفریح اسکیت‌سواری لذت ببرند و از تصادم با یکدیگر احتراز کنند.

از این موضوع شگفت‌انگیزتر، زبان انسانی است که از ساختار بسیار پیچیده‌ای برخوردار بوده و منافع عظیمی برای ما دارد، در حالی که هیچ مقام دولتی آگاهانه آن را طراحی نکرده است. گرامر یا قواعد دستوری، که کارکرد زبان را امکان‌پذیر ساخته است، در طی قرن‌ها به شکلی کاملاً طبیعی همراه گونه انسان فرگشت یافته و به ما امکان داده تا بتوانیم با هم ارتباط برقرار کنیم و همدیگر را درک کنیم. قواعد دستور زبان بسیار ظریف و پیچیده هستند و برای ما دشوار است که بخواهیم همه آن‌ها را با ذکر جزئیات بنویسیم، اما به سادگی قادریم از این قواعد پیروی کرده و با هم صحبت کنیم. هیچ کمیسیون دولتی در جهان وجود ندارد که بتواند قواعدی به این ظرافت، پیچیدگی، و اثربخشی خلق کند. این قواعد به سادگی و بدون هیچ تلاش آگاهانه‌ای، در طی هزاران سال همراه با گونه انسان رشد کرده و فرگشت یافته‌اند.

بسیاری از بخش‌های جامعه انسانی به شیوه‌ای شبیه زبان کار می‌کنند. ما با پیروی از تعداد اندکی قواعد اولیه که با آن‌ها بزرگ شده‌ایم و تبدیل به بخشی از طبیعتمان شده‌اند، بی آن که نیازی به مقامات دولتی داشته باشیم تا به ما بگویند چگونه رفتار کنیم، خودمان به شیوه‌ای منظم، قاعده‌مند، و قابل پیش‌بینی عمل می‌کنیم. با پیروی از همین قواعد ساده است که انسان‌ها قادرند نظام‌های اجتماعی بسیار سودمندی ایجاد کنند. به طور مثال، قواعد ساده‌ای که به ما امکان

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به اصل مقاله انگلیسی دکتر «کلین» با مشخصات ذیل

Daniel B. Klein, 'Rinkonomics: A window on spontaneous order', Online Library of Liberty (Articles), 2006.

داده‌اند تا به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز با هم تجارت کنیم، به تدریج نظام بین‌المللی اقتصاد بازار را به وجود آورده‌اند که به واسطه آن تمام مردم جهان می‌توانند به همکاری و تجارت با هم بپردازند.

جوامع قاعده‌مند

قواعد بین‌فردی یک جامعه آزاد، در مقایسه با جوامعی که همه چیز تحت کنترل دولت قرار دارد، به مردم آزادی عمل بسیار فراخ‌تری می‌دهند. افراد آزاد، به جای آن که محدود به موارد اندکی باشند که مقامات کشور انجام آن‌ها را به طور مشخص مجاز دانسته‌اند، این امکان را دارند تا به هر یک از بی‌شمار کارهایی بپردازند که به طور مشخص نهی نشده‌اند؛ و این یعنی جوامع آزاد می‌توانند از سازواری و انعطاف‌پذیری بسیار بیشتری برخوردار باشند و با سرعت و سهولت بیشتری به وضعیت‌های متغییر واکنش نشان دهند، نه این که برای اقدام به عمل یا واکنش منتظر دستور مقامات بمانند.

این قواعد بین‌فردی (مثلاً قواعد مربوط به مالکیت در یک اقتصاد مبتنی بر نظام بازار)، تجسم حکمت و خرمندی دیرینه‌ای هستند که بر اثر مرور زمان و طی سال‌های متمادی بر انسان‌ها مکشوف شده است؛ حکمتی که به تدریج بر ما آشکار ساخته که از بین رفتارها و روش‌ها کدام یک شایسته‌اند و نتیجه خوب در بر دارند و کدام یک بیهوده‌اند و مؤثر واقع نمی‌شوند. قواعد مبتنی بر این حکمت دیرینه همراه با تغییر شرایط تحول می‌یابند و خودشان را با وضعیت‌های جدید سازگار می‌کنند، و به این ترتیب بازتاب‌دهنده بی‌شمار درس‌هایی هستند که مردم در طی سال‌های متمادی، در روند بی‌پایانی از آزمون و خطاها و تعاملات انسانی آموخته و تجربه کرده‌اند. این قواعد عمدتاً سه دسته از هنجارها و قوانین را شامل می‌شوند: «هنجارهای رفتاری» (که به چگونگی معامله و رفتار با دیگران مربوط می‌شوند)، «هنجارهای قانونی» (که سعی دارند قانون طبیعی را در شکل قانون مکتوب بروز دهند)، و قوانین «کامن لا» (یعنی قوانین مشترک و معروف عام، که از دیر باز به واسطه ارجاع بی‌شمار پرونده‌های مختلف به دادگاه‌ها عادی به وجود آمده‌اند).

چنین جامعه قاعده‌مند و خودانگیخته‌ای نه تنها از سازواری، خلاقیت، و انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار است، بلکه می‌تواند به مراتب پیچیده‌تر از جوامعی باشد که از مرکز هدایت می‌شوند. چنین جامعه‌ای می‌تواند، درست مانند زبان، به قدری پیچیده باشد که هیچ‌کس از یک‌سایه تا یک‌سایه قادر به توصیف تمام قواعد آن نباشد، اما در عین حال به شایستگی و با دقت بسیار به فعالیتش ادامه دهد. جامعه‌ای که مبتنی بر دستورات عده‌ای از مقامات دولتی باشد به شکلی اجتناب‌ناپذیر، هم به لحاظ وسعت و هم در ماهیت، محدود به آن چیزی است که در ذهن آن مقامات می‌گذرد. در مقابل، جامعه قاعده‌مند و آزادی که قواعدش به تدریج و در نتیجه بی‌شمار تعاملات انسانی در طی هزاران سال متمادی شکل گرفته‌اند، برخوردار از حکمتی عمیق‌تر و بسیار وسیع‌تر است. جامعه‌ای که از مرکز هدایت می‌شود متکی به حکمت و دانایی تعداد اندکی از مقامات است، اما جامعه‌ای که بر اساس قواعد هدایت می‌شود حکمت و دانایی بی‌شمار افراد را در خود جای داده است.

مقامات دولتی اغلب به اشتباه تصور می‌کنند که خودشان قادرند جامعه و اقتصاد را با برنامه‌ریزی مرکزی از پیش طراحی کنند و گمان می‌کنند که این کار را می‌توانند خیلی بهتر و عاقلانه‌تر از قواعد هر روزه تعاملات اجتماعی و اقتصادی انجام دهند. اما مقامات دولتی با طرد و تحریف حکمت مستتر در این نظام پیچیده مبتنی بر قواعد، همیشه کارها را خراب‌تر و اوضاع را بدتر می‌کنند.

دانش پراکنده و قدرت

حکمت ذاتی جامعه قاعده‌مند و خودانگیخته هرگز در یک مرکز یا نزد عده‌ای خاص وجود ندارد. این حکمت نزد میلیون‌ها انسانی است که هر روز به دنبال کار و زندگی خود هستند. از آن‌جا که قدرت و دانش در یک جامعه آزاد در سطح جامعه پراکنده شده است، افراد آن جامعه هر یک می‌توانند در زندگی به سنجش تجربه‌ها و آزمون‌های شخصی در مقیاس‌هایی کوچک بپردازند. آن‌ها می‌توانند ریسک کنند (مثلاً تمام دارایی خود را در تولید یک محصول جدید و ناشناخته

جامعه خودانگیزه

سرمایه‌گذاری کنند) و بخت خود را بی‌آزمایند؛ ریسکی که دیگران را تهدید نمی‌کند و تهدیدش صرفاً متوجه خودشان است. اما اگر آن ریسک و سرمایه‌گذاری موفقیت‌آمیز باشد و به ثمر برسد، دیگران می‌توانند شیوه ریسک‌پذیری او را اتخاذ کنند و از منافع آن بهره‌مند شوند. این موضوع به ترویج فرهنگ تجربه‌آموزی و تطبیق با شرایط متغییر در جامعه خواهد انجامید، و شانس جامعه آزاد و خودانگیزه را برای موفقیت در دنیای سراسر تغییر و تحول کنونی به مراتب بیشتر خواهد کرد. در مقابل، در جوامعی که از مرکز هدایت می‌شوند، مقامات دولتی رأساً برای همه افراد جامعه تصمیم می‌گیرند و به واقع به نیابت از طرف مردم، با زندگی و دارایی مردم ریسک می‌کنند. این امر باعث می‌شود که مقامات از ترس این که مبادا مرتکب اشتباهات عظیم شوند، در اقدامات خود بسیار محافظه‌کارانه‌تر از افراد شخصی و آزاد عمل کنند. در نتیجه، در جوامع ناآزاد، تطبیق با شرایط متغییر با سرعت و موفقیت کمتری صورت می‌پذیرد.

البته جامعه و اقتصاد خودانگیزه هرگز نمی‌تواند کامل و بی‌نقص باشد. چنین جامعه و اقتصادی گر چه حاصل «طراحی انسانی»^۱ نیست، اما در هر حال محصول «کنش انسانی»^۲ است، و انسان‌ها هرگز نمی‌توانند کامل و بی‌نقص باشند. به طور مثال، ما هرگز نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم، و به ناچار در تلاش برای تطبیق با آینده دچار اشتباه می‌شویم. در ضمن، داده‌ها و اطلاعاتی که هر یک از ما در ذهن خود داریم، به شکلی اجتناب‌ناپذیر ناتمام، جزئی، و موضعی و محلی‌اند. اما در دنیای تعاملات آزاد انسانی، همین اطلاعات جزئی و موضعی، جامعه و اقتصادی را به پیش می‌راند که از هوشمندی و سازواری شگفت‌انگیزی برخوردار است.

در یک جامعه آزاد، مردم ناچار به یافتن بهترین راه برای تطبیق خود با دیگران هستند؛ دیگرانی که به نوبه خود مدام سعی دارند خودشان را با کنش‌های بقیه

1. human design
2. human action

مردم تطبیق دهند. این وضعیت تقریباً شبیه وضعیت یک ایستگاه قطار در شلوغ‌ترین ساعت روز و در اوج تردد مسافران است که هر کس سعی دارد خودش را به یکی از خروجی‌های متعدد ایستگاه رسانده و خارج شود، یا از یکی از ورودی‌های متعدد ایستگاه وارد شده و خودش را به قطار مورد نظرش برساند. در چنین وضعیتی، هر مسافری نگاه و توجهش به مسیر خودش است و احتمالاً هیچ کدام از مسیرها مستقیم و سر راست نیستند. هر از یک مسافران ناچار است بدون برخورد با دیگران از لابه‌لای جمعیت رد شود؛ جمعیتی که هر کدام به نوبه خود سعی دارند بدون برخورد با دیگران از لابه‌لای انبوه مسافران رد شوند و در هر لحظه باید مسیر عبور خود را تغییر دهند تا با دیگری که ناگهان و ناخواسته مقابل آن‌ها قرار گرفته‌اند برخورد نکنند. در نگاه اول، شاید این صحنه شبیه یک بی‌نظمی و هرج و مرج باشد، اما واقعیت این است که همه این مسافران بدون دعوا و درگیری به مقاصد خود می‌رسند. اگر قرار بود عده‌ای از مقامات دولتی به این صدها و هزاران مسافر در حال تردد در ایستگاه قطار بگویند که در هر لحظه از ترددشان دقیقاً در چه زمانی و کجا حرکت کنند، شاید ساعت‌ها و حتی روزها به طول می‌انجامید که مسافران به مقصدشان برسند. مشکل تردد مسافران در مسیرهای مختلف در ایستگاه قطار به مراتب پیچیده‌تر از آن است که کسی بخواهد از یک دفتر مرکزی به حل و فصل آن بپردازد. اما جامعه آزاد این مشکل را به سادگی و در همان لحظه وقوع حل می‌کند.

■ تحمل

معنای تحمل

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، در یک جامعه آزاد تک‌تک افراد ناچار هستند که خودشان را با کنش‌های دیگران وفق دهند. بنابراین، اهمیت دارد که ما نسبت به

دیگران از خود «تحمل»^۱ نشان دهیم، یا به عبارتی، دیگران را تحمل کنیم؛ از جمله دیگرانی که ممکن است با کنش‌ها، رفتارها، و شیوه‌های زندگی‌شان مخالف باشیم یا حتی آن‌ها را تکان‌دهنده و هولناک بدانیم.

در یک جامعه آزاد ما اجازه نداریم شخصی را از انجام عملی باز بداریم صرفاً به این دلیل که از او یا رفتارش خوشمان نمی‌آید. ما تنها در صورتی حق مداخله و جلوگیری داریم که اعمال آن شخص موجب آسیب‌رسانی به دیگران شود یا احتمال ایجاد آسیب داشته باشد. فیلسوف معروف انگلیسی قرن نوزدهم، «جان استوارت میل»^۲، در این مورد تصریح دارد که منظور از آسیب در این جا فقط «آسیب جسمانی»^۳ است. اگر قرار باشد معنای کلمه «آسیب» موضوعات دیگر، از جمله خشم عاطفی و اخلاقی و موضوعات تکان‌دهنده یا خجالت‌آور را شامل شود، در آن صورت تقریباً تمام کردارها می‌بایست ممنوع اعلام شوند و در نهایت هیچ نوعی از آزادی در جهان باقی نخواهد ماند. در هر صورت، اگر خشم اخلاقی مبنای ممنوعیت کردارها قرار بگیرد، خشم اخلاقی کسانی که خواستار ممنوعیت یک کردار خاص هستند با خشم اخلاقی کسانی که ممنوعیت کردارشان را منافی آزادی عمل خود می‌دانند مساوی خواهد شد. در این حالت، هر اندازه هم تعداد طرفین این اختلاف و شدت خشم عاطفی آن‌ها زیاد باشد، باز هم هیچ راه حل عینی و مشخصی برای قضاوت بین این دو گروه وجود نخواهد داشت، و از آن جا که جامعه آزاد اجازه نمی‌دهد که اختلافات با توسل به خشونت و زور حل و فصل

۱. toleration: امروزه در زبان فارسی برای این واژه (که در اصل یک واژه یونانی است) از معادل‌هایی نظیر «مدارا»، «رواداری»، یا «تساهل» استفاده می‌کنند. اما به نظر ما، «تحمل» گویاترین و مناسب‌ترین معادل برای toleration است. واژه «تحمل» در زبان فارسی مشخصاً دلالت بر «سختی» دارد و مخاطب فوراً درک می‌کند که تحمل کردن کار دشواری است و گاهی اوقات توان فوق‌العاده می‌طلبید و از این نظر با کلماتی نظیر «رواداری»، «تساهل» و «مدارا» فرق دارد. فرد متحمل در موقع «تحمل» دیگران به هر حال می‌بایست میزانی از رنج و سختی را بر خود هموار کند، و این دقیقاً همان معنایی است که فیلسوفان آزادی فردی نظیر «جان لاک» یا «جان استوارت میل» از کلمه toleration منظور داشته‌اند - مترجم.

2. John Stuart Mill (1806-1873)

3. physical harm

شوند، هر یک از طرفین مجبور است که نظرات، رفتارها، و شیوه‌های زندگی طرف مقابل را «تحمل» کند.

تحمل را نمی‌توان با «بی‌اعتنایی اخلاقی»^۱ یکسان دانست. والدینی که فرزندشان را از عمل به رفتارهای ناپسند باز نمی‌دارند، با او مطابق با اصول تحمل رفتار نمی‌کنند، بلکه در تربیت اخلاقی او قصور می‌ورزند. اگر افراد بالغ به شیوه‌ای رفتار کنند که از نظر ما تکان‌دهنده و ناپسند باشد، ما حق داریم زشتی عمل آن‌ها را به ایشان گوشزد کرده و آن‌ها را به اصلاح یا تغییر منش و کردارشان تشویق کنیم، اما حق نداریم آن‌ها را به زور وادار به تغییر رفتار کنیم.

تحمل را با «نسبی‌گرایی اخلاقی»^۲ نیز نباید یکی فرض کرد. مطابق با ایده نسبی‌گرایی اخلاقی، از آن جا که افراد درباره اخلاق با هم اختلاف نظر دارند، پس همه نظام‌های اخلاقی به یکسان از اعتبار برخوردارند و هیچ روش عینی و مشخصی برای قضاوت بین نظام‌های متفاوت اخلاقی وجود ندارد. اما تحمل یک نظریه اخلاقی به معنای معتبر دانستن آن نظریه نیست. هر یک از ما کاملاً محق است که قوانین اخلاقی و مذهبی خودش را بهتر و برتر از قوانین اخلاقی و مذهبی دیگران بداند، اما هیچ کس حق ندارد عقاید خودش را به زور به دیگران تحمیل کند.

تحمل، انتخاب، و عدم تجانس

با افزایش جمعیت جهان، و در شرایطی که جمعیت‌های مختلف به شکلی فزاینده نامتجانس می‌شوند، شاید تحمل دیگران خیلی دشوارتر از گذشته باشد. امروزه مردمان بسیاری از کشورهای دنیا نسبت به چند دهه پیش به مراتب متنوع‌تر شده‌اند. سهولت در مسافرت‌های بین‌المللی، کاسته شدن از موانع مهاجرت، و اقتصاد جهانی‌شده امروز، تنها تعدادی از دلایل این تنوع و تکثر محسوب می‌شوند.

1. moral indifference

2. moral relativism

برخی از افراد استدلال می‌کنند که در چنین شرایطی، دادن آزادی و حق انتخاب بیشتر به مردم باعث بروز جدایی و تفکیک بیش از پیش گروه‌های مختلف نژادی، فرهنگی، ملی، زبانی، یا مذهبی خواهد شد، و این تفکیک و جدایی به افزایش تنش‌هایی خواهد انجامید که بنیان تحمل را تضعیف می‌کنند. به طور مثال، طبق استدلال این افراد، والدین ممکن است تمایل داشته باشند که فرزندان‌شان در جمعی از هم‌نژادهای خود تحصیل کنند و بزرگ شوند، و اگر به آن‌ها آزادی عمل بدهیم تا به تصمیم خودشان مدرسه فرزندان‌شان را انتخاب کنند، احتمال دامن زدن به تفکیک نژادی بیشتر از موقعی است که والدین مجبور هستند فرزندان خود را به مدرسه‌ای بفرستند که دولت تعیین کرده است.

اما واقعیت این است که وقتی تعیین محل و شرایط ثبت‌نام مدارس بر عهده دولت باشد، برخلاف ادعای فوق، از درهم‌آمیختگی نژادی و مذهبی مدارس کاسته خواهد شد (و احتمال بروز تفکیک نژادی و مذهبی و غیره در مدارس بیشتر می‌گردد) زیرا والدین ناچارند، طبق قانون، بچه‌ها را در نزدیک‌ترین مدرسه به محل زندگی‌شان ثبت‌نام کنند. نظر به این که جمعیت‌های هم‌نژاد معمولاً عادت دارند در یک محله و در همسایگی یکدیگر زندگی کنند، طبعاً قسمت عمده دانش‌آموزان مدرسه آن محله از یک گروه نژادی و مذهبی خاص تشکیل شده و ترکیب جمعیتی دانش‌آموزان به روشنی بازتاب‌دهنده فقدان تنوع و تکثر در آن مدرسه خواهد بود. اما اگر انتخاب مدارس به تمامی در اختیار والدین باشد، ممکن است فرزندان خود را در مدرسه‌ای در محله‌های دیگر ثبت‌نام کنند، یا مدرسه‌ای را انتخاب کنند که در گزینش دانش‌آموزان به ویژگی‌ها و معیارهایی نظیر سطح علمی و توانایی‌های موسیقایی و زبان‌شناختی دانش‌آموزان توجه دارند و برای این معیارها ارزش بیشتری قائل هستند تا معیارهای نژادی.

در ضمن باید توجه داشت که تفکیک نژادی یک امر کاملاً طبیعی محسوب می‌شود. مردم به طور طبیعی ترجیح می‌دهند که دوستان و همکاران خود را از بین گروه‌هایی انتخاب کنند که با آن‌ها سنخیت بیشتری حس می‌کنند. البته

تمایل به دوستی با افراد گروه‌های هم‌سنخ تفاوتی اساسی دارد با تحمل نکردن اجتماعات و گروه‌های ناهم‌سنخ. شدیدترین و بدترین تنش‌های قومی و نژادی در جایی رخ می‌دهند که برخی از گروه‌ها از حق‌ها و امتیازات دیگر گروه‌ها محروم باشند؛ یا به عبارت دیگر، در جایی که اصول اولیه جامعه آزاد نقض شده باشند.

تحمل و تهدید بنیادگرا

بنیادگرایی اخلاقی، ایدئولوژیک، و مذهبی بزرگ‌ترین تهدید برای تحمل کردن دیگران محسوب می‌شود. بسیاری از افرادی که دیدگاه‌های شدید مذهبی دارند ممکن است برخی از موضوعات، از جمله روابط نزدیک پیش از ازدواج، را نفرت‌انگیز، بی‌شرمانه، تکان‌دهنده، و غیراخلاقی بدانند. همچنین، ممکن است این افراد موضوعاتی نظیر تصویرپردازی از خداوند، انکار کتاب مقدس، نپذیرفتن قوانین و تعالیم مذهبی، و یا گرویدن به مذاهب دیگر را در ردیف پلیدی محض قلمداد کنند. از نظر این افراد، همین احساسات دلیل کافی برای غیرقانونی دانستن این موضوعات و مجازات آن‌ها محسوب می‌شود.

اما هر اندازه که اعمال یک فرد در دیگران نفرت و هول و تشنج ایجاد کند، و هر قدر هم این اعمال بر اساس مبانی مذهبی پلید و ناشایست قضاوت شوند، هیچ کس در یک جامعه آزاد قدرت منع و مجازات این اعمال را نخواهد داشت^۱، مگر آن که این اعمال آسیب جسمانی به دیگران وارد کرده و یا تهدید به آسیب جسمانی دیگران کنند. اما ممنوع و مجازات نکردن این اعمال مانعی برای انتقاد شدید یا استدلال بر علیه آن‌ها و یا طرد آن‌ها از اجتماعات مذهبی نخواهد بود، به شرطی که این انتقادات و طردها تبدیل به ایجاد رعب و وحشت یا آسیب‌رسانی به کسی نشود. حق انتقاد شدید از این افراد و طرد آن‌ها از اجتماعات مذهبی، به

۱. باید توجه داشت که طبعاً موارد مورد اشاره نویسنده در جامعه‌ای که قوانین مدنی و جزایی کشور بر اساس قوانین شرع تدوین شده باشند جرم محسوب خواهد شد. به طور کلی خطاب نویسنده بیشتر متوجه کشورهای سکولار است که قوانین کشوری نه بر مبنای شرع، بلکه بر اساس عرف تدوین شده‌اند - مترجم.

جامعه خودانگیزه

معنای صدور مجوز برای آزار و اذیتشان نیست. هیچ کس، از جمله دولت، اجازه ندارد افراد یا گروه‌هایی را که مرتکب این اعمال یا قائل به این دیدگاه‌ها هستند، محدود، سانسور، دستگیر، زندانی، شکنجه، مثله، تبعید یا اعدام کند.

متون مقدس بسیاری از ادیان دنیا دعوت به تحمل دیگران می‌کنند و پذیرای آن هستند؛ هر چند که در برخی موارد، مقامات رسمی برای رسیدن به اهداف خودشان متون مقدس را به گونه‌ای متفاوت تفسیر کرده‌اند. قدرت‌های خارجی که سرزمینی را اشغال کرده‌اند، اغلب مذهب مردمان آن سرزمین را نیز به تصرف خود در آورده و تعالیم و قوانین قضایی و اخلاقی آن را به منظور توجیه اشغال‌گری و در خدمت نظام اجرایی خودشان تحریف کرده‌اند. برخی از دولت‌های تمامت‌خواه حتی سعی در سرکوب مذهب در کلیش داشته‌اند، چرا که مذهب را رقیبی برای ایدئولوژی و قدرت خود می‌دیده‌اند. اما در یک جامعه آزاد تفاوتی ندارد که ماهیت این قبیل بنیادگرایی‌ها مذهبی باشد یا ایدئولوژیک، چون در هر صورت بنیادگرایی، از هر نوعی که باشد، باز هم نمی‌تواند اختیار و مجوزی برای زورگویی به کسانی باشد که کردار، اخلاق، مذهب، و ایدئولوژی متفاوتی از بقیه دارند.

نزاکت سیاسی

خطر ظریف‌تری که تحمل را تهدید می‌کند «نزاکت سیاسی»^۱ است. نزاکت سیاسی زمانی رخ می‌دهد که بر افراد فشارهای سیاسی و اجتماعی وارد می‌شود تا

۱. political correctness: این اصطلاح در لغت‌نامه‌های انگلیسی- فارسی ترجمه نشده و بنابراین در زبان فارسی معادل مرسوم و پذیرفته‌شده‌ای برای آن وجود ندارد. البته اخیراً در برخی متون این ترکیب را در فارسی به «تصحیح سیاسی» ترجمه کرده‌اند که از نظر ما به هیچ طریقی دلالت بر معنای اصلی این عبارت ندارد و به کلی معنای متفاوتی را به ذهن خواننده فارسی زبان متبادر می‌کند، و گویا صرفاً به این دلیل از آن استفاده کرده‌اند که به معنای عادی کلمه correctness وفادار بمانند. از نظر ما با توجه به گستره معنایی این ترکیب در زبان و فرهنگ سیاسی و اجتماعی انگلیسی «نزاکت سیاسی» معادل مناسب‌تری محسوب می‌شود. البته واضح است که کلمه «نزاکت» در این جا با حالتی کنایه‌آمیز به کار می‌رود- مترجم.

به این وسیله وادار به پذیرش دیدگاه‌ها و عقاید برخی از نخبگان حاکم شوند. به طور کلی، کسانی که با دیدگاه‌های مرسوم و غالب در یک جامعه موافقت ندارند، به عنوان اشخاص پلید و دیوانه مورد تمسخر قرار می‌گیرند، با این هدف که عقاید و دیدگاه‌های آنان نیز چونان عقایدی پلید و جنون‌آمیز جلوه داده و بدنام شوند. این بدنامی زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا آن عقاید و دیدگاه‌ها به جای آن که مورد بحث و بررسی قرار بگیرند، با خاطری آسوده به کناری گذاشته شده و از صحنه مباحث سیاسی و اجتماعی حذف شوند. در ضمن، این موضوع باعث می‌شود که دیدگاه‌های نخبگان حاکم استوارتر از آن چه واقعاً هستند به نظر برسند.

فرایند نزاکت سیاسی به نوع ظریف و غیرمحسوسی از زور و اجبار متکی است که در طی آن افرادی که دیدگاه‌های متفاوتی دارند، بدنام و بی‌آبرو می‌شوند تا زندگی و پیشرفت در جامعه برایشان دشوار گردد و کسی برای نظراتشان ارزشی قائل نشود. به طور مثال، اساتید و دانشمندانی که منکر شواهد ساختگی تغییرات جوی حاصل از فعالیت‌های بشر (و هیاهوی بی‌اساس مربوط به گرم شدن کره زمین) هستند ممکن است برای یافتن شغل در دانشگاه یا گرفتن ترفیع علمی با مشکلات زیادی مواجه شوند. البته در یک جامعه آزاد، استخدام‌کنندگان مجبور نیستند کسانی را که با ایشان اختلاف نظر دارند استخدام کنند. مطبوعات و رسانه‌های تصویری نیز موظف به پخش نظریه‌های جنجالی و خارق‌عادت نیستند. اما در جایی که نهادهای آموزشی یا مطبوعات و رسانه‌ها کاملاً در انحصار دولت هستند یا تقریباً حالت انحصاری دارند، ایجاد این قبیل محرومیت‌ها برای دیدگاه‌هایی که در اقلیت قرار دارند تفاوتی با زور و اجبار واقعی ندارد.

تحمل و جست‌وجوی حقیقت

در یک جامعه آزاد، مقوله تحمل از مرز تحمل اختلافات مذهبی و ایدئولوژیک بسیار فراتر می‌رود. به طور مثال، تحمل شامل آزادی بیان در گفتار، نوشتار،

پخش از رادیو و تلویزیون یا هر رسانه دیگر نیز می‌شود که به نوبه خود دلالت بر عدم وجود سانسور دارد.

برخی از افراد ممکن است دنیای به کلی عاری از سانسور را دنیایی عمیقاً نگران‌کننده بپندارند. عده زیادی ممکن است به شدت شوکه شوند از کلمات، تصاویر، اندیشه‌ها، و مباحثی که احتمالاً در چنین دنیای آزاد و بی‌سانسوری امکان طرح و پخش می‌یابند. اما در یک جامعه آزاد، ما هیچ حقی نداریم که جلوی آزادی بیان را بگیریم و مانع از ابراز نظر و دیدگاه‌های مردم شویم، حتی اگر تقریباً همه ما به اتفاق مخالف نظرات ابراز شده باشیم، آن‌ها را توهین‌آمیز بدانیم، و یا معتقد باشیم که غیراخلاقی هستند.

البته ایجاد برخی محدودیت‌ها برای آزادی بیان در موقعی که مطلب بیان شده موجب خطری برای دیگران باشد، توجیه‌پذیر است؛ مانند وقتی که در سالن سینما فریاد بکشند "آتش!" ما به طور مشروع فرد بی‌مسئولیتی که مردم را این گونه در خطر آسیب جسمانی قرار دهد تنبیه می‌کنیم. به شیوه‌ای مشابه، ما از کودکان خود در برابر کلمات و تصاویری که به اعتقادمان آن‌ها را به فساد می‌کشاند محافظت می‌کنیم. همچنین ممکن است اجازه ندهیم روی بیلبردهای تبلیغاتی در اطراف مدرسه فرزندان آگهی‌هایی نصب کنند که به صراحت مواد مخدر را تبلیغ می‌کنند. اطلاع‌رسانی و آگاهی دادن به مردم نیز از جمله موارد مهمی است که ایجاد محدودیت بر آزادی بیان را توجیه‌پذیر می‌کند؛ مثلاً مانند ملزم کردن کمپانی‌های تولید فیلم برای طبقه‌بندی فیلم‌ها بر اساس سن بینندگان.

ولی موارد فوق با سانسور مستقیم (یعنی با ممنوعیت مطلق پخش برخی کلمات، تصاویر، مباحث، و اندیشه‌ها) بسیار تفاوت دارند. این قبیل سانسورها نمی‌توانند در یک جامعه آزاد وجود داشته باشند، زیرا جامعه آزاد بر مبنای انتخاب و فضای باز بنا شده است. وقتی قرار است مردم به شیوه‌ای عاقلانه دست به انتخاب بزنند و ایده‌های جدیدی را بیازمایند که ممکن است آینده آن‌ها را بهبود ببخشد، باید به

روشنی بدانند که چه گزینه‌هایی در دسترس آن‌ها قرار دارد. سانسور در را به روی این گزینه‌ها و انتخاب‌ها می‌بندد و ما را از پیشرفت محروم می‌کند.

به علاوه، ما نمی‌توانیم به سانسورچیان اعتماد کنیم. حقیقت و اختیار دولتی دو چیز متفاوت هستند. کسانی که در منصب قدرت قرار دارند ممکن است برای ممنوعیت پخش برخی اندیشه‌ها دلایل خاص خودشان را داشته باشند و مثلاً به دلیل صیانت نفس، از پخش چیزی جلوگیری کنند، اما حتی اگر مسئولین سانسور از صمیم قلب در فکر منافع و مصلحت عموم مردم باشند، باز هم مصون از خطا نیستند. امتیاز انحصاری خردمندی و حکمت دربست در اختیار مسئولین نیست و آن‌ها هیچ دانش ویژه‌ای ندارند که تشخیص دهند چه چیزی حقیقت است و چه چیزی حقیقت نیست. فقط بحث و بررسی و استدلال و تجربه است که چستی حقیقت را تعیین می‌کند. در ضمن، مسئولین سانسور ممکن است به سادگی و به اشتباه (مثلاً با یک خطای ساده در قضاوت) حقیقت را سرکوب کنند. آن‌ها هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که چه بسا اندیشه‌هایی را که خطا می‌دانند و به آن‌ها مجال بروز نمی‌دهند، درستی‌شان در آینده به اثبات برسد. شاید برخی اندیشه‌ها به میزان زیادی غلط باشند، اما در عین حال ممکن است میزان اندکی از حقیقت نیز در آن‌ها نهفته باشد که فقط از طریق مباحثه و استدلال و با زحمت و دقت می‌توان آن ذره از حقیقت را بیرون کشید. حقیقت برخی اندیشه‌ها نیز ممکن است با گذشت زمان آشکار گردد.

بنابراین، برای حصول اطمینان از این که مبدا اندیشه‌های شایسته و سودمند را به اشتباه خفه کنیم، راه درست این است که به همه اندیشه‌ها مجال پخش و بروز بدهیم و دلگرم و مطمئن باشیم که کاستی‌ها و شایستگی‌های هر اندیشه‌ای از طریق بحث و بررسی آشکار خواهد شد. اتخاذ این روش به این معنا است که حتی در موضوعاتی که اکثریت مردم نادرستی آن‌ها را قطعی و مسلم تلقی می‌کنند، به دیگران اجازه بدهیم دعوی خود را طرح کرده و برای اثباتش به استدلال بپردازند. این مباحثات و زورآزمایی‌های فکری فقط بر نیرومندی حقیقت

جامعه خودانگیخته

می‌افزایند و گوهر آن را درخشنده‌تر می‌سازند. درست به همین دلیل بود که مطابق با یک سنت فکری، کلیسای کاتولیک رم به مدت چهار قرن، از سال ۱۵۸۷ تا سال ۱۹۸۳، فرد باهوش و دانشمندی را با عنوان «وکیل مدافع شیطان»^۱ منصوب می‌کرد تا بر علیه افرادی که نامزد احراز مقام «قدیسی»^۲ بودند (یعنی بر علیه عالی‌ترین و مقدس‌ترین مقام در کلیسا) به طرح دعوی و استدلال بپردازد. بنابراین، سودمند (و چه بسا لازم) است که اعتقاداتمان را در معرض پرسشگری قرار دهیم. اگر ما واقعاً بر این باوریم که دیگران در دیدگاه‌های خود دچار سستی و خطا هستند، باید آن دیدگاه‌ها را به چالش کشیده و با استدلال رد کنیم، نه اینکه آن‌ها را خاموش کنیم.

از زمان سقراط تا کنون، تاریخ انباشته از نمونه‌های متعدد از انسان‌هایی است که به خاطر دیدگاه‌های خود به دار مجازات آویخته شده‌اند. وحشت از این مجازات‌ها غالباً مردم را از ابراز اندیشه باز داشته و به خاموشی کشانده است، هر چند که بعدها در بسیاری موارد، درستی اندیشه‌های آنان به اثبات رسیده است. «نیکلاس کوپرنیک»^۳ از ترس برانگیختن خشم کلیسای کاتولیک رم، نظریه انقلابی خود در باب گردش سیارات به دور خورشید را سال‌ها پنهان کرده بود و تا مدت اندکی پیش از مرگش در سال ۱۵۴۳ از انتشار آن خودداری می‌کرد.^۴ دانشمند شهیر ایتالیایی «گالیله»^۵، که از پیروان کوپرنیک بود، به دلیل ابراز عقیده در باب گردش سیاره زمین به دور خورشید، توسط دستگاه تفتیش عقاید کلیسا محاکمه و بازجویی شد و پس از محاکمه تا پایان عمر در خانه‌اش زندانی بود.

1. devil's advocate

2. sainthood

3. Nicolaus Copernicus (1473-1543)

۴. معروف است که کوپرنیک اولین نسخه چاپی رساله معروف «در باب گردش کرات سماوی» که همه عمرش وقف نگارش آن شده بود را هرگز به چشم خود ندید، زیرا دوستان او تنها چند روز پیش از مرگش، در حالی که نایباً و فلج شده بود، این رساله را به دستش دادند و او فقط می‌توانست آن را لمس کند- مترجم.

5. Galileo Galilei (1564-1642)

ایجاد رعب و وحشت به این شیوه فقط باعث سرکوب حقیقت و مباحثه و پیشرفت می‌شود. آسیب این قبیل فشارها فقط به بدعت‌گذاران مجازات شده محدود نمی‌شود. این سرکوب‌گری‌ها به کل جامعه آسیب می‌رسانند.

اگر ما اندیشه‌های غالب و رایج زمانه را درست بپذیریم و اجازه ندهیم کسی به بحث و استدلال درباره آن‌ها بپردازد، اندیشه‌هایمان تکیه بر بنیانی لرزان و نامطمئن خواهند داشت و هر لحظه ممکن است فرو بریزند. اندیشه‌هایی که نآزموده و نقدناشده مورد پذیرش قرار بگیرند، به جای آن که حقایق معنادار و استوار باشند، به تدریج به اظهاراتی مبتذل و کسل‌کننده مبدل می‌شوند. اندیشه‌های تازه را نمی‌توان تا ابد خاموش کرد، چرا که در نهایت از موانع عبور کرده و مطرح می‌شوند، اما در جامعه‌ای که راه که نقد و مباحثه در آن مسدود شده باشد، طرح و بروز این اندیشه‌ها احتمالاً همراه با خشونت و از هم گسیختگی امور خواهد بود.

البته نگران‌کننده است که مردم حرف‌هایی بزنند که ما از اساس با آن مخالفت داریم، یا به ابراز اندیشه‌هایی بپردازند که عمیقاً اشتباه می‌پنداریم، یا کارهایی انجام دهند که از نظر ما هولناک و تکان‌دهنده هستند؛ و البته آزاردهنده است که دیگران باورهای اخلاقی و مذهبی ما را به سخره بگیرند. اما تحمل این ناراحتی‌ها نشانگر تعهدی است که به آزادی داریم، و نشانگر باورمان به این اصل است که اگر به اندیشه‌های مختلف مجال بحث و بررسی بدهیم و از سرکوب آن‌ها بپرهیزیم، پیشرفت بیشتری خواهیم داشت و حقایق تازه را سریع‌تر کشف می‌کنیم.

ممنوعیت‌ها

به احتمال زیاد اگر بسیاری از چیزهایی را که در زندگی روزمره از وجودشان بهره‌مند شده‌ایم ممنوع کنند به شدت خشمگین خواهیم شد. متأسفانه این اتفاق افتاده و قبلاً بسیاری از آن چیزها ممنوع شده‌اند.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر درباره این موضوع رجوع کنید به کتاب «ممنوعیت‌ها» نوشته «جان مدوکرافت»:

John Meadowcroft (ed.), *Prohibitions*, Institute of Economic Affairs, London, 2008.

همان طور که در فصول قبل اشاره شد، بنا به قاعده «عدم آسیب‌رسانی»، ما هیچ حقی برای جلوگیری از اعمال دیگران نداریم، مگر آن که این اعمال به دیگران آسیب برسانند یا آن‌ها را در معرض خطر آسیب قرار دهند. اما بسیاری از اعمال به این بهانه که به فاعل عمل آسیب می‌رسانند ممنوع شده‌اند. ممانعت از استفاده از مواد مخدر یا کشیدن سیگار و بسیاری چیزهای دیگر با همین استدلال صورت پذیرفته است. مشکل این جا است که این قبیل استدلال‌ها و توجیها (که ناظر به محافظت از شخص در مقابل آسیب‌هایی است که او ممکن است به خودش بزند) ما را مجاز می‌دارند که تقریباً هر نوع فعالیتی را ممنوع کنیم. به طور مثال، به سادگی می‌شود استدلال کرد که مردم با نوشیدن نوشابه‌های حاوی شکر، یا خوردن غذاهای چرب، یا پرداختن به ورزش‌های خطرناک، یا گرویدن به برخی مسلک‌ها و مذاهب، یا حتی با انتقاد از مقامات کشور ممکن است به خودشان آسیب رسانده یا خود را در معرض خطر آسیب قرار دهند. با توجه به تعداد پرشمار افراد و گروه‌هایی که هم اکنون در همه جای دنیا دقیقاً دارند در باره همین موضوعات بحث می‌کنند، بعید نیست که با فراموش شدن اصول اولیه آزادی و مسئولیت‌های فردی، به زودی خودِ آزادی هم به بهانه خطرناک بودن برای افراد سرکوب و ممنوع گردد.

به علاوه، ممنوعیت‌ها اغلب در عمل نیز نتایج زیان‌باری به همراه دارند. ممنوعیت هر کالا یا فعالیتی باعث می‌شود که تقاضا برای آن کالا یا فعالیت به لایه‌های زیرین و پنهان جامعه رانده شود، که این امر به نوبه خود کار نظارت و کنترل بر آن‌ها را دشوارتر می‌کند، و در همان حال، تهیه‌کاران و افراد خطرناک نیز ممکن است به تهیه و تدارک کالای ممنوع شده بپردازند. به طور مثال، ایالات متحده تا همین امروز از اثرات حضور مافیای قدرتمند و جنایتکاری رنج می‌برد که قدرت آن حدود یک قرن پیش، طی سال‌های ممنوعیت تولید و عرضه الکل در آمریکا (از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۳) به شدت رشد کرد.

ممنوعیت‌ها همچنین درک درست از نتیجه رفتارها را دشوارتر می‌کنند و باعث می‌شوند که مردم نتوانند به درستی بفهمند که آثار و عواقب کارهایشان چه خواهد بود. به طور مثال، علی‌رغم تمام ممنوعیت‌ها، بسیاری از مردم همچنان مواد مخدر مصرف می‌کنند. اما وقتی ماده‌ای غیرقانونی باشد، به دست آوردن اطلاعات سودمند و درست درباره خطرات و اثرات آن ماده دشوارتر می‌شود. به علاوه، در شرایط ممنوعیت، مصرف‌کنندگان نمی‌توانند از چگونگی کیفیت موادی که می‌خرند مطلع باشند، یا کیفیت آن را بررسی کنند. همچنین، دریافت کمک‌های اجتماعی و خدمات پزشکی نیز برای معتادان دشوارتر می‌شود، زیرا این افراد با مراجعه به سازمان‌ها و بیمارستان‌ها در واقع به مجرمیت خودشان اعتراف کرده‌اند. از همه بدتر این که غیرقانونی بودن مواد مخدر اجازه استفاده از محیط‌ها و تجهیزات سالم را به مصرف‌کنندگان نمی‌دهد و به همین دلیل، ممکن است افراد به واسطه استفاده از سرنگ‌های آلوده در معرض خطر انواع بیماری‌ها، از جمله بیماری ایدز، قرار بگیرند. بنابراین، به عبارتی می‌شود گفت که بخش عمده‌ای از آسیب‌های وارده به معتادان مواد مخدر به غیرقانونی بودن این مواد مربوط می‌شوند.^۱

این قبیل ممنوعیت‌ها بی‌جهت افراد صادق و درستکار را در ردیف مجرمین قرار می‌دهند؛ افرادی عادی که ممکن است به همراه دوستان خود به قصد تفریح و بدون کوچک‌ترین آسیب‌رسانی به دیگران یا بدون ایجاد هر گونه آزار و اذیت برای مردم، در منزل دور هم جمع شده‌اند. وقتی مردم عادی به این سادگی و به واسطه عملی که اصولاً نباید جرم محسوب شود، در ردیف مجرمین قرار می‌گیرند، در نهایت قانون و قانون‌شکنی را موضوعی مسخره می‌یابند و ممکن است جسور شوند و اقدام به ارتکاب جرائمی جدی‌تر و بالقوه آسیب‌زننده کنند.

۱. این موضوع به تفصیل در کتاب «سرمایه‌داری و آزادی» با مشخصات ذیل مورد اشاره قرار گرفته است:

Milton Friedman and Rose Friedman, *Capitalism and Freedom*, Chicago University Press, Chicago, II, 1962.

پرسش: آیا باید از افراد محافظت کنیم تا به خودشان صدمه نزنند؟

خیر. در واقع باید دید آیا شما می‌پذیرید که دیگران شما را در مقابل خودتان محافظت کنند یا این که فکر می‌کنید خودتان باید درباره موضوعات شخصی و نحوه زندگی‌تان تصمیم بگیرید؟ این که اجازه بدهیم دولت برای ما تصمیم بگیرد و خوب و بد زندگی را برای ما تعیین کند یک کار بیهوده و غیرمؤثر است، چون ما برای تصمیم‌گیری در امور زندگی مان و قضاوت در مورد اقدامات شخصی خود در جایگاهی به مراتب بهتر و شایسته‌تر قرار داریم تا یک مقام دولتی که خیلی دورتر از ما در محل کارش نشسته و شناخت درستی از وضعیت و زندگی ما ندارد. به علاوه، سپردن این اجازه به دولت خطرناک هم هست: دولت‌ها معمولاً در ابتدای کار چیزهایی را ممنوع می‌کنند که اکثر مردم در مورد زیان‌بار بودنشان موافقت دارند، اما وقتی اصول اولیه آزادی و مسئولیت فردی را به کلی به آن‌ها واگذار می‌کنیم، بعد از مدتی همه چیز را ممنوع می‌کنند.

آیا باید ما را از خوردن نوشیدنی‌های گاز دار و حاوی شکر، یا مصرف تنباکو، یا خوردن غذاهای چرب و چیزهای دیگر باز بدارند؟ آیا باید ما را به زور قانون مجبور کنند که هر روز صبح ورزش کنیم، به ورزش‌های خطرناک مانند صخره‌نوردی نپردازیم، و یا در فلان مراسم مذهبی شرکت نکنیم؟ آیا باید از خواندن کتاب‌های «خطرناک» یا انتقاد به مقامات دولتی منع شویم؟ در یک جامعه آزاد، پاسخ تمام این پرسش‌ها منفی است. اگر دیگران به اصول اخلاقی ما توهین می‌کنند و باعث رنجش ما می‌شوند، یا اگر دست به کارهای خطرناک می‌زنند، ما حق داریم به آن‌ها بگوییم که حرف‌ها یا کارهایشان درست نیست. اما مادامی که آسیبی به کسی نرسانده‌اند، حق نداریم به زور جلوی آن‌ها را بگیریم.

از طرفی، ممنوعیت‌ها تقریباً هیچ وقت و در هیچ موردی مؤثر واقع نمی‌شوند. به طور مثال، ممنوعیت سیزده ساله تولید و عرضه الکل در ایالات متحده آمریکا صرفاً باعث شد تولید و مصرف الکل در خفا انجام شود؛ جایی که نظارت بر آن به هیچ روی امکان‌پذیر نیست. قوانین سخت‌گیرانه مبارزه با مواد مخدر و مجازات‌های بسیار سنگین برای قاچاقچیان و فروشندگان این مواد نیز نتوانسته جلوی تجارت مواد مخدر را بگیرد، تجارتي که تخمین زده می‌شود ارزشی بالغ بر صدها میلیارد دلار دارد.

تلاش برای ریشه‌کنی عادات و رفتارهای مرسوم تلاشی بیهوده و نوعی اسراف است. در ضمن، چنین تلاشی، حتی برای این که کمترین میزان اثرگذاری را داشته باشد، مستلزم به کارگیری دستگاه عظیمی از نظارت و اجرا است؛ و این خود تهدیدی برای آزادی محسوب می‌شود. این تلاش بیهوده باعث می‌شود بخش عمده‌ای از منابع مالی و انسانی نیروی‌های پلیس و دستگاه قضایی صرف موضوعات بی‌اهمیت شود و مجریان قانون از تحقیق و بررسی در جرائم واقعاً خطرناک و مجازات مجرمین حقیقی باز بمانند. این تلاش بیهوده همچنین انواع فرصت‌ها را برای بروز فساد در بین نیروهای پلیس و دادگاه‌ها فراهم می‌آورد، زیرا این نیروها در اجرای ممنوعیت‌ها با افراد عادی مواجه هستند که علی‌رغم کم‌اهمیت بودن جرمشان و خطرناک نبودن کارشان (مثلاً مصرف مواد مخدر) ممکن است با مجازات سنگینی روبرو شوند، و به همین دلیل حاضرند برای حفظ آبرو و خلاصی از مجازات، رشوه‌های کلان بدهند.

رفتار عمومی و خصوصی

قواعد یک جامعه آزاد حاکم بر رفتار «عمومی» است؛ یعنی بر نحوه رفتار افراد با دیگران. اما رفتار «خصوصی» (یعنی آن بخشی که فقط به خود فرد مربوط می‌شود) در حوزه خصوصی باقی می‌ماند و جامعه آزاد کاری به آن ندارد. رفتار خصوصی فرد فقط زمانی موضوعیت می‌یابد و تبدیل به یک موضوع قانونی می‌شود که به دیگران آسیب رسانده یا ایجاد آسیب کرده باشد.

اما در یک جامعه آزاد لازم است دقت و مواظبت بسیار شود که آسیب عینی یا خطر ایجاد آسیب اصالتاً وجود داشته و واقعی باشد تا به هر بهانه‌ای نشود افراد را مورد تعقیب قرار داد. به طور مثال، آیا باید به مردم اجازه داد که سم یا زهر بفروشند؟ نظر به این که سم‌ها یا زهرها مصارف متعددی دارند که شامل آسیب‌رسانی به انسان‌ها نمی‌شوند، ممنوع کردن تولید و عرضه آن‌ها خسارت بیشتری به بار می‌آورد تا آزاد گذاشتن آن. البته شاید ثبت اسم و مشخصات فروشندگان و خریداران این کالا توجیه قابل دفاعی داشته باشد تا افرادی که احیاناً قصد مسموم کردن دیگران به سرشان می‌زند بدانند که در صورت اقدام به این عمل جرمشان کشف خواهد شد، اما هیچ نظارتی فراتر از این پذیرفتنی نیست.^۱

آیا بر علیه بدمستی در انظار عمومی یا قمارخانه‌ها و عشرت‌کده‌ها می‌بایست قانون و مقرراتی وجود داشته باشد؟ بله، در صورتی که این اعمال یا حضور در این مکان‌ها باعث ایجاد درگیری و خشونت شوند باید مقرراتی برای جلوگیری از آن‌ها وجود داشته باشد، و به همین دلیل هم بسیاری از کشورها با صدور مجوزهای مختلف بر این قبیل فعالیت‌ها نظارت دارند. البته در اکثر مواقع، تأثیر بد این کارها بیشتر متوجه افراد دخیل در این فعالیت‌ها است. شاید خیلی از مردم از فکر چنین فعالیت‌هایی نیز نفرت داشته باشند، اما اگر ما اجازه دهیم که فعالیت‌های مختلف را بر مبنایی به جز مبنای آسیب‌رسانی مستقیم به دیگران ممنوع کنند، با توجه به این که دامنه جریحه‌دار شدن احساسات انسان‌ها بسیار

۱. مطلب مزبور و بسیاری دیگر از موضوعات مشابه مربوط به حدود آزادی‌های فردی در جامعه، به دقت در رساله «در باب آزادی» نوشته فیلسوف و جامعه‌شناس نامدار انگلیسی قرن نوزدهم، «جان استوارت میل» مورد اشاره و بررسی قرار گرفته است. رساله مزبور نخستین بار در سال ۱۸۵۹ در انگلستان منتشر گردید و نسخه‌ای از آن همراه با دیگر مقالات او با مشخصات ذیل توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد به چاپ رسیده است:

John Stuart Mill, *On Liberty and other Essays*, Oxford University Press, Oxford, 2008.

وسیع است، تقریباً هیچ فعالیتی از تیررس این دامنه در امان نخواهد ماند و بسیاری از کسب و کارها تعطیل خواهند شد.^۱

آیا باید به مردم اجازه داد تا در روزهای مقدس (مثلاً روز شنبه که برای یهودیان مقدس است) به کار و تجارت بپردازند؟ یا چند همسر داشته باشند؟ در جواب باید گفت که این موضوع به خود افراد مربوط است و ربطی به ما یا دولت ندارد، چون این قبیل کارها آسیبی به کسی نمی‌رسانند. دلیل وجودی قوانین در یک جامعه آزاد حفظ و گسترش آزادی است، نه تحمیل اخلاقیات عده‌ای از مردم بر عده‌ای دیگر.^۲

۱. لازم به توضیح است که در بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله کشور خودمان تعدادی از فعالیت‌های مورد اشاره نویسنده به حکم قوانین شرعی (که جزو قوانین مدنی و کشوری هستند) ممنوع شده‌اند. لذا باید توجه داشت که نویسنده در این موارد بیشتر نظر به وضعیت کشور خودش و دیگر کشورهای غربی دارد؛ یعنی نظام‌هایی که قوانین اساسی و مدنی آن‌ها اصولاً بر مبنای موضوعات و قوانین عرفی تدوین شده‌اند و قوانین شرعی در دستگاه‌های حکومتی موضوعیتی ندارند - مترجم.

۲. قسمت نخست جمله فوق یادآور ابتدای یکی از فرازهای بیادماندنی در پاراگرافی از فصل ششم از «رساله دوم حکومت» نوشته فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، «جان لاک» است، و بی‌مناسبت نیست که به جهت ربط مستقیم با بسیاری از مطالب این کتاب، ترجمه قسمتی از پاراگراف مزبور در ادامه همین پانویس آورده شود. ترجمه زبان فاخر و پیچیده «جان لاک» دشواری‌های خاص خودش را دارد و طبعاً برای ما هم دشوار بوده است. اما یکی از دلایل ارائه ترجمه این پاراگراف توجه به این مطلب است که چگونه بعد از گذشت ۳۲۶ سال از انتشار «رساله دوم حکومت»، اندیشه‌های «جان لاک» همچنان از نفوذ و موضوعیت برخوردارند. به واقع عده‌ای بر این باورند که «جان لاک» موفق‌ترین فیلسوف تاریخ فلسفه غرب بوده است، چرا که بر خلاف فیلسوفانی نظیر «کانت» یا «هگل» که با گذشت زمان و پیشرفت علوم و فلسفه، تناقض و واقعیت‌گریزی بسیاری از مبانی اصلی فلسفه‌شان آشکار گردیده و حالتی هذیان‌گویانه پیدا کرده (و نهایتاً با رسوخ در اندیشه‌های افرادی نظیر «مارتین هایدگر» به دفاعیه‌ای غلط‌انداز در توجیه ظلم و جنایت تبدیل شده‌اند)، «جان لاک» را هنوز هم می‌شود خواند و انسان دوستی و هوشمندی صمیمی‌اش را ستایش کرد. اکثر اندیشه‌ها و نوشته‌های او همچنان از قوت و اعتبار برخوردارند، و مبنای فکری محکم و روشنی فراهم می‌آورند برای همه کسانی که خواستار بهروزی واقعی جوامع بشری هستند و برای آزادی‌های فردی انسان در پناه قانون و حاکمیت قانون حقیقتاً ارزش و احترام قائل می‌شوند. ترجمه پاراگراف مزبور به این شرح است: ... ←

در یک جامعه آزاد مردم مجازند که قواعد خاص خودشان را در مورد اموال و دارایی‌هایشان اعمال کنند، به شرطی که قواعد آن‌ها ناقض قاعده «عدم آسیب‌رسانی» نباشد. در بسیاری از کشورها، برخی فضاها عمومی (نظیر پاساژها و مراکز بزرگ خرید) به جای آن که در کنترل مقامات سیاسی باشند در مالکیت شخصی افراد قرار دارند. به طور مثال، در سال ۲۰۰۵، مرکز خرید «بلو واتر»^۱ در جنوب غربی انگلستان (که یک ملک شخصی است)، برخی از کارها، از جمله پوشیدن لباس‌هایی که سر و صورت را بپوشاند (مثلاً کاپشن‌های کلاه‌دار)، فحش دادن یا استفاده از کلمات رکیک، پخش جزوه‌های تبلیغاتی، و سیگار کشیدن را در داخل محوطه مرکز خرید ممنوع اعلام کرد. یا به طور مثال، در شهرک «بورن‌ویل»^۲ در مناطق مرکزی انگلستان (شهرکی صنعتی که «جرج کدبری»^۳ صاحب کارخانه معروف شکلات «کدبری»^۴ در قرن نوزدهم آن را بنیان گذاشت و از آن زمان تا کنون تحت نظر یک مجموعه شرکتی خصوصی اداره می‌شود که به اصول اعتقادی «جرج کدبری» وفادار مانده‌اند) فروش علنی مشروبات الکلی ممنوع است. از آن جایی که مرکز خرید «بلو واتر» و شهرک صنعتی «بورن‌ویل» هر دو ملک خصوصی هستند، صاحبان آن‌ها کاملاً مطابق با حقوق مالکیت خود

.... ← "غایت قانون، نه برچیدن آزادی یا لگام زدن بر آن، بلکه نگاه‌داشت و توسعه آزادی است؛ زیرا در همهٔ وضعیت‌های مربوط به موجودات مستعد قوانین، آن جا که قانون نباشد، آزادی نیز نخواهد بود؛ چرا که آزادی به معنای آزاد بودن از محدودیت و خشونت اعمال شده از سوی دیگران است، که چنین امری، آن جا که قانون نباشد، امکان‌ناپذیر است: اما آزادی، برخلاف پنداشت رایج، آزادی هر کس در انجام هر آن چه میل او باشد نیست (زیرا چه کسی آزاد خواهد بود وقتی میل و هوس هر فرد دیگری امکان چیرگی یافتن بر او داشته باشد؟)؛ بلکه آزادی به معنای آن است که انسان بتواند شخص خویش را، کنش‌ها و دارایی‌ها و همهٔ مالکیت خویش را، آزادانه به هر شیوه که مایل باشد، در چارچوب آن قوانینی که تحت آن بسر می‌برد، تعیین نماید و سامان دهد، و تحت آن قوانین در معرض خواست خودسرانهٔ دیگران نباشد، بلکه آزادانه خواست و ارادهٔ خودش را دنبال کند." - جان لاک (از فصل ششم از رساله دوم حکومت) - مترجم.

1. Bluewater
2. Bournville
3. George Cadbury (1839 – 1922)
4. Cadbury Chocolate factory

عمل کرده‌اند و علی‌رغم این که قوانین وضع شده در این دو منطقه خصوصی حتی با قوانین کشوری انگلستان تفاوت دارند، باز هم کسی نمی‌تواند معترض آنان شود.

■ مشکل دیگرخواهی

تصور این که جوامع و اقتصادهای آزاد بر مبنای «نفع شخصی» مردمش بنا شده‌اند برای بسیاری از افراد ناراحت‌کننده است. این افراد ترجیح می‌دادند در دنیایی زندگی کنند که به جای نفع شخصی، همه چیز بر مبنای «دیگر خواهی»^۱ به پیش می‌رفت؛ دنیایی که در آن مردم بدون انگیزه‌های خویشتن‌خواهانه، صرفاً در فکر منافع و خوشبختی دیگران بودند. اما چنین دنیایی بیش از آن که به حل مشکلات کمک کند، به انبوهی از مشکلات دامن خواهد زد.^۲

برای کمک به دیگران هیچ راهنمای مشخصی وجود ندارد

جهت ورود به این بحث ابتدا باید پرسید اصولاً ما چگونه می‌توانیم بفهمیم و تشخیص بدهیم که «منافع دیگران» چیست؟ ما هیچ دسترسی مستقیمی به ذهن و ارزش‌های دیگران نداریم، و اگر سعی می‌کردیم آن چه را که به نفع ایشان است انجام دهیم قطعاً مرتکب اشتباهات بزرگی می‌شدیم. هر کس که تا کنون یک هدیه تولد کاملاً نامربوط و بی‌استفاده دریافت کرده به خوبی می‌داند که حتی افراد خانواده و دوستان آدم هم تا چه اندازه می‌توانند در قضاوت خود درباره سلیقه او اشتباه کنند. فرهنگ بذل و بخشش به نظر نمی‌رسد که بتواند مبنای مناسب و مؤثری برای اداره کل یک جامعه بزرگ باشد.

1. altruism

۲. برای آگاهی بیشتر و توضیحات مفصل در این زمینه رجوع کنید به مقاله «بارادوکس اخلاق» نوشته اقتصاددان چینی «مائو یوشی» در کتاب «اخلاق سرمایه‌داری»:

Tom G. Palmer, *The Morality of Capitalism*, Students of Liberty, Arlington, VA, 2011

(ترجمه کتاب مزبور در ایران چاپ و منتشر شده است و مشخصات انگلیسی و فارسی آن به شرح ذیل می‌باشد: اخلاق سرمایه‌داری، مؤلف و گردآورنده: تام جی. پالمر، ترجمه: بردیا گرشاسبی، انتشارات سارگل، تهران، ۱۳۹۱) - مترجم.

در ضمن، وقتی کسی به ما چیزی عطا می‌کند، سخت است که بخواهیم یک حالت انتقادی نسبت به آن داشته باشیم. ما معمولاً هدیه را با سپاس و قدردانی مشهود از دیگران قبول می‌کنیم؛ حتی اگر از آن هدیه متنفر باشیم. بنابراین، در یک جامعهٔ دیگرخواه مردم هرگز نمی‌توانند دقیقاً بدانند و بفهمند که دیگران واقعاً چه می‌خواهند. این وضعیت تفاوت اساسی دارد با جامعه و اقتصادی که بر مبنای نفع شخصی بنا شده است؛ اقتصادی که در آن اگر مشتریان اجناس مورد نیاز خود را دقیقاً با همان مشخصاتی که مد نظر دارند نزد فروشنده نیابند، بی‌درنگ ناراضی خود را ابراز می‌کنند و حتی تهدید می‌کنند که اگر رضایتشان تأمین نشود از فروشنده دیگری خرید خواهند کرد. نفع شخصی باعث می‌شود تمام حواس فروشندگان متوجه خواست مشتری باشد تا کالای مورد نظر او را، دقیقاً با همان مشخصاتی که مد نظر او است، با کمترین قیمت ممکن تهیه و عرضه کنند، چون این کار را در جهت تأمین منافع شخصی خودشان می‌دانند.

دیگرخواهی تضاد تولید می‌کند

اگر همه معاملات بازار صرفاً با انگیزهٔ تلاش عامدانه برای کمک به دیگران صورت می‌گرفت، تنش و درگیری بین خریداران و فروشندگان به همان اندازه می‌بود که در دنیای مبتنی بر نفع شخصی کنونی شاهد هستیم. در جامعه دیگرخواه، خریداران خواستار قیمت‌های گران‌تر می‌شدند چون هدفشان این بود که به فروشنده نفع برسانند. فروشندگان نیز قیمت‌ها را به حد صفر می‌رساندند تا منافع خریداران به حداکثر ممکن برسد. این وضعیت فرضی درست معکوس چیزی است که در دنیای امروز اتفاق می‌افتد.

درست است که در اقتصاد بازار آزاد بین مردمی که هر یک به دنبال منافع شخصی خودشان هستند تضاد و اختلاف وجود دارد، اما مردم می‌توانند اختلافات خود را از طریق مذاکره و چانه‌زنی حل کنند. اگر تنها انگیزهٔ مردم نفع‌رسانی به دیگران می‌بود، هیچ راهی برای حل اختلافات باقی نمی‌ماند، چون هر آدم

دیگرخواهی اصرار می‌داشت که به نفع طرف مقابلش عمل کند. در چنین وضعیتی، چون هیچ یک از طرفین تمایلی به نفع بردن در معامله ندارد، حصول توافق بین آن‌ها دشوار می‌شود، و «ضرورت نیاز شخصی» نیز (که عامل مهمی برای حصول توافق بین آدم‌های معمولی است و این آدم‌های فرضی فاقد آن هستند) نمی‌تواند به آن‌ها در رسیدن به توافق کمک کند.^۱

نفع شخصی و محاسبه هزینه و منفعت

نفع شخصی باعث می‌شود همه حواس تولیدکنندگان، و همچنین مشتریان، روی یک موضوع متمرکز شود؛ این که مطمئن شوند منافع هر کار یا معامله‌ای از هزینه‌های آن بیشتر است. کاسب یا تعمیرکاری (مثلاً یک دباغ) که در فکر منافع خود نباشد و کارهایش را بدون چشم‌داشتِ دستمزد انجام دهد، با این عمل خود به واقع یک پیام گمراه‌کننده برای همه افراد ارسال کرده است؛ پیامی مبنی بر این که هزینه وقت و مهارت او صفر است. مشتریان، که این پیام را به همین معنای لغوی‌اش گرفته‌اند، خیلی زود با انبوهی از تقاضاهای پی‌درپی به مغازه دباغی او هجوم می‌آورند. دباغ مهربان که از پیش به همه پیام داده که مجانی کار می‌کند، حتی اگر ضرر هم بدهد (که قطعاً می‌دهد) به ناچار باید سفارشات مشتریان را قبول کند. به این ترتیب، تعمیرکار مهربان و دیگرخواه، با صف‌های

۱. مقاله «پارادکس اخلاق» نوشته دانشمند و اقتصاددان چینی «مائو یوشی» (که نویسنده در ابتدای این بحث به آن ارجاع داده است)، با تحلیلی کم‌نظیر و ذکر مثال‌های تاریخی و ادبی و با استناد به آزمایش‌های فکری، به روشنی ثابت می‌کند که در جامعه دیگرخواه به لحاظ منطقی هیچ راهی برای حصول هیچ گونه توافقی مطلقاً وجود ندارد. به عبارتی، علی‌رغم عجیب بودن این موضوع، دیگرخواهی و چشم‌پوشی از نفع شخصی، صلح و دوستی و محبت را ناممکن می‌کند و در نهایت هیچ نتیجه‌ای جز جنگ و خونریزی و تباهی در بر ندارد. مطابق با تحلیل و استدلال «مائو یوشی»، اگر به فرض محال آدم‌ها حقیقتاً دست از منافع شخصی بردارند و همه آن‌ها به معنای واقعی و هم‌زمان فقط در فکر منافع دیگران باشند، تعاملات روزمره آن‌ها ابتدا با تعارف و ادب آغاز می‌شود، رفته رفته حالتی مضحک به خود می‌گیرد، و نهایتاً به تلخی و خشونت می‌گراید- مترجم.

بی‌پایانی از مشتریان مشتاق مواجه می‌شود که وسایل چرمی کهنه و بنجل خود را برای تعمیر نزد او آورده‌اند.^۱

بر عکس، در جامعه و اقتصاد بازار و مبتنی بر نفع شخصی، اگر تعمیرکاری با صف طولانی از چنین مشتریان پُر توفعی مواجه شود، بی‌درنگ به آنان می‌گوید که وسایلشان ارزش تعمیر کردن ندارد، یا احتمالاً چنان قیمت بالایی برای ترمیم آن وسایل اعلام می‌کند که مشتریان بروند و مزاحم کسب و کار او نشوند.^۲ بازار یک مکانیسم پیچیده است که تقاضاها را مدیریت می‌کند و تلاش و سرمایه را روی فعالیت‌هایی متمرکز می‌کند که منفعتی ایجاد کنند و ارزش صرف وقت و تلاش و سرمایه را داشته باشند.

۱. واضح است که در این مثال فقط تعمیرکار روحیه دیگرخواهی دارد و مشتریان به فکر منافع شخصی خودشان هستند. قطعاً ادامه این روند برای تعمیرکار مهربان امکان‌پذیر نیست و خیلی زود از هستی ساقط می‌شود. به عبارتی، اگر فقط یک گروه از مردم «دیگرخواه» باشند و بقیه گروه‌ها این طور نباشند، بدون تردید در حق گروه اول اجحاف خواهد شد. اما احتمالاً طرفداران ایده دیگرخواهی چنین جامعه‌ای را نمی‌پسندند، بلکه به دنبال ایجاد یک جامعه آرمانی هستند که در آن همه افراد بدون استئنا «دیگرخواه» باشند. البته مشخص نیست که اگر به فرض محال آن جامعه آرمانی تحقق پیدا کند و مثلاً همه دباغ‌ها فقط به منافع مشتریان فکر کند و همه مشتریان هم فقط به منافع دباغ‌ها فکر کنند، خدمات پوست و چرم دقیقاً به چه صورتی انجام خواهد شد. یا شاید هم به احتمال زیاد هیچ کار و فعالیتی در زمینه دباغی صورت نگیرد. حال اگر این وضعیت را به همه چیز و همه فعالیت‌ها تعمیم بدهیم، با شرایط بسیار عجیب و بغرنجی مواجه می‌شویم، شرایطی که در آن اصولاً امکان اقدام به عمل از همه سلب می‌شود. متأسفانه شعارهای آرمانی اکثراً در حد حرف و شعار قشنگ هستند و کمتر پیش می‌آید که طرفداران این آرمان‌ها به پیامدهای عملی شعارهای خود فکر کنند- مترجم.

۲. جملات و عباراتی نظیر «نسیه ممنوع» یا «لطفاً تقاضای نسیه نفرمایید» یا «نسیه داده نمی‌شود» که از قدیم در اکثر بقالی‌های تهران روی دیوار داخل مغازه و درست بالای صندوق دخیل (و معمولاً با دست خط بچگانه) نوشته می‌شد، حاکی از خساست یا نامهربانی بقال‌ها نبود، بلکه نشان‌دهنده آگاهی آن‌ها به این موضوع ساده بود که فقط با انگیزه نفع شخصی می‌شود یک مغازه را اداره کرد. کسبه به تجربه دیده بودند که «دیگرخواهی» و دلسوزی بیش از اندازه برای دیگران (و نسیه فروشی) بدون تردید به تعطیلی مغازه خواهد انجامید. به واقع، ما وجود مغازه بقالی و نانوايي در محله‌مان را مدیون نفع‌جویی شخصی مغازه‌داران هستیم. به عبارتی، ما وجود بازارها و صنایع و شهرها و تمدن بشری را مدیون نفع‌جویی شخصی افراد هستیم- مترجم.

پرسش: آیا بهتر نیست که دولت قیمت‌ها را کنترل کند تا افزایش کم‌درآمد هم قدرت خرید داشته باشند؟

خیر. قیمت‌ها در حکم علائمی هستند که بی‌وقفه ما را راهنمایی می‌کنند و به ما خبر می‌دهند که در چه جاهایی مازاد منابع داریم و کجا با کمبود منابع مواجه هستیم. این علائم به تولیدکنندگان اطلاع می‌دهند که فلان کالا را بیشتر یا کمتر تولید کنند، و به مصرف‌کنندگان پیام می‌دهند که فلان کالا را کمتر یا بیشتر بخرند یا به دنبال کالای جایگزین باشند. کنترل قیمت‌ها پیام‌های ارسالی این علائم راهنما را دستکاری یا سرکوب می‌کنند. در نتیجه، مردم در مورد یک منبع (مثلاً گوشت یا مرغ) پیام‌های غیرواقعی دریافت می‌کنند و بر اساس این پیام‌های نادرست، تقاضایشان برای خرید آن منبع بیشتر می‌شود. به این ترتیب، تقاضا از عرضه پیشی می‌گیرد و به ایجاد کمبود منجر می‌شود (یا کمبود اولیه را شدیدتر می‌کند). ادامه این روند معمولاً به سیستم سهمیه‌بندی کالای کمیاب منتهی می‌شود که کارایی آن حتی از کنترل قیمت‌ها هم کمتر است و اوضاع را بدتر می‌کند.

یکی از نمونه‌های کنترل قیمت، سیاست‌های «کنترل اجاره»^۱ است که به منظور تهیه مسکن اجاره‌ای ارزان قیمت طراحی و اجرا می‌شوند. این سیاست‌ها در عمل وضعیت مسکن اجاره‌ای را بدتر کرده و کمبود آن را شدیدتر می‌کنند، زیرا مالکین احساس می‌کنند که ارزش ملکشان بیشتر از نرخ اجاره‌ای است که دولت تعیین کرده و به همین دلیل آپارتمان خود را از بازار اجاره خارج می‌کنند. این که عده‌ای از مردم از پس هزینه مایحتاج اساسی (مثلاً مسکن) بر نمی‌آیند، دلیل نمی‌شود که ما دخالت دولت در مکانیسم بازار را الزاماً بهترین راه حل ممکن بدانیم. بهترین راه حل این است که به آن‌ها پول بدهیم؛ البته نه از جیب بقیه مردم، بلکه از طریق خیریه‌های خصوصی یا با گرفتن حداقل مالیات ممکن از آن‌ها. در آن صورت آن عده نیز می‌توانند مانند بقیه مردم با مراجعه به بازارها، کالاهای مورد نیاز خود را تهیه کنند؛ بازارهای رقابتی و کارآمدی که بهتر از هر اداره دولتی و به مؤثرترین وجه ممکن، روازنه نیازهای میلیاردها انسان را تأمین می‌کنند.

۱. لازم به ذکر است که «کنترل اجاره» (rent control) با مقررات کلی مربوط موجر و مستأجر تفاوت دارد، گرچه می‌تواند بخشی از این مقررات باشد. موضوع کنترل اجاره (به معنایی که نویسنده مد نظر دارد، یعنی تعیین نرخ اجاره خانه‌ها و آپارتمان‌های مسکونی توسط دولت) در کشور ایران به صورت قانون درنیامده، و بنابراین برای مردم ما چندان شناخته شده نیست. یکی از رسواترین نمونه‌های کنترل اجاره مربوط به شهر نیویورک در آمریکا است که مقررات آن، در شکل فعلی‌اش، از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون اجرا می‌شود - مترجم.

در دنیایی که بر مبنای دیگرخواهی بنا شده، مردم احتمالاً برای انجام بسیاری از کارها، مثلاً برای خانه‌سازی، سراسیمه به کمک همسایگان خود خواهند شتافت. اما به لحاظ فنی و عملی، و برای مقرون به‌صرفه بودن کار، شاید بهتر باشد که افراد برای ساختن خانه‌شان، به جای کمک گرفتن از دوستان و همسایگان بی‌تجربه و فاقد مهارت، به بازار مراجعه کرده و معمار و بنای حرفه‌ای استخدام کنند. استفاده از افراد بی‌تجربه و نابلد خود به معنای ضرر است. اما این ضرر چندین برابر بیشتر خواهد شد وقتی در نظر بگیریم که آن همسایگان نابلد، به دلیل مشغولیت در ساختمان‌سازی، از صرف وقت و مهارت خود در کارهای مفید و مؤثر باز مانده‌اند. بازار مردم را تشویق می‌کند تا وقت و مهارت خود را در حرفه‌ها و فعالیت‌هایی به کار بگیرند که بیشترین ارزش را برای مهارت آنان قائل می‌شوند.

اخلاق بازار

این حقیقت که اقتصاد بازار آزاد بر مبنای نفع شخصی بنا شده است دلالت بر غیراخلاقی بودن آن نمی‌کند. در محیط بازار مردم فقط از طریق همکاری با دیگران و تأمین خواسته‌های آنان است که وضعیتشان بهتر می‌شود و در زندگی پیشرفت می‌کنند. بازار رفتار ضد اجتماعی را تنبیه می‌کند. چه لزومی دارد که مردم بخواهند با یک شخص بی‌ادب و انسان‌ستیز معامله کنند وقتی این همه آدم خوش‌اخلاق و مؤدب در دنیا وجود دارند که علاقه‌مند به همکاری و معامله هستند؟

به علاوه، قواعدی وجود دارند که کارکرد روان و داوطلبانه بازار را تضمین کرده و استفاده از زور و اجبار را منتفی می‌کنند. اما برای تک‌تک موارد نمی‌توان صرفاً به وجود قواعد رسمی اکتفا کرد. بازارها در نهایت به اعتماد و اطمینان متکی هستند و به افرادی که به قابل اعتماد و اطمینان بودن شهرت یافته‌اند پاداش می‌دهند. بازارها علی‌رغم این که نیروی محرکه‌شان نفع شخصی است، اخلاق منافع متقابل را تشویق و ترویج می‌کنند.

مسئولیت اجتماعی شرکتی

عده زیادی از افراد خواستار آنند که کسبه و شرکت‌ها اخلاقی‌تر عمل کنند و به ترویج چیزی بپردازند که اصطلاحاً به آن «مسئولیت اجتماعی شرکتی»^۱ می‌گویند. امروزه بسیاری از شرکت‌های بزرگ بین‌المللی هر ساله، ضمن انتشار گزارشات مفصل برای مردم توضیح می‌دهند که چه کارهایی انجام داده‌اند که «شهروندان خوبی» باشند.

اما حقیقت این است که فقط «افراد» می‌توانند مسئول یا غیرمسئول و اخلاقی یا غیراخلاقی باشند. «گروه‌ها» اخلاق جداگانه‌ای برای خودشان ندارند. یک کشور یا شهر، یک نژاد، قبیله، کلپ، یا شرکت به خودی خود نمی‌تواند اخلاقی یا غیراخلاقی باشد، بلکه فقط «اعضای» یک شرکت یا قبیله، یا شهروندان یک کشور یا شهر می‌توانند اخلاقی یا غیراخلاقی باشند. بدون تردید، همه ما دوست داریم که مدیران شرکت‌ها در سازمان‌های متبوع خود یک فرهنگ اخلاقی به وجود بیاورند. اما اخلاق و مسئولیت در اعمال بازتاب می‌یابند، و عمل را فرد انجام می‌دهد، نه گروه.

حرکت جدیدی که به نام «مسئولیت اجتماعی شرکتی» آغاز شده در واقع سعی دارد رفته‌رفته هزینه برنامه‌های مدنی و رفاهی دولتی را به شرکت‌های خصوصی انتقال دهد. شرکت‌ها سعی می‌کنند با تأمین منابع مالی مدارس محلی و حمایت از گروه‌های اجتماعی و غیره نشان بدهند که چه شرکت‌های خوب و بامسئولیتی هستند. البته انجام این قبیل فعالیت‌ها ممکن است تا حدودی با منطق کسب و کار جور در بیاید و از جهاتی به نفع شرکت‌ها باشد، زیرا به هر حال شرکت‌ها در آینده از میان همین مدارس محلی نیرو جذب می‌کنند، و ایجاد روابط حسنه با آن‌ها روند جذب نیرو را آسان‌تر خواهد کرد. اما تصمیم در مورد این قبیل فعالیت‌های اجتماعی یک تصمیم کاملاً شرکتی و حرفه‌ای است که باید توسط مدیران و سهامداران شرکت و به اراده و میل خودشان صورت بگیرد، نه این که به نام اخلاق و با زور افکار عمومی بر آن‌ها تحمیل شود.

1. corporate social responsibility

در شرایطی که بین شرکت‌ها رقابت واقعی وجود داشته باشد و رانت‌خواری و فشار گروه‌های ذینفع در کار نباشد، دیگر هیچ شرکتی پول باد آورده و کلان جهت حمایت از پروژه‌های محلی که در خدمت منافع کاری شرکت نباشد نخواهد داشت. وقتی شرکتی پول برای خرج در این قبیل پروژه‌ها دارد معنایش آن است که در روند طبیعی بازار اختلال و انحراف ایجاد شده است (مثلاً یک معنایش این است که احتمالاً برخی مقررات خاص دولتی از آن شرکت ولخرج در مقابل فشار رقابت با دیگر شرکت‌ها محافظت می‌کند). در یک بازار حقیقتاً رقابتی، این قبیل شرکت‌های حمایت‌شده و نورچشمی، قطعاً مسابقه کسب و کار را به شرکت‌هایی خواهند باخت که بساط چاپلوسی و خودنمایی با ولخرجی برای پروژه‌های محلی را جمع کرده‌اند و از سود حاصله از این صرفه‌جویی بهره برده‌اند.

در ضمن، کسبه و شرکت‌ها چندان بلد نیستند (و اصولاً وقتش را ندارند) که بر پول‌هایی که وقف پروژه‌های محلی کرده‌اند نظارت کنند و مطمئن شوند که آیا این پول‌ها به نحو شایسته‌ای خرج می‌شود یا خیر. کسبه و شرکت‌ها بهتر است به این نصیحت گوش کنند و همه حواس خود را بر کار اصلی‌شان متمرکز کنند: کسب سود از طریق تولید و ارائه کالاها و خدماتی که مردم عادی (و نه دولت‌ها و گروه‌های فشار اجتماعی) واقعاً خواهان آن‌ها هستند. این کار به نوبه خود ثروت عظیمی در جامعه ایجاد می‌کند؛ ثروتی که کارهای خیریه و بشردوستانه واقعی و خصوصی را امکان‌پذیر و مقرون به صرفه می‌کند.



■ خصوصی سازی و جهانی سازی ■

■ مهاجرت و تکنولوژی

دنیايي در حال باز شدن

موضوعات و اخبار مربوط به ساکنین این سیاره که یک زمانی به نظر خیلی دور و دست نیافتنی می‌رسیدند اکنون در همین نزدیکی و در دسترس ما هستند. تلویزیون، رادیو، اینترنت، و انواع ارتباطات باعث شده‌اند که فرهنگ‌ها، شیوه‌های زندگی، نژادها، اقوام، نظام‌های سیاسی، و کشورهای دیگر به ما نزدیک‌تر شوند. مسافرت‌های هوایی و حمل و نقل سریع زمینی امکانی فراهم آورده‌اند تا مردم بتوانند از جاهای بیشتری دیدن کنند و از نزدیک با آن‌ها آشنا شوند.

این موضوع کار دولت‌ها را در پنهان کردن اشتباهاتشان دشوارتر کرده است. امروزه دیگر بی‌فایده و مسخره است که دولتی بخواهد به امید بی‌خبر نگه داشتن شهروندان از کاستی‌های دولت، به دور خود حصار بکشد و همه چیز را عالی جلوه بدهد. اکنون به یمن تماس روزانه با بقیه دنیا از طریق رسانه‌های اجتماعی و تلویزیون‌های ماهواره‌ای، مردم احتمالاً از پیش از فرصت‌های خیره‌کننده در دیگر جاهای دنیا با خبر هستند.

در نتیجه، بسیاری از کشورها از تلاش برای بستن مرزهای خود به روی دنیا دست برداشته، و درها را به روی جهانگردان و دیگر بازدیدکنندگان گشوده‌اند. در طی چند دهه اخیر، کشورهای بزرگی نظیر روسیه، چین، ویتنام، و برمه نسبت به گذشته با نگاه بازتری به جامعه بین‌المللی پیوسته‌اند. امروزه، یک پنجم جمعیت کشوری نظیر افغانستان حداقل برای مدتی در خارج از آن کشور بوده یا زندگی کرده‌اند.

تبادل اندیشه‌ها

البته این فقط آدم‌ها نیستند که به گشت و گذار در دنیاهای تازه می‌پردازند؛ اندیشه‌ها نیز همراه آدم‌ها به اقصی نقاط جهان سفر می‌کنند. جهانگردان به دیدار کشورهای مختلف می‌روند و با خود داستان‌هایی از سرزمین‌های بسیار متفاوت همراه می‌برند؛ سرزمین‌هایی که مردمانش آزادی عمل کردن و اندیشیدن و بیان کردن دارند. مردم محلی و میزبانان جهانگردان به خارج می‌روند و با شگفتی درستی گفته‌های مسافران را از نزدیک مشاهده می‌کنند. اگر مردم به اینترنت و تلویزیون‌های ماهواره‌ای دسترسی داشته باشند، برای اطلاع از درستی گفته‌های مسافران نیازی به خارج رفتن نیز ندارند، زیرا حقیقت شنیده‌هایشان را به چشم روی صفحه تلویزیون و کامپیوتر خود تماشا می‌کنند.

تجارت نیز همین تأثیر را دارد. وقتی کشوری درها را به روی تجارت بین‌المللی می‌گشاید، شهروندانش با مردم کشورهای با فرهنگ‌های متفاوت به تجارت و دوستی می‌پردازند و رفته‌رفته از شیوه‌های زندگی آن‌ها آگاه می‌شوند.

این موضوع فشار وارده بر دولت‌ها را برای باز کردن بیش از پیش درها به روی جامعه جهانی افزایش می‌دهد. مردمی که در دیدار از کشورهای دیگر آزادی را از نزدیک دیده و تجربه کرده‌اند، در می‌یابند که آزادی چه نیروی عظیمی برای پیشرفت و گسترش بهروزی اقتصادی به وجود می‌آورد، و بخشی از آن پیشرفت و بهروزی را برای کشور خودشان می‌خواهند. تکنولوژی، تجارت، مهاجرت، جهانگردی، و بازارهای جهانی همگی سفیران جامعه آزاد محسوب می‌شوند.

■ پروانندن یک جامعه آزاد

رد سرمایه‌داری دستوری و از بالا به پایین

ایجاد یک جامعه آزاد در جایی که آزادی از قبل وجود نداشته کار ساده‌ای نیست. دولت‌های جدید و سازمان‌های کمک‌رسانی بین‌المللی اغلب به دنبال تغییرات سریع و چشم‌گیر، نظیر تعویض کل نظام اداری و دیوان‌سالاری و یا خصوصی‌سازی صنایع بزرگ دولتی هستند.

این رهیافت در اکثر مواقع فاجعه به بار می‌آورد. در شرایطی که فرهنگ استفاده از قدرت دولتی برای منافع شخصی هنوز به قوت خود باقی مانده و درک درستی نیز از سازوکار بازار و رقابت وجود ندارد، بسیاری از اقدامات مربوط به خصوصی‌سازی (نظیر آن چه در مکزیک در اواخر دهه ۱۹۸۰ روی داد) صرفاً منجر به انتقال انحصارات دولتی به عده‌ای از رفقا و نورچشمی‌ها می‌شود. در نظر مردم، این نوع «سرمایه‌داری رفیق‌سالار»^۱ با «رفیق‌سالاری دولتی»^۲ که قبلاً وجود داشته هیچ تفاوتی ندارد. در ضمن، از آن جایی که اصلاح نظام قضایی ممکن است ده‌ها سال به طول بیانجامد، احتمال دارد حتی دستگاه عدالت و دادگاه‌ها نیز این رفیق‌سالاری نوظهور را تا مدت‌ها به چالش نکشند. بنابراین، مردم این به اصطلاح چاره‌اندیشی‌های جدید را، که ظاهراً قرار است اقدامات اقتصادی خصوصی محسوب شوند، به حساب نظام سرمایه‌داری می‌گذارند و برای انتقاد یا تمسخر مشکلات ناشی از این اقتصاد رفیق‌سالار از همان لحن کنایه‌آمیزی استفاده می‌کنند که قبلاً در مورد مشکلات اقتصاد دولتی به کار می‌بردند. در چنین شرایطی، به تدریج بسیاری از مردم ممکن است به این باور برسند که فقط گروه‌های تندرو قادرند راهکار مؤثری ارائه دهند که واقعاً به نفع عموم مردم باشد.

1. crony capitalism

2. state cronyism

محرك‌های بنیادین آزادی: پیشرفت از پایین به بالا

رهیافت سرمایه‌داری دستوری و از بالا به پایین محکوم به شکست است، زیرا سعی دارد ظاهر نهادهای اجتماعی را تغییر دهد بدون آن که در دیدگاه‌ها، کنش‌ها، و مشوق‌های بنیادینی که آن نهادها را به وجود آورده و حمایت می‌کند، تغییری ایجاد کند.

خلافت و پیشرفت یک جامعه آزاد در متن «الگوی مشخصی از قواعد قانونی و اخلاقی» نطفه می‌بندد و رشد می‌کند؛ قواعدی که نحوه رفتار در زندگی و همکاری آزادانه بین مردم را معین می‌کنند. تغییر پایدار در یک جامعه ناآزاد تنها در صورتی امکان‌پذیر است که ما بتوانیم آن جامعه را با چنین الگویی از قواعد کنش انسانی آشنا کنیم و به مردم اجازه بدهیم تا در متن آن قواعد، آزادانه به اداره زندگی خودشان بپردازند. فقط در آن صورت است که انرژی و بلندمندی مردم نیروی محرکه لازم برای ایجاد یک تحول نظام‌مند را به وجود خواهد آورد.

به طور مثال، فرض کنید که ما شرایط ثبت شرکت و راه‌اندازی کسب و کارهای جدید را برای مردم آسان‌تر کنیم و محیطی فراهم کنیم که بتوانند با اعتماد به نفس صاحب کسبی شده و آن را اداره کنند، حق محفوظ مالکیت داشته باشند، سرمایه مولد ایجاد کنند، و آزادانه به کسب و تجارت بپردازند. با این کار، قواعد و مشوق‌هایی به وجود می‌آوریم که رشد سریع اقتصادی را امکان‌پذیر ساخته و برانگیزاننده اصلاحات اجتماعی نظام‌مند خواهند شد. مردم کسب و کارهای کوچک راه می‌اندازند، نحوه کسب و تجارت را یاد می‌گیرند، و وضع زندگی‌شان بهتر می‌شود. در این بین، آن چه عاید مردم می‌شود فقط نفع مادی نیست، بلکه اعتماد به نفس بیشتری نیز کسب می‌کنند. جامعه‌ای که اعتماد به نفس بیشتری داشته باشد بهتر می‌تواند از پس موضوعات نهادی نظیر اصلاح نظام دیوان‌سالاری و صنایع دولتی بر بیاید.

بنابراین، برای ایجاد تغییرات اساسی و پایدار، ما نباید از همان ابتدای کار سعی در اصلاح کل نهادهای عمومی در سطح کلان داشته باشیم. ما باید اصلاح امور را در سطوح خردتر آغاز کنیم، با ایجاد انگیزه، و با آزادسازی نیروی عظیم نهفته در مشوق‌ها؛ مشوق‌هایی که تغییر و تحول نظام‌مند را در سرتاسر بافتار نهادی جامعه ایجاد کرده و به پیش می‌رانند.

■ حقوق مالکیت در عمل

حقوق مالکیت در کشور «پرو»

یکی از نمونه‌های جالب در این زمینه، اصلاح نظام حقوق مالکیت در کشور پرو است که به میزان زیادی به همت اقتصاددان معروف اهل پرو «هرناندو دو سوتو»^۱ در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی صورت گرفت. «دو سوتو» معترض بود که در نتیجه وجود دیوان‌سالاری دولتی و فساد در آن کشور، روند ثبت و تأسیس یک شرکت جدید تقریباً یک سال به طول می‌انجامد. در آن زمان مالکیت ملک هم به همان اندازه دشوار بود. در نتیجه، میلیون‌ها نفر از مردم قانوناً مالک مزارع، کسب و کارهای کوچک، و منازل خود نبودند. این موضوع گرفتن وام و اعتبار بانکی جهت گسترش کسب و کار را برای مردم دشوار کرده بود. مالکین هم برای فروش منزل یا مغازه خود با مشکلات زیادی مواجه بودند و نمی‌توانستند برای حل و فصل اختلافات ملکی و کسبی خود به دادگاه‌ها مراجعه کنند.

در حقیقت، در کشور پرو عملاً دو اقتصاد وجود داشت: یک اقتصاد در محدوده قانون و بهره‌مند از مواهب مشروعیت و حمایت قانونی، و یک اقتصاد دیگر شامل میلیون‌ها کارآفرین که در فقر و محرومیت گرفتار شده بودند، چرا که منازل و کسب و کارهای ایشان به لحاظ قانونی وجود خارجی نداشت! در نتیجه، دولت درآمدهای کلانی را از دست می‌داد، زیرا قادر نبود درآمد شرکت‌های خارج از حوزه قانون را محاسبه کرده و از آن‌ها مالیات بگیرد. در ضمن، محرومیت از

1. Hernando de Soto

حمایت قانونی باعث شده بود که مافیای تبهکاران و چریک‌های حزب کمونیست «راه درخشان»^۱ به سادگی از این کارآفرینان بهره‌کشی کنند.

راه حلی که «دو سوتو» و دیگر اقتصاددانان پیشنهاد کردند و به تصویب رسید این بود که دولت ضمن از بین بردن قسمت عمده مقررات دیوان‌سالاری مربوط به ثبت شرکت‌های جدید، بساط مجوزها و پروانه‌هایی را که اخذ آن‌ها برای راهاندازی کسب و کار الزامی بودند به کلی برچیند. به علاوه، هم‌زمان اصلاحات گسترده‌ای نیز در زمینه قوانین مالکیت صورت پذیرفت که به موجب آن‌ها بیش از یک میلیون نفر از خانواده‌های «پرویی» برای اولین سند مالکیت زمین و ملک دریافت کردند، اسنادی که این بار توسط دولت به رسمیت شناخته می‌شدند. در نتیجه، کارامدی کسب و کارهای کوچک به سرعت رشد کردند، زیرا اکنون مالکین قادر بودند با دریافت وام، کسب و کار خود را گسترش دهند یا مبادرت به خرید و فروش ملک کنند. کسب سرمایه و افزایش پس‌انداز منجر به بهبود وضعیت مسکن و ارتقای استانداردهای زندگی شد و خانواده‌ها پول بیشتری خرج تحصیل فرزندان خود کردند.

البته اصلاحات صورت گرفته منتقدینی نیز داشت. برخی استدلال می‌کردند که اصلاحات ارضی جدید غیرمنصفانه است، زیرا بر اساس این اصلاحات افرادی که از پیش و بدون داشتن سند در ملکی سکونت داشتند، اکنون مالک رسمی آن ملک شناخته می‌شدند و سند محضری داشتند، و این باعث می‌شد که نشود به درستی مشخص کرد که در گذشته چه کسانی دقیقاً چه املاکی را به شکل غیررسمی در تملک داشته‌اند. عده‌ای دیگر مدعی بودند که اصلاحات ارضی بیشتر به نفع کسانی تمام شده است که به صورت دسته جمعی در زمین یا منطقه‌ای بیتوته کرده بودند و از این نظر، به پشتوانه تعداد کمی خود، نسبت به گروه‌های کم‌تعدادتر، هر یک مساحت زمین بیشتری نصیبشان شده است. برخی دیگر نیز معترض بودند که اصلاحات ارضی به اشغال قسمت زیادی از زمین‌های ملی و مشاعی انجامیده که زندگی کشاورزان وابسته به کشت و زرع در آن‌ها بوده

است. عده‌ای نیز معتقد بودند که این اصلاحات، ترتیبات قدیمی کشت و کار در زمین‌های اربابی را، که علی‌رغم غیررسمی بودن از کارایی خوبی برخوردار بوده، از بین خواهد برد. گروه دیگری نیز استدلال می‌کردند که اصلاحات ارضی را نباید حلال تمام مشکلات دانست، و این که بزرگ‌ترین مانع در راه توسعه اقتصادی، محدودیت‌هایی هستند که فرهنگ غالب در جامعه بر مردم تحمیل کرده و آن‌ها را از تحقق بلندپروازی‌ها و آرزوهایشان باز داشته است.

به هر حال، برقراری نظام بازار با کارکردی شایسته و شکل‌گرفته، آن هم در جایی که قبلاً وجود نداشته، کار ساده‌ای نیست. ضرب‌المثلی هست که می‌گوید «سوپ ماهی درست کردن از یک آکواریوم ساده است، ولی با سوپ ماهی دشوار بتوان آکواریوم درست کرد»^۱. با این وجود، کشورهای دیگر در صدد بر آمده‌اند که اصلاحات صورت گرفته در «پرو» را عیناً در نظام اقتصادی خود پیاده کنند و «دو سوتو» شخصاً به بسیاری از آن‌ها در آمریکای لاتین و در آفریقا مشاوره داده است.

اصلاحات حمایت‌گر

گر چه وجود یک نظام حقوق مالکیت با کارکردی شایسته از اهمیت بسزایی برخوردار است، اما بدون تردید برای بهبود اوضاع اقتصادی، به اصلاحات حمایت‌گر دیگری نیز نیاز است. به طور مثال، جامعه به یک «بازار اعتباری و اعتبار خرد»^۲ با کارکرد شایسته نیازمند است؛ بازاری که مقررات سخت‌گیرانه و دستگاه دیوان‌سالاری به سادگی می‌توانند آن را خفه کنند. (یکی از نمونه‌های جالب اعتبار خرد، «بانک گرامین»^۳ در بنگلادش است که به کسب و کارها در مناطق محروم وام‌های کوچک پرداخت می‌کند؛ از جمله وام‌هایی که به واسطه آن‌ها زنان فقیر کارآفرین که از خود ملکی ندارند می‌توانند کسب و کاری راه بیندازند و دریافت‌ها و پرداخت‌های خود را از طریق یک برنامه تلفنی روی تلفن موبایل انجام دهند.)

1. It is easy to make fish soup out of an aquarium, but not easy to make an aquarium out of fish soup

2. credit and microcredit market

3. Grameen Bank

همچنین اقتصاد جامعه برای پیشرفت نیازمند یک «نظام قانونی مؤثر و قابل اعتماد» است تا مردم بتوانند به پشت‌گرمی آن اختلافات کاری خود را به سرعت حل کنند. لازم نیست که ما منتظر بنشینیم تا قانون‌گذاران ماه‌ها و سال‌ها فکر کنند و برخی اصلاحات را در نظام قانونی کشور به تصویب برسانند. قوانین مشترک و معروف عام («کامن لا»)، که در طول زمان از تعداد زیادی پرونده‌های فردی شکل گرفته‌اند، بسیار سریع‌تر هستند. در ضمن در بعضی جاها ممکن است نظامی از قوانین محلی وجود داشته باشد که از مجموعه‌ای از قوانین با سابقه قضایی طولانی تشکیل شده‌اند و با احساس طبیعی عدالت نزد مردم آن منطقه همخوانی بیشتری دارند. اما در هر صورت، و پیش از تمام این تمهیدات، ما به «مجموعه‌ای از توافقات و قواعد اولیه درباره نحوه انجام کسب و کار» نیاز داریم؛ از جمله قواعد ناظر بر ساختارهای مالکیت، تعهدات پرداخت، حقوق مربوط به سهام، و ترتیبات مربوط به ورشکستگی.

اصلاحات اقتصادی همچنین مستلزم «کاستن از مقررات» است؛ مقرراتی که با ممانعت از ورود افراد و شرکت‌های جدید به بازار، به واقع مانع از ورود ایده‌های تازه به بدنه اقتصاد کشور می‌شوند. به طور مثال، در کشوری نظیر «نیپال»، که تا پیش از دهه ۱۹۵۰ درها را کاملاً به روی دنیای خارج بسته بود، دولت فروش سیستم‌های تلفن به بخش خصوصی را به کلی ممنوع کرده بود. بهانه این ممنوعیت نیز این بود که مردم از تصور این که اداره امور مخابرات به دست شرکت‌های خصوصی باشد به وحشت می‌افتند. اما دولت نیپال بالاخره با صدور مجوزهای جدید برای بخش خصوصی موافقت کرد و شرکت‌های جدید وارد بازار مخابرات شدند. این تازه‌واردان به قدری موفق عمل کرده‌اند که امروزه کشور نیپال از سیستم‌های مخابراتی فوق‌العاده پیشرفته‌ای برخوردار است که رشک دیگر کشورها را بر می‌انگیزد.

هر قدر که نمونه‌های رشد کسب و کارهای کوچک، موفقیت تازه‌واردان، ایجاد مشاغل، پیشرفت فزاینده اقتصادی، و بهبود خدمات مشتریان بیشتر باشد، احتمال بیشتری دارد که مردم پتانسیل عظیم آزادی برای ایجاد درآمد و ثروت را بهتر

خصوصی‌سازی و جهانی‌سازی

درک کنند، و هر قدر که حمایت از این نوع پیشرفت بنیادی و تدریجی مبتنی بر نظام بازار بیشتر شود، تعداد کمتری از مردم آرزومند بدیل‌های تندروانه‌ای خواهند بود که نهایتاً به زورگویی و اجبار ختم می‌شوند.

اصلاحات کشاورزی

یک نمونه روشن از قدرت حقوق مالکیت در عمل، اصلاحات کشاورزی در روسیه، ویتنام، و چین است. دولت‌های کمونیست این کشورها کشاورزی را بر مبنای مالکیت اشتراکی زمین و مزارع بنا نهاده بودند. «کمون‌ها» (واحد‌های اشتراکی معروف به «کلخوز») کنترل حقوق مالکیت و بهره‌برداری از زمین و کار بر روی زمین را در دست داشته و یک نظام توزیعی مساوات‌گرایانه بر مردم تحمیل کرده بودند. اما نتیجه حاصله فاجعه‌آمیز بود. کمون‌ها بسیار وسیع بودند، دیوان‌سالاری بسیار گسترده‌ای داشتند، و اداره کردن آن‌ها بسیار مشکل بود. در ضمن، از آن جایی که افراد مجبور بودند ثمره کار و تلاش خود را با عده زیادی سهیم شوند، انگیزه‌ای چندانی برای سخت‌کوشی و افزایش تولید نداشتند.

کشور چین گر چه تمایلی به چشم‌پوشی از اصل مالکیت اشتراکی نداشت، سرانجام در اواخر دهه ۱۹۷۰ از این مدل فاجعه‌آمیز کشاورزی روسی دست کشید. «نظام مسئولیت خانواده» که در آن هر خانواده‌ای بر روی زمین تعیین شده برای خودش کار می‌کرد، جایگزین مدل قبلی شد. این موضوع «پیوند منطقی بین تلاش و پاداش» را (که از ده‌ها سال پیش از بین رفته بود) دوباره احیا کرد. در نتیجه، کشاورزی چین به یکباره شکوفا شد. بازده مزارع کشاورزی در سال‌های آغازین دهه ۱۹۸۰ به سرعت رشد کرد. میزان این رشد سالانه ۵٪ در حبوبات، ۸٪ در پنبه، و ۱۴٪ در دانه‌های روغنی بود.^۱

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

Wolfgang Kasper, 'The Sichuan experiment', Australian Journal of Chinese Affairs, 7, February, 1981, pp. 163-72.

اما این پیشرفت اولیه چندان دوام نیاورد. سیستم قوانین در چین همچنان ایراد داشت. مقامات این کشور با امید برابرسازی تفاوت‌های کیفی زمین‌هایی که برای مردم تعیین کرده بودند، به هر خانواده به جای یک زمین بزرگ، چندین قطعه زمین کوچک داده بودند. با پراکنده شدن نیروی کار هر خانواده در پنج یا شش قطعه زمین (با کیفیت‌های متفاوت و در مناطق متفاوت)، عملاً راهی برای اجرای شیوه‌های بهتر کشاورزی و استفاده بهینه از زمین باقی نمی‌ماند. بی‌شمار باریکه‌هایی که در وسط این قطعه زمین‌ها جهت تردد کشاورزان ایجاد شده بود مساحت قابل توجهی از زمین زراعی را هدر داده بود. در ضمن، نظام توزیع زمین‌ها نیز به گونه‌ای بود که تفاوت در بهره‌وری خانواده‌ها را به حساب نمی‌آورد (و به واقع فرقی نداشت که کدام خانواده تلاش و تولید بیشتری می‌کند؛ به خانواده‌های تنبل و سخت‌کوش به یک اندازه زمین تعلق می‌گرفت).^۱

پس از مدتی، تصمیم بر این شد که وجوه فنی قوانین مالکیت زمین به همان حال باقی بماند، اما دولت طرح سیستم حقوق استفاده از زمین را معرفی کند که بر مبنای آن حقوقی شامل حق کار بر روی زمین و حق برداشت محصول و حق کسب درآمد از محصول برای مدت طولانی به خانواده‌ها اعطا می‌شد و در ضمن اجازه انتقال این حقوق نیز به آن‌ها داده می‌شد.

اما از نظر اصول بازار آزاد و حقوق صحیح مالکیت، این سیستم باز هم اشکال داشت. سیاست تعیین قیمت‌ها و خرید محصولات کشاورزی توسط دولت، اختیار تصمیم‌گیری در مورد محصول و فروش آن را از کشاورزان سلب می‌کرد و به آن‌ها اجازه نمی‌داد که از ثمره تلاش و نیروی کارشان به تمامی و به صلاحدید خودشان بهره‌مند شوند. اقتصاد و کشاورزی چین همچنان از فقدان یک بازار واقعی زمین

۱. این موضوع حقیقتاً قابل درک نیست و در بسیاری مواقع بی‌اندازه غم‌انگیز است که یک عده سیاستمدار با چه جرأتی خودشان را داناتر از همه مردم به حساب می‌آورند و به خود اجازه می‌دهند برای صدها میلیون انسان تصمیم بگیرند و مضحک‌ترین و زیان‌بارترین مقررات را به نام برقراری عدالت به تصویب برسانند - مترجم.

رنج می‌برد، و فقط تعداد کمی از بی‌شمار زمین‌های تکه تکه شده کشاورزی در هم ادغام شده بودند. با وجود این، پس از اجرای سیستم حقوق استفاده از زمین، به تدریج بازاری برای معامله و خرید و فروش این حقوق شکل گرفت.

به طور مثال، در منطقه «میتان»^۱ در شمال ایالت کوهستانی «گوی ژو»^۲، روستاییان و مقامات محلی به توافق رسیدند که حق تصدی و استفاده از زمین برای یک مدت بیست ساله تعیین شود تا خانواده‌ها بتوانند لاقلاً امکانی برای برنامه‌ریزی بلندمدت داشته باشند. همچنین، به خانواده‌ها اجازه داده شد تا بتوانند حقوق تصدی‌گری زمین را به دیگران واگذار کرده یا معامله کنند و نیز بتوانند بین خودشان تصمیم بگیرند تا در صورت تمایل، زمین‌هایشان را در هم ادغام کنند. در نتیجه این توافقات، سطح زمین زیر کشت افزایش یافت. کیفیت زمین نیز بهتر شد، چون خانواده‌ها می‌دانستند که لاقلاً به مدت بیست سال زمین در اختیار خودشان قرار دارد و به همین دلیل بیشتر از گذشته به آن رسیدگی می‌کردند. در ضمن، رفته‌رفته استفاده از تجهیزات مدرن کشاورزی هم باب شد. در سال ۱۹۹۵، دولت چین بقیه روستاییان را به پیروی از مدل «میتان» تشویق کرد، و کم‌کم چیزی شبیه نظام حقوق مالکیت زمین در سرتاسر چین گسترش یافت.

حقوق استفاده از آب

آب یکی دیگر از منابع کمیاب است که نظام حقوق مالکیت می‌تواند در تخصیص آن به مردم به مراتب بهتر از برنامه‌ریزی‌های دولتی عمل کند. در منطقه خشک غرب ایالات متحده آمریکا، تهدید خشکسالی زمانی یک موضوع عادی محسوب می‌شد. دلیل این تهدید دائمی، نه کمبود آب، بلکه سیستم شدیداً مقرراتی دولت در تخصیص آب بود. به طور مثال، هر کس زودتر از دیگران از نهر یا جویباری آب می‌گرفت بر دیگرانی که بعد از او می‌آمدند حق تقدم داشت، اما برای برقراری این حق تقدم، نفر اول حتی اگر نیاز اندکی به آب داشت، ناچار بود تا مدت معینی

1. Meitan

2. Guizhou

به آبیگری ادامه دهد. در اوایل دهه ۱۹۹۰، ایالاتی مانند «مونتانا» و «آریزونا» به تدریج به مردم اجازه دادند تا حقوق استفاده از آب را بین خودشان معامله کنند. گر چه تا همین امروز در آمریکا تعداد زیادی از مقررات دست و پا گیر همچنان بازار آب را در چنگال خود گرفته‌اند، اما اصلاحات صورت گرفته فوق امکانی فراهم آورد تا لاقل در بخش‌هایی از صنایع و کشاورزی، این منبع کمیاب در مواردی که ارزشمندترین استفاده‌ها را دارند به مصرف برسد. از آن جایی که حقوق بهره‌برداری از منابع آبی امکان خرید و فروش پیدا کرده‌اند، استفاده‌کنندگان حاشیه‌ای (که آب کمتری نیاز دارند، یا به دلایلی امکان استفاده از آب‌های باز یافتی دارند) اکنون می‌توانند حقوق استخراج منابع آب شیرین خود را به کسانی واگذار کنند که نیاز مبرم به آب شیرین دارند. مزایای این سیستم به حدی زیاد است که امروزه بازار حقوق آب در سرتاسر غرب ایالات متحده آمریکا گسترش یافته است.

سازوکار خصوصی‌سازی

صنایع تحت کنترل دولت اغلب صنایع انحصاری هستند که به مصرف‌کننده هیچ حق انتخابی نمی‌دهند. بنابراین، صنایع انحصاری دولتی می‌توانند برای کالاهای بنجل و بی‌کیفیت قیمت‌های بالا طلب کنند و اغلب نیز این کار را می‌کنند. مدیریت این صنایع گر چه در ظاهر مستقیماً با مقامات دولتی نیست، اما به واسطه وجود کارگزارانی که به دولت وابسته‌اند، کنترل و مدیریت آن‌ها عملاً در دست طبقه حاکم و دوستان و نورچشمی‌های آنان قرار دارد.

خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی باید همراه با معرفی و ترویج فرهنگ مالکیت خصوصی و رقابت (و اثرات پویای آن) در بدنه انحصارات دیوان‌سالاری و جایگزینی فساد با شفافیت تجاری باشد. بازگرداندن سرمایه این شرکت‌ها به مردم نیز می‌تواند در این زمینه مؤثر واقع شود. اما نائل شدن به این اهداف نیازمند بینش، پایداری، و مراقبت و دقت در تدوین سیاست‌های صحیح است.

هیچ سازوکار واحدی برای خصوصی‌سازی وجود ندارد. خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی هم یک موضوع سیاسی است و هم یک مسئله اقتصادی. هر صنعتی برای خود ویژگی‌هایی دارد که با دیگر صنایع متفاوت است، و به همین دلیل، خصوصی‌سازی آن نیز رهیافت متفاوتی می‌طلبد. صنایع انواع و اندازه‌های متفاوتی دارند، و در هر مورد، گروه‌های ذینفع متفاوتی وجود دارند که منافعیشان با ایجاد اصلاحات به خطر می‌افتد و مانع از اصلاحات می‌شوند. بنابراین، و به عنوان نمونه، رهیافت اتخاذ شده برای خصوصی‌سازی صنایعی نظیر آب یا برق، می‌بایست بسیار متفاوت باشد با رهیافتی که برای خصوصی‌سازی یک شرکت صنعتی تولید کالا به کار می‌بریم، زیرا در مورد دوم تعداد بسیار کمتری از مردم از نتایج سیاست‌های اعمال شده تأثیر می‌پذیرند.

در مورد شرکت‌های دولتی کوچک‌تر، شاید فروش آن‌ها به یک اپراتور تجاری منطقی‌تر و عملی‌تر باشد، به ویژه اپراتوری که بتواند با خود سرمایه و ایده‌های تازه بیاورد. البته فروش شرکت‌های دولتی به کمپانی‌های خارجی می‌تواند جنجالی و بحث‌برانگیز باشد.

در مورد شرکت‌های بزرگ دولتی، یکی از راهکارهای مفید می‌تواند گسترش مالکیت اموال شرکت در سطح جامعه از طریق فروش سهام باشد. البته، این کار مستلزم آموزش و آگاهی‌رسانی در سطح وسیع است، زیرا ممکن است در کشور فقط یک بازار سهام کوچک و ابتدایی وجود داشته باشد و اکثر مردم ندانند که چه سهامی در حال فروش است یا این که اصولاً خرید سهام به چه نحوی انجام می‌شود. به طور مثال، پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق، دولت جدید روسیه اقدام به توزیع «برگه‌های خصوصی‌سازی» کرد. هدف از این اقدام این بود که همه مردم به طور مساوی در شرکت‌های دولتی سهم داشته باشند. اما بسیاری از مردم به دلیل عدم آگاهی، برگه‌های خود را مفت فروختند، و در نهایت کنترل شرکت‌های دولتی دوباره به دست «الیگارشی»^۱ نوظهور و رفقای مقامات دولتی افتاد.

1. oligarchs

معرفی اصول بازار

شکستن انحصارات لازمه اصلی خصوصی‌سازی و بخش مهمی از روند آن محسوب می‌شود. دولت‌ها اغلب تصور می‌کنند که اگر شرکت‌های دولتی را به بخش خصوصی بفروشند اما امتیازات انحصاری دولت در آن شرکت‌ها را مانند سابق حفظ کنند، احتمالاً درآمد بیشتری نصیب دولت می‌شود. حقیقت این است که بر جای ماندن آن امتیازات انحصاری همچنان به ضرر جامعه و عموم مردم خواهد بود. آن چه در درازمدت هم به نفع دولت و هم به نفع مردم تمام می‌شود این است که شرکت‌های بزرگ دولتی به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم شده و به چندین شرکت خصوصی رقیب فروخته شوند. شرکت‌های جدید و کوچک‌تر خصوصی، نسبت به شرکت عظیم و انحصاری سابق، از چالاکی، پویایی، و خلاقیتی به مراتب بیشتر برخوردارند.

به عنوان نمونه، خصوصی‌سازی سیستم مخابرات کشور «گواتمالا»^۱ در سال ۱۹۹۶، به روشنی نشانگر اهمیت عنصر «رقابت» در فرایند خصوصی‌سازی است. نکته حائز اهمیت در این مورد خاص این است که کشور گواتمالا «پیش از آغاز روند خصوصی‌سازی»، فضا را برای رقابت در بازار سیستم‌های تلفن باز کرده بود. در ضمن، فرکانس‌های مخابراتی نیز از قبل خصوصی شده بودند که عملاً به ایجاد برخی حقوق مشخص مالکیت در طیف الکترومغناطیس منجر شده بود، و شرکت‌های مخابراتی جدید به سادگی می‌توانستند از این حقوق بهره‌مند شده، از آن‌ها استفاده کنند، یا آن‌ها را بفروشند. نتیجه این حرکت، گسترش عظیم رقابت بود که به همراه خود حق انتخاب بیشتر برای مصرف‌کنندگان و سطح پوشش مخابراتی وسیع‌تر برای کشور به ارمغان آورد. نرخ مکالمات تلفنی و دیگر خدمات مخابراتی به پایین‌ترین سطح در کل قاره آمریکای لاتین رسید و در کمتر از یک دهه، نرخ اتصال کاربران تلفن‌های موبایل به شبکه صدها درصد افزایش یافت.^۲

1. Guatemala

۲. برای اطلاعات بیشتر به منبع زیر مراجعه کنید:

Wayne A. Leighton, 'Getting privatization right: a case study', Institute of Economic Affairs blog, London, 2013.

انجام صحیح امور

برای کمک به اصلاحات جهت تدوین درست و صحیح سیاست‌ها و تبیین سازوکارهای خصوصی‌سازی، تجربه و تخصص به وفور در عرصه بین‌المللی موجود است.

نکته اساسی در این است که روند خصوصی‌سازی می‌بایست کاملاً علنی باشد و این که عموم مردم بتوانند در این روند شرکت داشته باشند، زیرا در غیر این صورت، اصلاحات از جانب مردم پذیرفته نخواهد شد. به طور مثال، برخی دولت‌ها در آفریقا با دعوت از سرمایه‌گذاران خارجی، صنایع اساسی نظیر آب و بانکداری را خصوصی کرده‌اند، اما فضا را برای مردم بومی خودشان بسته نگه داشته‌اند و به آن‌ها اجازه مالکیت و بهره‌مندی از فرصت‌های جدید را نمی‌دهند. چنین اقداماتی هم به لحاظ سیاسی ابلهانه است و هم با یکی از اصول اساسی جامعه آزاد، یعنی اصل برابری در رفتار، منافات دارد.

به علاوه، اگر مالکیت شرکت‌های خصوصی شده دولتی به جای گسترش در تمام سطوح جامعه فقط به یک محدوده کم‌عرض و عده‌ای خاص محدود گردد، این خطر وجود دارد که کنترل صنایع خصوصی شده دوباره به دست نورچشمی‌ها و رفقای مقامات دولتی بیافتد. این موضوع، ذهن مردم را درباره ایده خصوصی‌سازی و ادامه این روند مسموم می‌کند و اقدامات آتی در زمینه معرفی و اجرای اصول بازار آزاد در دیگر بخش‌های دولتی را با موانع جدی مواجه می‌سازد. مردم می‌بایست مطمئن شوند که اصلاحات و ساختارهای جدید در خدمت مصرف‌کنندگان و مشتریان خواهد بود، نه در خدمت طبقه قدرتمند و فاسد. یکی از راهکارهای شایسته و مؤثری که جلب اعتماد مردم را تضمین می‌کند این است که رقابت آزاد را، هر چه زودتر و هر چه بیشتر، در اقتصاد کشور معرفی و ترویج کنیم.

■ خدمات انسانی بدون دولت

یکی از پیش‌فرض‌های مرسوم این است که ارائه برخی خدمات، به ویژه خدمات «انسانی» در حوزه درمان، آموزش و امور رفاهی، فقط از عهده دولت بر می‌آید.

عده‌ای اظهار می‌کنند که این خدماتِ ضروری مهم‌تر از آن هستند که به بازار و بخش خصوصی محول شوند. اما به واقع باید گفت که این خدمات مهم‌تر از آن هستند که به دولت محول شوند. وقتی منابع مالی ارائه‌دهندگان این خدمات از راه مالیات و از بودجه عمومی تأمین می‌شود، مدیران و کارکنان آن‌ها لزومی نمی‌بینند که بخواهند مشتریان را راضی نگه دارند؛ درست برخلاف ارائه‌دهندگان این خدمات در بخش خصوصی که مدام در حال رقابت هستند و بدون رضایت مشتری درآمد و بودجهٔ سالانه‌ای نخواهند داشت که به کارشان ادامه دهند. برای دستگاه‌های عظیم خدمات درمانی و آموزشی و رفاهی دولتی، تنها راه ایجاد درآمد بیشتر، نه جلب رضایت مشتری، بلکه افزایش بودجه است. و تنها راه برای گرفتن بودجهٔ بیشتر نیز این است که یا به ریزنی با سیاستمداران بپردازند یا تهدید کنند که در صورت اجابت نشدن خواسته‌هایشان دست به اعتصاب زده و خدمات مربوطه را مختل خواهند کرد. حواس و تمرکز این دستگاه‌ها متوجه دولت است، نه مردم.

شرکت‌های خصوصی، در مقایسه با شرکت‌های دولتی، با رقابت بیشتری مواجه هستند. در اکثر کشورها، رقابت با بخش دولتی عملاً غیرقانونی محسوب می‌شود. بنابراین، ارائه‌دهندگان خدمات دولتی نیازی به نوآوری در خود احساس نمی‌کنند و حتی انگیزه‌ای برای به‌روزرسانی خدماتشان ندارند، زیرا مشتریان آن‌ها برای دریافت خدمات خود جایی دیگری ندارند که به آن مراجعه کنند.

اما دولت‌ها هر اندازه هم که علاقه‌مند به کنترل و اداره انحصاری خدمات عمومی باشند، باز هم مردم همیشه راه‌هایی برای شکستن انحصارات دولتی پیدا می‌کنند. هستند مؤسسات غیردولتی و غیررسمی که این قبیل خدمات را با کیفیت بهتری

به مردم ارائه کنند. نمونه‌های این قبیل شرکت‌ها و مؤسسات بسیار زیادند و در همه جای دنیا فعالیت دارند.

آموزش و پرورش بدون دولت

حال آموزش و پرورش را در نظر بگیرید. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که مدارس خصوصی صرفاً مختص ثروتمندان است. اما مطالعات و پژوهش‌های دو ساله یکی از کارشناسان معروف امور آموزشی، پروفیسور «جیمز تولی»^۱، در کشورهای هندوستان، کنیا، غنا، و نیجریه درست عکس این مطلب را به اثبات رساند. مطابق با این پژوهش‌ها، در فقیرترین مناطق این کشورها، اکثر دانش‌آموزان در مدارس غیردولتی تحصیل می‌کردند. در فقیرترین بخش‌های «حیدرآباد»^۲، «آکرا»^۳، و «لاگوس»^۴، فقط یک سوم، یا در مواردی حتی کمتر از یک سوم مدارس، دولتی بودند و دو سوم، و در برخی موارد حتی بیشتر از دو سوم از دانش‌آموزان به مدارس خصوصی می‌رفتند؛ مدرسی که بسیاری از آن‌ها غیررسمی بوده و حتی توسط دولت به رسمیت شناخته نمی‌شدند. اکثر این مدارس غیردولتی توسط مالکین خصوصی اداره می‌شدند و تعداد اندکی از آن‌ها از خیریه‌های خصوصی کمک دریافت می‌کردند؛ در هر صورت، هیچ کدام آن‌ها هیچ نوع بودجه دولتی دریافت نمی‌کردند و شهریه پرداخت شده از طرف والدین دانش‌آموزان، که در اغلب موارد بسیار پایین بوده، تنها منبع درآمد آن‌ها محسوب می‌شده است.^۵

با این وجود، پروفیسور «تولی» متوجه شده بود که میزان موفقیت دانش‌آموزان در این مدارس خصوصی به طرز چشم‌گیری از مدارس دولتی بیشتر بوده است. در شهر «حیدرآباد»، میانگین نمرات درس ریاضی دانش‌آموزان مدارس خصوصی

1. James Tooley

۲. Hyderabad: مرکز ایالت «تلنگان» در جنوب هندوستان

۳. Accra: پایتخت کشور غنا

۴. Lagos: دومین شهر پر جمعیت کشور نیجریه

۵. برای اطلاعات بیشتر به منبع زیر مراجعه کنید:

James Tooley, *The Beautiful Tree: A Personal Journey into How the World's Poorest People Are Educating Themsevels*, Cato Institute, Washington, DC, 2009.

یک پنجم بالاتر از مدارس دولتی بوده؛ و تازه باید در نظر گرفت که حقوق معلمان مدارس بخش خصوصی بین نصف تا یک چهارم حقوق معلمان در مدارس دولتی بوده است. سطح بقیه استانداردها نیز در مدارس خصوصی به همین شکل بالاتر از مدارس دولتی بوده است. تحقیقات پروفیسور «تولی» همچنین نشان می‌داد که معلمان در مدارس دولتی سر کلاس چرت می‌زدند یا حتی پشت میز خود می‌خوابیدند. وضعیت غیبت از کلاس معلمان نیز در مدارس دولتی بدتر بود. کیفیت تخته سیاه‌ها، زمین بازی، میز و صندلی‌ها، آب آشامیدنی، و توالت‌ها هم در مدارس خصوصی بهتر بوده است. (فقط نیمی از مدارس دولتی دست‌شویی و توالت داشتند، در حالی که بیش از ۹۶٪ از مدارس خصوصی دست‌شویی و توالت داشتند). همچنین در مدارس خصوصی، نسبت تعداد دانش‌آموزان به معلمان هم تقریباً نصف مدارس دولتی بود.

متأسفانه به نظر می‌رسد که دولت‌ها از اهمیت عظیم آموزش و پرورش خصوصی در مناطق محروم آگاهی ندارند. به طور مثال، آمار رسمی دولت چین در ایالت کوهستانی «گوانژو»^۱ فقط تعداد ۴۴ مدرسه خصوصی را نشان می‌دهد، در حالی که طبق تحقیقات پروفیسور «تولی» تعداد ۶۹۶ مدرسه خصوصی در این منطقه وجود داشتند که از آن میان ۵۹۳ مدرسه تعداد ۶۱,۰۰۰ دانش‌آموز در دور افتاده‌ترین روستاها را تحت پوشش قرار داده بودند. اکثریت بسیار زیادی از این مدارس توسط والدین و روستاییان اداره می‌شدند، و علی‌رغم آن که میانگین درآمد مردم این ایالت سالانه چیزی در حدود فقط ۱۵۰ دلار بوده است، مدارس خصوصی در این ایالت رشد کرده و تعدادشان بیشتر شده بود. حتی در شهر «کیبرا»^۲ در کشور کنیا، که با جمعیتی نزدیک به ۷۵۰,۰۰۰ نفر بزرگ‌ترین زاغه‌نشین در کل مناطق جنوبی صحرای آفریقا (معروف به «آفریقای سیاه»)^۳ محسوب می‌شود، پروفیسور «تولی» ۷۶ مدرسه خصوصی یافته بود که تعداد ۱۲,۰۰۰ دانش‌آموز را تحت پوشش قرار می‌دادند.

1. Gansu
2. Kibera

3. sub-Saharan Africa

کاملاً واضح است که حتی در برخی از فقیرترین مناطق دنیا نیز ابتکار خصوصی قادر به ارائه خدمات آموزشی با استانداردی بالاتر از خدمات آموزش دولتی است. در ضمن، هزینه این خدمات نیز به قدری پایین است که حتی محروم‌ترین و فقیرترین اقشار نیز توان پرداخت آن را دارند.^۱ گویا در آموزش و پرورش اصلاً نیازی به دولت نیست.

بنابراین، جای تعجبی ندارد که کشورهای ثروتمند دنیا، که عمدتاً نظام مدارس دولتی بسیار گسترده‌ای دارند، اکنون مشتاق شده‌اند که لااقل بخشی از این نوع رقابت را در نظام آموزشی خود به کار بگیرند و به والدین حق انتخاب بیشتری بدهند. سوئد در سال ۱۹۹۱ طرح جدیدی را در سطح کشور معرفی و اجرا کرد که در آن دولت همچنان به پرداخت هزینه‌های اصلی مدارس دولتی ادامه می‌داد، اما بخش خصوصی غیرانتفاعی و گروه‌های انتفاعی نیز می‌توانستند مدارس خصوصی خودشان را تأسیس کنند و بر مبنای تعداد دانش‌آموزی که جذب کرده‌اند، از بودجه آموزشی دولتی برخوردار باشند. کارایی این طرح به

۱. یکی از دلایل اصلی گران بودن شهریه مدارس خصوصی در بسیاری از کشورهای ثروتمند دنیا، انحصار شدید دولتی در بازار آموزش و فقدان رقابت در این بازار است. در بسیاری از کشورهای اروپایی، تأسیس مدرسه خصوصی مقرون‌به‌صرفه نیست و به همین دلیل سرمایه‌گذاران رغبتی به سرمایه‌گذاری در مدارس خصوصی نشان نمی‌دهند. آموزش یک کالا است، کالایی که امروزه اکثریت مطلق مشتریان در انحصار دولت هستند (چون دولت آن را «به ظاهر» مجانی کرده و چون مشتری کالای مفت را حتی اگر بد باشد به کالای پولی ترجیح می‌دهد، همه مشتریان برای دریافت این کالا به مغازه دولت مراجعه می‌کنند). در چنین شرایطی چه لزومی دارد که سرمایه‌ها به سمت بازاری هدایت شوند که فقط تعداد اندکی مشتری دارد؟ با شکستن انحصار دولتی، بازار آموزش میلیون‌ها مشتری دائمی خواهد داشت. در نتیجه، سرمایه‌ها، نیروی کار، و مهارت‌ها به سمت این بازار بزرگ هجوم می‌آورند و برای جلب مشتری بیشتر و افزایش درآمد، بر کیفیت کالای خود می‌افزایند و سعی می‌کنند کالای با کیفیت خود را با کمترین قیمت ممکن عرضه کنند. در این رقابت آزاد، کیفیت آموزش به حد اکثر رسیده و قیمت آن به مراتب پایین‌تر از وضعیت فعلی می‌شود. ممکن است عده‌ای استدلال کنند که اگر بازار آموزش از انحصار دولت خارج شود، به هر حال هر اندازه که قیمت خدمات آموزشی خصوصی پایین بیاید هرگز مجانی نخواهد شد و نتیجه بگیرند که انحصار دولتی بهتر است. اما حقیقت این است که هزینه آموزش دولتی فقط «در ظاهر» مجانی است. در باطن، هزینه این کالای بی‌کیفیت دولتی به شکلی باورنکردنی و سرسام‌آور بالا است، هزینه‌ای که از طریق اخذ مالیات بر کل جامعه تحمیل شده است - مترجم.

قدری زیاد بوده است که حتی منتقدینی نظیر اتحادیه‌های معلمین، که در آغاز مخالف طرح بودند، اکنون به حمایت از آن پرداخته‌اند. نوآوری و کیفیت این طرح باعث شده است که بیش از هزار مدرسه جدید، به ویژه در فقیرترین مناطق سوئد، تاسیس شوند. اکنون کشورهای دیگر در حال معرفی و اجرای مدلی مشابه این مدل سوئدی هستند.

درمان و پزشکی بدون دولت

درمان و پزشکی یکی از خدمات مهمی است که دولت در بسیاری از کشورها بر آن تسلط دارد. دولت‌ها از این بخش در مقابل رقبا محافظت می‌کنند؛ محافظتی که اغلب از طریق امتیازات قانونی، انواع مقررات، و سوبسیدهای پرداخت شده از جیب مالیات‌دهندگان صورت می‌پذیرد. در این مورد نیز، مانند بخش آموزش، انحصار دولتی باعث می‌شود که تمام توجه ارائه‌دهندگان خدمات درمانی دولتی، به جای ارائه خدمات شایسته به بیماران، معطوف به گرفتن بودجه بیشتر و امتیازات بزرگ‌تر از دولت شود.

ایالات متحده آمریکا اغلب به دلیل هزینه گزاف نظام درمانی‌اش، که در ظاهر قرار است مبتنی بر بازار آزاد باشد، مورد انتقاد قرار می‌گیرد. شک نیست که هزینه درمان و پزشکی دولتی در آمریکا بسیار بالا است، اما نظام درمانی این کشور نه تنها مبتنی بر بازار آزاد نیست، بلکه بعد از «نروژ» و «لوکزامبورگ»، هیچ کشوری در جهان وجود ندارد که نظام درمان و پزشکی‌اش تا این حد گرفتار مقررات دست و پا گیر دولتی باشد. آمریکا بعد از این دو کشور بالاترین سرانه هزینه‌های درمانی دولتی در جهان را دارد. مالیات و قوانین تنظیمی در آمریکا، ارائه بیمه درمانی را به محل کار گره زده‌اند؛ امری که باعث می‌شود مردم در حد فاصل بین دو شغل، امکانی برای بیمه شدن نداشته نباشند. در عین حال، پزشکان عملاً شاغلین را تشویق به گرفتن آزمایش‌ها و درمان‌هایی می‌کنند که واقعاً به آن‌ها نیاز ندارند، زیرا

هزینه آزمایش‌های پزشکی و درمان‌ها را کارفرما باید پرداخت کند. مقررات همچنین به مردم دیکته می‌کنند که چه مواردی باید در قرارداد بیمه درمانی آن‌ها لحاظ شوند و بیمه‌های درمانی به چه نحوی باید فروخته شوند (به طور مثال، بیمه‌گران محدود به ارائه و فروش بیمه در ایالت خودشان هستند و اجازه ندارند شهروندان آمریکایی در ایالت‌های دیگر را بیمه کنند، و این موضوع امکان «صرفه‌جویی به مقیاس» را از آنان سلب می‌کند). به علاوه، تأسیس مطب فقط از طریق اخذ پروانهٔ مطب امکان‌پذیر است و مقررات حاکم بر اخذ پروانه نیز عمدتاً توسط خود پزشکان و به شیوه‌ای طراحی شده که تأسیس مطب را دشوار کند تا پزشکان بتوانند با حفظ انحصار حرفه‌ای خود، دستمزدهای کلان طلب کنند. تمام این مقررات (و انبوهی از مقررات دیگر) هزینه بیمه‌های درمانی آمریکا بالا می‌برند.

در مقابل، سنگاپور (کشور کوچکی که به واقع ثروتمندتر از آمریکا است) سرانه هزینه‌های درمانی دولتی‌اش یک ششم آمریکا است. خانواده‌های سنگاپوری برای خدمات درمانی، بیمه بازنشستگی، و مسکن فقط باید یک پنجم درآمدشان را پس‌انداز کنند (گر چه در مواقع اضطراری و برای نیازهای درمانی فوری و مصیبت‌بار، دولت از یک صندوق ویژه هزینه‌های مربوطه را پرداخت می‌کند). مسئله این جا است که مردم سنگاپور پول خودشان را در حساب‌های درمانی شخصی خودشان پس‌انداز می‌کنند و این موضوع توقع ایشان به دریافت خدمات عالی و ارزشمند را بیشتر می‌کند و درمانگاه‌ها و پزشکان نیز برای ارائه خدمات عالی به مشتریان با هم رقابت می‌کنند.

در سوییس، برنامه بیمه درمانی دولتی اصلاً وجود ندارد و مردم به انتخاب خودشان بیمه درمانی را از بیمه‌گران شخصی می‌خرند، و دولت جز پرداخت یک سوبسید محدود، وظیفه دیگری ندارد؛ تازه آن سوبسید نه به ارائه‌دهندگان خدمات درمانی، بلکه مستقیماً به بیمارانی پرداخت می‌شود که توان پرداخت هزینه درمان‌های معمولی را ندارند. بنابراین، در این مورد نیز، برخلاف مردم آمریکا،

شهروندان سوییس توقع دارند که خدمات درمانی شایسته‌ای دریافت کنند که ارزش پولی که بابت آن پرداخت کرده‌اند را داشته باشد. بسیاری از اروپاییان سیستم درمانی سوییس را، که عمدتاً مبتنی بر نظام بازار آزاد است، بهترین سیستم درمانی جهان می‌دانند.

خدمات رفاهی بدون دولت

بهترین سیستم رفاهی برای یک فرد فقیر این است که شغل داشته باشد. اما طرح‌های رفاهی دولتی مشاغل را نابود می‌کنند. در اکثر کشورهای اروپایی، «بیمه اجتماعی» از طریق اخذ مالیات از شاغلین تأمین می‌شود؛ سیاستی که هزینه استخدام‌کنندگان را بالا برده، و در نتیجه تمایل آنان به استخدام کارمندان جدید را کمتر می‌کند. این یعنی آن که هر روز تعداد بیشتری از مردم به جمع دریافت‌کنندگان حقوق و مزایای بی‌کاری اضافه می‌شوند، و در نتیجه افراد شاغل برای تأمین هزینه این مزایا باید مالیات بیشتری پرداخت کنند؛ امری که باعث می‌گردد از تعداد استخدام‌های جدید باز هم کاسته شود. این موضوع شبیه دور باطل و چاه ویلی است که همه چیز را در خود فرو می‌کشد و مدام بر وخامت اوضاع می‌افزاید.^۱

۱. عده‌ای ممکن استدلال کنند که اگر اوضاع واقعاً رو به وخامت است، پس چرا وضع مردم اروپا و آمریکا به مراتب بهتر از کشورهای فقیر است. نکته‌ای که در این استدلال مورد غفلت قرار گرفته این است که در اروپا و آمریکا به هر حال از اوایل قرن نوزدهم تا امروز کسب و کار و تجارت تا حدود زیادی بر مبنای اصول بازار آزاد انجام می‌شده است و همین آزادی چنان ثروت انبوهی تولید کرده که پرداخت این قبیل هزینه‌های رفاهی دولتی هنوز هم امکان‌پذیر است. به طور مثال، در کشور بریتانیا قسمت اعظم هزینه‌های رفاهی از طریق اخذ مالیات از شرکت‌های خصوصی موفق (به ویژه شرکت‌های فعال در امور فاینانس و بانکداری در شهر لندن) تأمین می‌شود، و نه از مالیات‌های پرداختی عموم شهروندان. در حال حاضر، یکی از نگرانی‌های جدی برخی از اقتصاددانان این است که با افزایش فشار بر این شرکت‌ها بیم آن می‌رود که بسیاری از شرکت‌های موفق دفاتر مرکزی خود در لندن را تعطیل کنند و به مناطق آزادتری نظیر سنگاپور بروند؛ که در آن صورت معلوم نیست هزینه‌های رفاهی میلیون‌ها نفر از موجب بگیران بریتانیایی را چه کسی می‌خواهد پرداخت کند، چون قطعاً نه شهروندان عادی و نه سیاستمداران (اعم از چپ‌گرا و راست‌گرا) پولی در بساط ندارند که بخواهند هزینه‌های سرسام‌آور رفاهی و جاری کشور را (که سالانه بالغ بر هفتصد میلیارد پوند می‌شود) پرداخت کنند - مترجم.

سوئد تا نیمه قرن بیستم کشوری آزاد و پیشرفته با مالیات‌های پایین محسوب می‌شد. اما دولت این کشور از سال ۱۹۷۰ به بعد برای تأمین یک طرح جامع رفاهی، به مدت دو دهه سیاست اخذ مالیات‌های سنگین را در پیش گرفت. (به واقع، در سال ۱۹۷۶، یکی از نویسندگان سوئدی اعتراض کرده بود که نرخ مالیات بر درآمد او به مرز ۱۰۲٪ رسیده است!). این مالیات‌های گزاف یکی از عمده‌ترین عوامل بازدارنده‌ای بود که اشتیاق به کار و اقدامات اقتصادی را در مردم از بین برده و کشور سوئد را محکوم به تحمل دو دهه رشد پایین اقتصادی کرد، تا این که سر انجام دولت وقت در اوایل دهه ۱۹۹۰ سیاست‌های مالیاتی را به دوران پیش از سال ۱۹۷۰ باز گرداند.

کشورهای آزاد گرایش به کار و تولید بیشتری دارند و در نتیجه ثروتمندتر از بقیه هستند، و در کشورهای ثروتمندتر مردم گرایش بیشتری به صرف پول برای حمایت از انجمن‌های خیریه و کمک به نیازمندان دارند. این سازوکار طبیعی و داوطلبانه بسیار اخلاقی‌تر از سیستم رفاهی مبتنی بر مالیات است؛ نه فقط به این دلیل که دولت‌ها پول مالیات را به نفع خود و دوستانشان خرج می‌کنند و بر مخالفان خود مالیات‌های گزاف تحمیل می‌کنند، بلکه هم به این دلیل که دولت‌ها پول مردم را از طریق مالیات می‌گیرند و با برنامه‌هایی که به سلیقه خودشان طراحی کرده‌اند صرف امور رفاهی می‌کنند. بشردوستی و خیریه اصیل و واقعی ماهیتی داوطلبانه دارد که در طی آن پول‌ها با میل و رغبت از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابند، در حالی که سیستم رفاهی دولتی از طریق مالیات تأمین می‌شود و مالیات ماهیتی اجباری دارد.

یکی دیگر از مشکلات طرح‌های رفاهی دولتی این است که این طرح‌ها فرهنگ وابستگی ایجاد می‌کنند. دستگاه‌های ارائه خدمات رفاهی دولتی که بسیار عظیم هستند و توسط کارمندان دولتی اداره می‌شوند، ناچارند که بر اساس مقررات عمل کنند، نه بر اساس ارزیابی شخصی و انسانی از نیازهای افرادی که از مزایای رفاهی بهره‌مند می‌شوند، در حالی که در خیریه واقعی، کمک به نیازمندان بر

اساس همین ارزیابی شخصی و انسانی انجام می‌شود. مقررات سالاری در دستگاه‌های دولتی باعث می‌شود که دریافت‌کنندگان خدمات رفاهی دولتی با مقررات «بازی کنند» و حتی به تظاهر و دروغ متوسل شوند تا مشمول دریافت مزایای رفاهی شوند. گاهی اوقات، خانواده‌های فقیر به عمد وضع خودشان را بدتر می‌کنند تا مشمول مزایای بزرگ‌تری شوند؛ یعنی درست عکس آن هدفی که طرح‌های رفاهی قرار است به آن نائل شوند. در قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین سیستم‌های رفاهی دولتی در جهان، نظیر بریتانیا، مقامات کشور اکنون شاهد سه نسل از وابستگی در خانواده‌ها هستند، خانواده‌هایی که والدین و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های آنان نیز مثل خودشان حقوق بی‌کاری و مزایای رفاهی دریافت می‌کرده‌اند و برای گذران زندگی به کمک‌های دولتی وابسته بوده‌اند.

تشویق روحیه کمک به خویش، همراه با پشتوانه‌ای از خیریه خصوصی، جایگزین مناسب‌تر، برانگیزاننده‌تر، محبت‌آمیزتر، و مؤثرتری برای سیستم رفاهی دولتی است. کشور بریتانیا، تا پیش از دهه ۱۹۴۰، از یک نظام رفاهی سرزنده و شکوفا و مبتنی بر کمک متقابل بین افراد شاغل و طبقه کارگر برخوردار بود تا این که ناگهان سیستم رفاهی دولتی مستقر گردید و آن نظام خودجوش و کارآمد را به کلی از بین برد. نظام قبلی بر اساس همکاری دوستانه گروه‌ها و اجتماعی بود که اعضای آن هر هفته با پرداخت مبلغی در تأمین مالی گروه مشارکت می‌کردند، و در ازای آن از مزایایی نظیر کمک هزینه بی‌کاری، بیمه درمانی، و حتی پرداخت مخارج تدفین بهره‌مند می‌شدند. این مجموعه‌های خودجوش، به تدریج بر اساس مشاغل و حرفه‌های مختلف شکل می‌گرفتند تا بتوانند در مواقعی که کارگران آن حرفه به کمک نیاز دارند، به شکل مؤثرتری جوابگوی نیازهای آنان باشند. میلیون‌ها خانواده بریتانیایی، به ویژه خانواده‌های فقیرتر، با میل و رغبت به عضویت این مجموعه‌ها در می‌آمدند. بنابراین، خدمات رفاهی برای عموم، بدون نیاز به دولت، قطعاً دست‌یافتنی و شدنی است.

احیای بخش بشردوستانه

در کشورهای دارای نظام‌های پیشرفته رفاهی دولتی، بسیاری از مردم استدلال می‌کنند که مزایای رفاهی اجتماعی و بازنشستگی دولتی که از طریق مالیات تأمین می‌شوند مبنایی سخاوتمندانه دارند و فعالیت‌های بشردوستانه و خیریه خصوصی احتمالاً نمی‌توانند جایگزین مناسبی برای آن باشند. البته شکی نیست که دولت‌ها قادرند با پول مردم دست و دلبازی کنند و سخاوتمند باشند، و سیاستمداران هزار جور انگیزه دارند که به منظور خوشایند رأی‌دهندگان و پیروزی در انتخابات، به مردم انواع مزایای سخاوتمندانه را برای امروز وعده دهند، چون می‌دانند که هزینه این مزایا را نسل‌هایی باید بپردازند که هنوز متولد نشده‌اند. همین موضوع به تنهایی دلیل شایسته‌ای است که سیاستمداران را در مسائل رفاه اجتماعی دخالت ندهیم. در ضمن، هر چه مزایای رفاهی دولتی زیادت‌تر و سخاوتمندانه‌تر باشد، از طرفی خانواده‌ها انگیزه کمتری برای کار کردن و تأمین مخارج خود دارند، و از طرف دیگر افراد جویای کار نیز انگیزه کمتری برای پیدا کردن شغل خواهند داشت و ترجیح می‌دهند با حقوق بی‌کاری و دیگر مزایای رفاهی زندگی کنند؛ به ویژه وقتی می‌دانند که در صورت اشتغال، بخش عمده‌ای از درآمدشان را باید بابت مالیات جهت تأمین همین مزایای رفاهی بپردازند. بنابراین، هر قدر هم که نیت طراحان سیستم رفاهی دولتی خیر باشد، این سیستم در نهایت روحیه بلندپروازی و امید را در مردم از بین می‌برد و آن‌ها را به زیستن در وابستگی دائمی محکوم می‌کند.

کشورهایی که آرزومند حرکت در مسیر ساختن یک جامعه سربلند و آزاد هستند باید کارشان را با خرد کردن سیستم‌های عظیم خدمات رفاهی دولتی و تقسیم آن‌ها به مجموعه‌هایی بسیار کوچک‌تر و اخلاقی‌تر در سطح محلی آغاز کنند. این تقسیم‌بندی را می‌شود حتی تا حد مقیاس فردی کوچک کرده و برای هر یک از مردم نوعی حساب شخصی ایجاد کرد. این موضوع می‌تواند به خانواده‌ها کمک کند تا نسبت به مسئولیت‌های شخصی خود درک بهتری پیدا کنند، و متوجه

باشوند که مالیات‌دهندگانی معلوم و معین (یعنی یک عده مردم معمولی مثل خودشان) دارند هزینه مزایای رفاهی آنان را پرداخت می‌کنند، نه یک دولت سخاوتمند یا یک «سیستم» که از فرط بزرگی و پراکندگی، ماهیت شخصی‌اش از بین رفته و تبدیل به یک موجود نامشخصی شده که همه از او انتظار دریافت پول و کمک دارند. در ضمن، تقسیم سیستم سراسری خدمات رفاهی دولتی به مجموعه‌های کوچک‌تر، امکانی فراهم می‌آورد تا ارائه‌دهندگان خدمات در بخش خصوصی با کارآمدی بیشتری به مدیریت این مجموعه‌ها بپردازند.

یک نمونه شاخص در این زمینه، نظام بازنشستگی در کشور «شیلی» است. شیلی در سال ۱۹۸۱ سیستم ناموفق و غیرمنصفانه بازنشستگی دولتی را به حساب‌های شخصی تقلیل داد. کارگران موظف بودند که بخشی از درآمد خود را برای دوران بازنشستگی پس‌انداز کنند، اما در عین حال اجازه داشتند به تصمیم خودشان از بین تعداد زیادی از شرکت‌های خصوصی یکی را برای مدیریت صندوق بازنشستگی‌شان انتخاب کنند. این سیستم جدید، ضمن تشویق مردم به پس‌انداز، فرهنگ مسئولیت‌پذیری شخصی را در جامعه اشاعه داده و تبدیل به الگویی شده است که تا کنون چندین کشور در قاره‌های مختلف از آن سرمشق گرفته‌اند.

نمونه بارز بعدی، حساب‌های پس‌انداز درمانی در سنگاپور است که مسئولیت بیمه خدمات درمانی را به میزان قابل توجهی بر عهده خود افراد می‌گذارد و مردم را تشویق می‌کند که خودشان هزینه‌های درمان و دیگر نیازهای زندگی‌شان را تأمین کنند. مجموعه‌های قدیمی دوستانه در بریتانیا الگوی دیگری در این زمینه است که احیای آن با خُرد کردن سیستم رفاهی دولتی و تقسیم آن به حساب‌های شخصی افراد به سادگی امکان‌پذیر است.

وقتی دستگاه‌های عظیم و ناکارآمد حمایت‌ها و خدمات دولتی به روش‌هایی نظیر آن چه اشاره شد اصلاح گردند، افراد انگیزه بیشتری برای کارایی خواهند داشت و به جای اتکا به دولت، به همت و تلاش خود و خانواده خود متکی می‌شوند. البته در چنین شرایطی طبعاً جامعه همچنان به انجمن‌های خیریه و فعالیت‌های

خصوصی‌سازی و جهانی‌سازی

بشردوستانه خصوصی نیاز خواهد داشت، اما مدیریت این مجموعه‌های بشردوستانه، به نسبت دستگاه‌های عریض و طویل دولتی، به مراتب آسان‌تر خواهد بود. همان‌طور که مشاهده شد، کاستن از مالیات‌ها و فراهم آوردن زمینه برای گسترش آزادی، راه‌های شایسته‌ای هستند که به افراد ثروت و عزم و روحیه سخاوتمندی می‌دهند. دولت بزرگ و مالیات‌های سنگین، انگیزه و اراده سخاوتمندی در افراد را نابود می‌کنند.

■ جهانی‌سازی و تجارت

مزایای جهانی‌سازی

بسیاری از کشورها نگران هستند که گسترش روزافزون بازارهای جهانی شده ممکن است به انحای مختلف بر زندگی و اقتصاد آن‌ها تأثیر بگذارد. اما بسیاری از این نگرانی‌ها به غلط در مردم ایجاد شده است، زیرا دستاوردهای مثبت جهانی‌سازی و تجارت بسیار قابل توجه هستند.

خوشبختانه، به یمن سازوکار قیمت‌های بازار، ما امروزه قادریم با واسطه یا مستقیماً با مردم سراسر دنیا معامله و تجارت کنیم. لباسی که می‌پوشیم، غذایی که می‌خوریم، وسایل منازل و دفاتر کار، و تجهیزات کارخانه‌های ما، همگی محصولات تولیدی تعداد پرشماری از کشورهای دور از ما هستند.

اما جهانی‌سازی بازارها کارکرد و تأثیری دو سویه دارد. جهانی‌سازی فقط کشورهای ثروتمند را قادر به خرید محصولات از چهار گوشه جهان نمی‌کند، بلکه مردم کشورهایی را که قبلاً بسیار دور و ناشناخته محسوب می‌شدند، قادر می‌سازد تا با وصل شدن به دیگر کشورها و عرضه محصولاتشان در بازارهای جهانی، وجهه و اعتبار خود را بهبود ببخشند. به‌طور مثال، یک کشاورز بومی چه محصولی باید بکارد که برایش به صرفه باشد؟ در گذشته، تنها منابع موجود برای کسب اطلاعات در این زمینه، کسبه محلی و ادارات دولتی بودند که البته هر کدام

منافع خودشان را داشتند (و بر اساس آن منافع به کشاورز اطلاعات می‌دادند). قیمت‌های محلی، بسته به عوامل مختلفی نظیر شرایط جوی، ممکن بود به شدت نوسان داشته باشند، و بازارهای محلی نیز چندان سازمان‌یافته نبودند. اما آن کشاورز امروزه به سادگی می‌تواند تلفن موبایل خود را از جیبش در آورده و با مراجعه به وبسایت‌های مختلف، لیست قیمت‌های بازار انواع محصولات، و حتی قیمت‌های آینده آن محصولات در بی‌شمار بازارها در سرتاسر جهان را در عرض چند دقیقه مشاهده و بررسی کند. امروزه کشاورزان در هر کجای جهان که باشند، قادرند محصولات خود را، با قیمت‌هایی که نسبت به گذشته بسیار قابل پیش‌بینی‌تر هستند، در یک بازار بین‌المللی منظم و سازمان‌یافته به فروش برسانند.

گشودن فضای تجارت در کشور نیوزلند

نیوزلند نمونه بارز کشوری است که با لغو مقررات دست و پا گیر بازرگانی و تجارت، مسیر خود را به سمت پیشرفت و شکوفایی اقتصادی تغییر داد. این کشور در اوایل دهه ۱۹۸۰ به لحاظ شرایط اقتصادی در وضعیت افسرده و دشواری قرار داشت که عمده‌تأ ناشی از مقررات تجاری بود. اما ناگهان در سال ۱۹۸۴ سیاست حمایت‌گرایی دولتی را ترک کرد و با آزادسازی تجارت بین‌المللی کشور، بازارهای خود را به روی رقابت جهانی گشود. سوبسیدهای پرداخت‌شده به صنایع و کشاورزی داخلی به کلی از بین رفت. بازارهای داخلی، از جمله بازار به شدت مقرراتی نیروی کار، مقررات‌زدایی شد. عضویت در اتحادیه‌های کارگری، که قبلاً اجباری بود، داوطلبانه شد و قراردادهای استخدامی، که مفاد آن قبلاً مطابق مقررات دولتی تعیین می‌شد، به تصمیم شخصی کارگران و کارفرمایان واگذار گردید.

پیش‌بینی‌های ترسناک رایزنان (لابی‌گران) حرفه‌ای و گروه‌های ذینفع، مجامع دانشگاهی، رهبران مذهبی، و اتحادیه‌های کارگری مبنی بر این که این مقررات‌زدایی‌ها به ایجاد یک اقتصاد ظالمانه با کارگاه‌های تنگ و دم کرده از بوی عرق کارگران استعمار شده خواهد انجامید، همگی غلط از آب در

آمد. میانگین دستمزد کارگران رشد کرد. اختلافات مربوط به قراردادهای استخدامی با سرعت بیشتری حل و فصل می‌شد. اعتصابات تقریباً به صفر رسید. نرخ بی‌کاری به شدت سقوط کرد؛ و شدت سقوط این نرخ در بین «مائوری‌ها» (بومیان نیوزلند)، مهاجران، و اقشار و گروه‌های فقیر و محروم این کشور به مراتب بیشتر بود. در نتیجه این تحولات، نیوزلند به یکی از آزادترین و رقابتی‌ترین کشورهای جهان تبدیل شد.

هویت فرهنگی

عده‌ای از مردم نگرانند که جهانی‌شدن بازارها ممکن است فرهنگ و هویت منحصر به فردشان را از آنان بدزدد. به ویژه، گسترش روز افزون کالاها و برندهای آمریکایی به این نگرانی دامن زده است که کشورهای مختلف، که زمانی هر یک هویتی متمایز داشتند، اکنون به شکلی حزن‌انگیز شبیه هم شده‌اند، و این که کالاها و دیدگاه‌های غربی، محصولات و دیدگاه‌های دیگر کشورها را مانند باتلاقی در خود فرو می‌کشند، و رفیع‌ترین فرهنگ‌ها به مخرج مشترکی فرومایه از فرهنگ غربی تنزل یافته و در آن غرق می‌شوند.

البته تردیدی نیست که فرهنگ‌های اقتصادی و اجتماعی در حال تغییر و تحولند. کالاهایی که یک زمانی مختص یک کشور خاص بودند اکنون در فروشگاه‌های خیابان‌های اصلی شهرهای مختلف در همه جای دنیا یافت می‌شوند. اما این تغییر و فراوانی به این معنا نیست که انتخاب و تمایز و تنوع در حال ناپدید شدن هستند. بر عکس، این تغییر به معنای آن است که مردم تمام کشورهای دنیا نسبت به گذشته گزینه‌های بسیار بیشتری برای انتخاب دارند. به طور مثال، شهروندان بریتانیا، که زمانی همه جای دنیا کشورشان را به بی‌مزه بودن غذاهاش می‌شناختند، دیگر مجبور نیستند غذاهای تکراری و بی‌مزه خودشان را تحمل کنند. امروزه بریتانیایی‌ها در تمام شهرها و خیابان‌های کشورشان قادرند به سادگی رستوران‌ها و سوپرمارکت‌های متنوعی پیدا کنند که غذاهای هندی،

ایرانی، ویتنامی، آمریکای لاتین، مغولی، لهستانی و بی‌شمار غذاهای متنوع دیگر ارائه می‌دهند. مردم دیگر کشورها نیز به همین صورت از حق انتخابی به مراتب بیشتر برخوردارند؛ انتخاب‌هایی که زمانی فقط عده‌ای محدود از افراد خوش‌شانس و ثروتمند که توان مالی سفرهای خارجی داشتند از آن‌ها بهره‌مند بودند. بروز این تحولات به این معنا نیست که بعضی از فرهنگ‌ها در حال نابودی یا فراموشی هستند، بلکه درست برعکس، امروزه فرهنگ‌های مختلف به گونه‌ای در حال گسترش هستند که تمام مردم دنیا بتوانند از مواهب آن‌ها بهره‌مند شوند.

برخلاف تصور کسانی که از بروز این تغییرات نگران شده‌اند و می‌خواهند از فرهنگ‌ها در مقابل پدیده جهانی‌سازی محافظت کنند، فرهنگ‌ها هرگز ساکن و تغییرناپذیر نبوده و نیستند. فرهنگ هر کشوری دائماً در حال تغییر است، و هر چه یک فرهنگ شاداب‌تر و سرزنده‌تر باشد، بیشتر ایده‌های فرهنگی تازه تولید می‌کند و بیشتر تغییر می‌کند. هنر، موسیقی، ادبیات، شیوه‌های زندگی، ذائقه‌ها، و مدهای سرزنده‌ترین و با طراوت‌ترین کشورها در زمان حاضر، برای ساکنین آن کشورها در یک قرن پیش کاملاً ناآشنا به نظر خواهد رسید.

فرهنگ‌ها از قرار گرفتن در معرض فرهنگ‌های دیگر و آشنایی با آن‌ها نفع می‌برند، زیرا این آشنایی برای مردمان هر یک از این فرهنگ‌ها امکانی فراهم می‌آورد تا عناصری را که با وضعیت زندگی و زمانه خود متناسب می‌یابند از دیگر فرهنگ‌ها اقتباس کنند. ما به واسطه تجارت بین‌المللی به مشاهده و درک آن دسته از عناصر فرهنگی کشورهای دیگر نائل می‌شویم که اقتباس و سازواری آن‌ها را با عناصر فرهنگی خودمان مفید می‌دانیم. اما این فرایند شناخت و سازواری و اقتباس و تغییر ربطی به امروز و دوران اخیر ندارد. این فرایند از قرن‌ها پیش از آن که کسی درباره جهانی‌سازی حرفی بزند وجود داشته و در جریان بوده است.

در ضمن، قسمت عمده تغییراتی که ما از آن متأسف هستیم، و افسوسی که به خاطر از دست رفتن جلوه‌های رنگارنگ فرهنگ بومی خودمان می‌خوریم، ربطی به هجوم و امپریالیسم فرهنگی خارجی ندارند، بلکه صرفاً از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر پدیده «مدرنیزاسیون» هستند. جشن‌های باستانی، آداب و رسوم قدیمی، و لباس‌های ملی رفته‌رفته تغییر می‌کنند و ناپدید می‌شوند، اما بروز این دگرگونی‌ها ناشی از جهانی‌سازی نیست، بلکه ناشی از آن است که نفس زندگی در این جهان پیوسته در حال دگرگونی است. به طور مثال، بسیاری از جشن‌ها و کارناوال‌هایی که زمانی خیر از آغاز فصل معینی می‌دادند که برای روستاییان و کشاورزان از اهمیتی ویژه برخوردار بود، اکنون به یک تفنن حاشیه‌ای تبدیل شده‌اند، چرا که امروزه اکثر ما در شهرها زندگی می‌کنیم و این جشن‌ها نمی‌توانند به شدت گذشته در وجودمان طنین‌انداز شوند و مانند گذشته برایمان موضوعیت حیاتی و اقتصادی داشته باشند؛ و این موضوع جای تأسفی ندارد، زیرا امروزه نسبت به قرن‌های گذشته وضع همه ما بهتر شده است.^۱

به شیوه مشابه، احتمالاً تغییر فرهنگ‌ها نیز پدیده نامطلوبی نیست و چه بسا که یک تحول شایسته باشد. بسیاری از فرهنگ‌های کنونی به واقع از سوی قدرت‌های اشغالگر بر مردمان آن کشورها تحمیل شده‌اند، و قسمت عمده‌ای از فرهنگ‌های کشورهایی که از کمترین آزادی برخوردارند، عملاً زیان‌آور هستند. در حقیقت، ما باید خوشحال باشیم و از این امر استقبال کنیم که بهبود شرایط مسافرت و گسترش فرهنگ کنجکاوی و پرسشگری کار را برای کشورهای دسوارتر کرده است که سعی در ابقای فرهنگ ناعادلانه‌ای دارند که در آن برخی گروه‌ها به شکلی عادی و روزمره مورد سرکوب و سوء استفاده و تبعیض قرار می‌گیرند.

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به مقاله «فرهنگ آزادی» نوشته نویسنده معروف کشور پرو و برنده جایزه نوبل ادبی، «ماریو بارگاس یوسا» در کتاب «اخلاق سرمایه‌داری» به تألیف و گردآوری دکتر «تام جی پالمر» که ترجمه آن توسط انتشارات سارگل در ایران منتشر شده است - مترجم.

پرسش: آیا کشورهای ثروتمند بر سهم بی‌اندازه بزرگی از ثروت جهان چنگ نیانداخته‌اند؟ خیر. ثروت آن چیزی است که شما به واسطه مهارت، اقدام اقتصادی، سازمان‌دهی، سرمایه‌گذاری، و صرف وقت و تلاش «ایجاد» می‌کنید. بدون تردید، کشورهای ثروتمند میزان زیادی از ثروت را به مصرف می‌رسانند، اما به همان میزان نیز ثروت «ایجاد» می‌کنند؛ و تازه این ثروت را فقط برای خودشان ایجاد نمی‌کنند؛ این کشورها با کشف و توسعه کالاهای حیاتی و روش‌های تولیدی‌ای که زندگی همه انسان‌ها، به ویژه زندگی فقیرترین اقشار مردم در این سیاره را بهبود می‌بخشند، به واقع برای تمام مردم جهان ثروت ایجاد می‌کنند.

به طور مثال، پیشرفت‌های صورت گرفته در زمینه درمان و پزشکی، به ریشه‌کنی بیماری‌های هولناکی نظیر سل و مالاریا کمک کرده است؛ بیماری‌هایی که از ابتدای تاریخ، زندگی بی‌شمار افراد را در این جهان تباہ کرده‌اند. فن‌آوری ژنتیک به افزایش چشم‌گیر تولید محصولات حیاتی نظیر گندم و برنج و افزایش مقاومت این محصولات در مقابل انواع آفات کمک کرده است. مواد ساختمانی جدید ایمنی ساختمان‌ها را به مراتب بیشتر از گذشته کرده و هزینه ساختمان‌سازی را کاهش داده است.

در این جهان، هیچ عرضه ثابتی از ثروت وجود ندارد که کشورهای ثروتمند بخواهند سهم نامنصفانه‌ای از آن را غارت کنند. قضیه درست بر عکس آن چیزی است که برخی ادعا می‌کنند: به واقع دانش و مهارت کشورهای ثروتمند دائماً فرصت‌های تازه برای دیگران ایجاد می‌کنند.

■ اهمیت صلح

فیلسوف و اقتصاددان شهیر اسکاتلندی، آدام اسمیت، زمانی گفته بود: «لازمه بر کشیدن یک کشور از قعر فقر و وحشی‌گری تا اوج وفور و توانایی چیزی نیست جز صلح، مالیات‌های اندک، و اجرای عدالتی تحمل‌پذیر.»^۱

صلح در داخل و خارج قطعاً یک پیش‌نیاز اصلی برای شکوفایی یک اقتصاد آزاد است. بدون تردید مردم اگر بدانند که شبه‌نظامیان داخلی یا ارتش‌های خارجی ممکن است ثرویشان را به یغما ببرند، به سرمایه‌گذاری در اقدامات اقتصادی و ایجاد و انباشت سرمایه مولد رغبتی نخواهند داشت. از طرفی، کشورهایی که شهروندانشان سرگرم معامله و تجارت با یکدیگر باشند، بسیار بعید است که به دنبال درگیری با هم باشند. به قول اقتصاددان و فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم، «فردریک باستیا»^۲: «اگر کالاها از مرزها عبور نکنند، سربازان عبور خواهند کرد»^۳.

صلح هم منافع اقتصادی دارد و هم منافع فرهنگی. صلح امکانی فراهم می‌آورد تا تلاش و منابع به جای تمرکز بر فعالیت‌های مخرب بر فعالیت‌های سازنده متمرکز شوند. همچنین، صلح شرایط لازم برای ایجاد سرمایه و شکوفایی اقتصادی را مهیا می‌سازد و به مردم امکان می‌دهد تا بتوانند با آسودگی بیشتری به ترسیم نقشه آینده برای زندگی خود و خانواده‌شان بپردازند. صلح به مردم فرصت، ثروت، و اعتماد به نفس می‌دهد تا پی‌گیر فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی باشند. صلح همچنین، امکان جابه‌جایی آزادانه افراد، کالاها، و اندیشه‌ها را فراهم می‌آورد که خود به معنای گسترش درک متقابل، بهروزی اقتصادی، و نوآوری است.

1. Lecture in 1755, quoted in Duguld Stewart, Account of the Life and Writings of Adam Smith LLD, Section IV, 25.

2. Frederic Bastiat (1801 – 1850)

۳. شواهدی در دست نیست که این جمله معروف را فردریک باستیا شخصاً گفته باشد، اما به هر حال این جمله خلاصه‌ای از مجموع دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی او است. برای اطلاعات بیشتر درباره این فیلسوف فرانسوی رجوع کنید به کتاب «قانون» (سال ۱۸۵۰) که ترجمه آن به همت مؤسسه امور اقتصادی» در لندن در سال ۲۰۰۱ به چاپ رسیده است.

یکی دیگر از بینش‌های مهم «آدام اسمیت» این بود که ما برای ثروتمند شدن خودمان نیازی به فقیر کردن دیگر کشورها نداریم. برای ما بهتر است که همسایگان و مشتریان ثروتمند داشته باشیم تا همسایگان فقیر.^۱ بنا به همین استدلال، ما برای قدرتمند شدن خود نیازی به تضعیف دیگران نداریم. ما و دیگران هر دو از منافع صلح بهره‌مند می‌شویم.

البته، گاهی اوقات می‌بایست برای صلح بجنگیم. در موقع لزوم، باید از جان و اموال مردم دفاع شود. هدایت و مدیریت منابع مورد نیاز برای چنین دفاعی مستلزم وجود و دخالت یک دولت «محدود» است، زیرا دولت‌هایی که بسیار بزرگ می‌شوند معمولاً به جنگ‌طلبی و نظامی‌گری تمایل می‌یابند، و چه بسا برای سرپوش گذاشتن بر فقدان آزادی و پیشرفت اقتصادی در کشور، نظامی‌گری را به بهانه امنیت ملی توجیه می‌کنند و مدعی می‌شوند که امنیت ملی نیازمند فداکاری، عزم واحد، و توان نظامی است. در جوامع آزاد، وفاداری مردم به کشورشان کمتر از دیگران نیست، اما مردم در چنین جوامعی، بیش و پیش از هر چیز، به جامعه باز و آزاد، به خانواده، دوستان، مشتریان، و به مشارکت‌های داوطلبانه تعهد دارند تا به یک دولت خودکامه یا یک پرچم و تعدادی رویاهای ملی‌گرایانه.

عده‌ای از افراد تصور می‌کنند که تنها راه پیشبرد و تحقق صلح، تأسیس نوعی دولت فراملی جهانی است. گر چه وجود یک مجمع و محکمه بین‌المللی برای طرح علنی اختلافات و خنثی‌سازی مناقشات بالقوه می‌تواند مفید باشد، ولی ما نباید تصور کنیم که یک دولت جهانی از دولت‌های ملی خودمان بهتر خواهد بود. اتفاقاً دولت جهانی، با توجه به دامنه بسیار وسیعی که دارد، و به واسطه این که

۱. "همان‌طور که یک مرد ثروتمند احتمالاً برای مردم سخت‌کوشی که در همسایگی او زندگی می‌کنند مشتری بهتری خواهد تا یک مرد فقیر، وجود یک کشور ثروتمند در همسایگی ما نیز برای کشور ما بهتر خواهد بود تا یک همسایه فقیر". به نقل از «رساله ثروت ملل»، ۱۷۷۶، دفتر چهارم، فصل سوم، قسمت دوم.

خصوصی‌سازی و جهانی‌سازی

نسبت به دولت‌های ملی به مراتب از متن زندگی مردم دورتر قرار گرفته، تمایزش برای بسط اختیارات و سوء استفاده از قدرت، بی‌اندازه بیشتر از دولت‌های ملی است. به علاوه، با استقرار چنین دولتی، دیگر هیچ کس نمی‌تواند از ظلم او به جایی پناه ببرد. بنابراین، بهترین راه برای پیشبرد صلح این است که دولت‌ها را محدودتر کنیم، نه این که بر وسعت و اختیارات آن‌ها بیافزاییم. برای تحقق صلح در جهان، بهتر است به جای اتکا به دولت‌ها، به گرایش طبیعی انسان‌ها به همکاری مسالمت‌آمیز، و به تمایل ذاتی آن‌ها برای بهبود وضعیت متقابلشان اتکا کنیم.

■ خلاصه‌ای از مباحث کتاب ■

■ طرح استدلال در دفاع از آزادی

آزادی، به‌روزی اقتصادی ایجاد می‌کند. جوامعی که با آغوش باز پذیرای آزادی شده‌اند توانسته‌اند خودشان را ثروتمند کنند، و جوامعی که پذیرای آزادی نبوده‌اند همچنان فقیر مانده‌اند.

اما آزادی فقط به موضوعات مادی مربوط نمی‌شود و جامعه آزاد به لحاظ غیرمادی نیز برتر از جوامع غیرآزاد است. جامعه آزاد بر مبنای اعتماد متقابل و همکاری بین افراد کار می‌کند، نه بر مبنای زور و اجبار. شهروندان جامعه آزاد در پیوندهای عمیق فرهنگی، شخصی، و اخلاقی نیز با یکدیگر سهیم هستند. آن‌ها «قواعد رفتار بین-فردی»^۱ را با میل خود و داوطلبانه پذیرا می‌شوند، زیرا پیروی از این قواعد متضمن نفع متقابل برای آن‌ها است، نه این که این قواعد بر آن‌ها تحمیل شده باشند. در جامعه آزاد، حکومت‌کنندگان از رضایت حکومت‌شوندگان برخوردارند، و بر خودشان نیز، مانند بقیه مردم، قواعدی حاکم است تا آن‌ها را از سوء استفاده از اختیارات باز دارد.

جامعه آزاد انرژی و استعداد انسانی و قدرت خلاقیت و ابتکار او را از بند رها می‌کند، و او را توانمند می‌سازد تا به خلق ثروتی همت بگمارد که از پیش موجود نبوده

1. rules of interpersonal behaviour

است. مردم در جامعه آزاد، برخلاف طبقه قدرتمند در جوامعی که از آزادی کمتری برخوردارند، با بهره‌کشی از دیگران ثروتمند نمی‌شوند. اصولاً در جامعه آزاد، مردم نمی‌توانند با فقیر کردن دیگران به ثروت برسند. تنها راه ثروتمند شدن در جامعه آزاد تهیه کالا یا خدماتی است که دیگران خواستارش هستند. در چنین جامعه‌ای، افراد فقط با تلاش برای بهتر کردن زندگی دیگران می‌توانند به ثروت برسند.

■ دولت محدود

اکثر مردم موافقت دارند که ما برای تحقق اهداف مشخصی نظیر اجرای عدالت یا تصمیم‌گیری درباره موضوعاتی که افراد به تنهایی نمی‌توانند درباره آن‌ها تصمیم بگیرند، به دولت نیاز داریم. اما تقریباً همه مردم در این باره اتفاق نظر دارند که قدرت دولت باید محدود باشد. دلیل وجودی دولت در یک جامعه آزاد این است که مراقب باشد تا گزند و آسیبی به شهروندان نرسد. وظیفه دولت برقراری و اجرای عدالت است، و عدالت چیزی نیست جز مجموعه‌ای از قواعد و قوانین طبیعی که همکاری مسالمت‌آمیز بین انسان‌ها را امکان‌پذیر می‌سازند.

دولت یک جامعه آزاد محدود و مقید به حاکمیت قانون است و قوانین این دولت به یکسان و بی‌هیچ تبعیضی، همه افراد جامعه، از جمله مقامات دولتی، را شامل می‌شوند. رهبران سیاسی در جامعه آزاد اجازه ندارند برای منافع خود یا دیگران شهروندان را غارت کنند، دوستان و نزدیکان را مورد لطف و عنایت قرار دهند، یا از اختیارات و قدرتشان بر علیه مخالفان خود استفاده کنند. اختیارات مقامات دولتی و مدت زمان تصدی آن‌ها هر دو به این دلیل محدود شده‌اند تا احتمال بروز فساد را کاهش دهند؛ فسادى که در هر حال ملازم قدرت است. انتخابات آزاد و علنی، حق آزادی بیان، محدودیت دوره نمایندگی، قواعد قانون اساسی، و دیگر نهادهای دموکراتیک همگی فقط به یک منظور در جامعه آزاد به وجود آمده‌اند: ایجاد و برقراری محدودیت بر اختیارات رهبران سیاسی.

■ برابری بیشتر

کسانی که از پویایی اقتصادی جامعه آزاد بیشترین نفع را می‌برند اقشار محروم و فقیر جامعه هستند. جوامع آزاد، در مقایسه با جوامع نآزاد، به لحاظ اقتصادی از برابری بیشتری برخوردارند. امروزه در آزادترین جوامع، اقشار فقیر از تجملاتی بهره‌مندند که تا همین چند سال پیش حتی در خیال و رؤیای کسی نمی‌گنجید؛ تجملاتی که در جوامع نآزاد فقط عده‌ای از برگزیدگان و قدرتمندان حاکم از آن‌ها بهره‌مند هستند.

جامعه آزاد سعی در تحمیل «برابری مادی» بر مردم ندارد. جامعه آزاد به این حقیقت واقف شده که تلاش برای برابرسازی ثروت و درآمد تلاشی بیهوده است که نتیجه‌ای معکوس به بار می‌آورد، و انگیزه سخت‌کوشی، اقدام اقتصادی، و بهبود وضع زندگی با اتکا به خویشتن را در افراد نابود می‌کند. تحمیل برابری مادی، مردم را از ایجاد سرمایه و حفظ و افزایش آن مأیوس می‌سازد؛ سرمایه‌ای که تولید و بهره‌وری کل جامعه را بالا می‌برد؛ و مانع از آن می‌شود که افراد به خلق ثروت و ارزش جدیدی که از پیش موجود نبوده مبادرت ورزند.

در مقابل، جوامع آزاد از برابری‌هایی به مراتب مهم‌تر برخوردارند که اغلب در جوامع نآزاد هیچ نشانی از آن‌ها وجود ندارد. جامعه آزاد، یک سری برابری‌های بنیادین را به رسمیت می‌شناسد؛ از جمله، «برابری اخلاقی» به این معنا که زندگی هر انسانی واجد ارزش و لایق نیک‌داشت و محافظت است؛ یا «برابری در پیشگاه قانون» و تأکید بر این امر که قضاوت در هر پرونده‌ای می‌بایست صرفاً بر مبنای شواهد و واقعیات مربوط به آن پرونده باشد؛ «برابری شهروندی و سیاسی» به این معنا که یکایک شهروندان، بدون کمترین استثنا و فارغ از این که مقامات دولتی تا چه اندازه آنان را مزاحم می‌دانند یا از وجودشان در عذاب هستند، به یکسان از حق رأی برخوردارند؛ و «برابری در فرصت‌ها» که تبعیض در کار و تحصیل را به هیچ عنوان بر نمی‌تابد و امکانی فراهم می‌آورد تا همه مردم، فارغ از نژاد، مذهب، قومیت، و دیگر خصوصیات فردی بتوانند برای بهبود وضع زندگی خود و خانواده خود تلاش کنند.

■ اقتصاد آزاد

جامعه آزاد به مردمش آزادی می‌دهد تا درست به همان شیوه که در موضوعات شخصی و اجتماعی به اراده و تصمیم خودشان عمل می‌کنند، در مسائل اقتصادی نیز خودشان دست به انتخاب بزنند. در جوامع آزاد مردم از طریق مبادله داوطلبانه ارزش ایجاد می‌کنند. در مبادله آزاد، طرفین هر دو نفع می‌برند، و اگر غیر از این می‌بود هرگز اقدام به مبادله نمی‌کردند.

در چنین جامعه‌ای افراد فقط از راه همکاری با دیگران و تأمین کالاها و خدمات مورد نیاز آنها، و گرفتن کالا و خدمات مورد نیاز خودشان از آنها می‌توانند پیشرفت کنند و به خوشبختی اقتصادی برسند. چشم‌انداز کسب سود به کارآفرینان انگیزه می‌دهد و آنان را تشویق می‌کند تا مدام در جست‌وجوی این باشند که دیگران دقیقاً چه می‌خواهند و سپس به تأمین آن خواسته‌ها بپردازند. قیمت‌های بازار در حکم علائم راهنما هستند که اطلاعات مربوط به مازادها یا کمبودهای منابع را مخابره می‌کنند و به مردم پیام می‌دهند که چه چیزی می‌بایست بیشتر تولید شود و چه چیزی می‌بایست بیشتر نگهداری شود. به این ترتیب، زمان، مهارت، تلاش، سرمایه، و دیگر منابع به شکلی خودکار به سمت موارد و مصارفی هدایت می‌شوند که تقاضای فوری و فراوان برای آنها وجود دارد و از رفتن به سمت مصارفی که اهمیت کمتری دارند باز داشته می‌شوند. با وجود چنین سازوکار طبیعی و دقیقی، دیگر نیازی ندارد که دولت بخواهد به مردم بگوید در امور اقتصادی چه بکنند یا نکنند.

یک اقتصاد آزاد برای فعالیت خود فقط به چارچوبی از قواعد نیاز دارد؛ قواعدی که ناظر به نحوه همکاری بین مردم بوده و از پیش مورد پذیرش مردم قرار گرفته است، که از آن جمله می‌توان به قواعد مربوط به مالکیت و انتقال مال، و همچنین قواعد مربوط به قراردادها اشاره کرد که در آنها توافقات صورت گرفته بین اشخاص محترم شمرده می‌شوند. برای ساختن کسب و کار، و مبادله کالا، حفظ و احترام به نهاد مالکیت خصوصی از اهمیتی حیاتی برخوردار است،

اما در عین حال، لازم است که به آزادی‌های دیگر حرمت نهاده شود. اگر کنترل همه اموال در اختیار دولت باشد، کنش سیاسی و بحث آزاد در جامعه ناممکن می‌گردد.^۱

■ عدالت و حاکمیت قانون

عدالت چیزی نیست که عده‌ای سیاستمدار آن را دیکته کنند. قواعد عدالت بخشی جدایی‌ناپذیر از سرشت انسان هستند؛ بخشی حیاتی در وجود همه ما که به پیشبرد و ترویج همکاری مسالمت‌آمیز بین افراد کمک می‌کند.

مردم در جامعه آزاد به واسطه انسان بودنشان حق برخورداری از این عدالت طبیعی را دارند (نه اینکه کسی این حق را به آنان عطا کرده باشد). عدالت طبیعی مقرر می‌دارد که قوانین می‌بایست روشن و معین باشند، در مورد همه افراد به یکسان اعمال شوند، امر ناممکن و ناشدنی از کسی طلب نکنند، عطف به ماسبق

۱. نکته ظریف و مهمی که نویسنده به آن اشاره کرده است به روشنی نافی نظرات و ادعاهای بی‌اساس احزاب به اصطلاح دموکرات، لیبرال دموکرات، سوسیال دموکرات، و انواع دیگر احزاب چپ‌گرایی است که در حال حاضر در ایالات متحده و اکثر کشورهای اروپایی قدرت و دولت را در دست دارند و چنان وانمود می‌کنند که گویا مدعیان رسمی آزادی و دموکراسی در جهان هستند. اکثر این احزاب با تأسی از آموزه‌های نویسندگان سطحی و تندخوی قرن نوزدهم (نظیر پیر جوزف پرودن یا کارل مارکس) نهاد مالکیت خصوصی را به باد انتقاد می‌گیرند و در بسیاری از دیدگاه‌ها و سیاست‌های خود خواستار رشد بیشتر بخش دولتی و افزایش مالکیت و کنترل دولت بر منابع و صنایع کشور هستند، و در عین حال لحظه‌ای از شعار آزادی و دموکراسی نیز غافل نمی‌شوند. متأسفانه کسب و حفظ قدرت سیاسی به قدری اهمیت یافته است که اکثر این احزاب هیچ ابایی از تناقض‌گویی و عوام‌فریبی ندارند، زیرا به سادگی می‌توان درک کرد که آزادی واقعی ربط مستقیم و ماهوی دارد با نهاد مالکیت خصوصی. سیاستمدارانی که مدت‌ها پیش از احزاب چپ‌گرای کنونی شیفته پرخاش‌گری‌ها و تناقض‌گویی‌های امثال پرودن و مارکس شدند و به تأسی از ایشان نهاد مالکیت خصوصی را عین «زدی» قلمداد کردند، میراث قابل دفاعی از خود بر جای گذاشتند. امروزه اسناد و شواهد متعدد و مستندی از قرن گذشته وجود دارند که جلوه‌های مختلف این میراث ترسناک را در روسیه و چین یا کامبوج در مقابل دیدگان حیرت‌زده ما به تصویر می‌کشند و به ما یادآور می‌شوند که با بی‌حرمتی به نهاد مالکیت خصوصی، بنیان آزادی و دموکراسی سست می‌شود و با لغو کامل مالکیت خصوصی، زورگویی و جنایت به یک امر عادی و روزمره تبدیل می‌گردد- مترجم.

نگردند، و مجازات‌ها پیش‌بینی‌پذیر و متناسب با جرم باشند. آیین صحیح دادرسی باید در تمام پرونده‌ها رعایت گردد، دادرسی‌ها باید منصفانه باشند، و هیچ فردی بدون محاکمه برای مدتی طولانی در حبس نباشد. با افرادی که متهم به ارتکاب جرم هستند باید تا پیش از اثبات جرم در دادگاه مانند افراد بی‌گناه رفتار شود، افراد برای هر جرمی فقط یک بار باید محاکمه شوند و نباید آنان را با چندین بار محاکمه برای همان جرم مورد آزار و اذیت قرار داد. این اصول را تقریباً همه انسان‌ها، فارغ از کشور و فرهنگ و نژاد و مذهبشان، قبول دارند.

ضمانت اجرایی این عدالت طبیعی و برپایی حاکمیت قانون مستلزم وجود دستگاه قضایی مستقلی است که رهبران سیاسی قادر نباشند آن را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهند. دستگاه انتظامی و پلیس نیز باید به شیوه‌ای مشابه مستقل باشد. اگر بخواهیم نهال آزادی در جامعه پا بگیرد و مستقر گردد، لازم است که وجود فساد و رشوه در دستگاه قضایی و پلیس تحت هیچ شرایطی تحمل نشود.

■ جامعه خودانگیزه

جامعه آزاد جامعه‌ای خودانگیزه است. چنین جامعه‌ای از بی‌شمار کنش‌های افرادی شکل می‌گیرد که از قواعد مشخصی پیروی می‌کنند؛ قواعدی طبیعی که همکاری مسالمت‌آمیز بین انسان‌ها را اشاعه می‌دهند، و از سوی مقامات سیاسی از بالا به مردم دیکته یا تحمیل نمی‌شوند.

در یک جامعه آزاد لزومی ندارد که مردم در مورد همه چیز با هم توافق داشته باشند تا بتوانند با هم همکاری کنند و از این همکاری متقابلاً نفع ببرند. به طور مثال، کسانی که کالا یا خدماتی را با یکدیگر مبادله می‌کنند فقط کافی است بر سر قیمت با هم توافق داشته باشند. اما برای این که این همکاری بین افراد بیشترین میزان از ثمربخشی را داشته باشد، لازم است که مردم دیدگاه‌ها و اعمال و رفتار یکدیگر را «تحمل» کنند. جامعه آزاد فقط در صورتی به افراد یا به دولت اجازه دخالت در امور دیگران را می‌دهد که این دخالت مانع از وارد آمدن آسیب

خلاصه‌ای از مباحث کتاب

جدی و واقعی باشد. محدود کردن آزادی افراد، صرفاً با این توجیه که رفتار آن‌ها را ناپسند یا توهین‌آمیز می‌دانیم، در نهایت به ضرر خودمان تمام می‌شود، زیرا ما با این کار راه را برای کسانی هموار می‌کنیم که خود را به لحاظ اخلاقی برتر از همه می‌دانند و به زودی تمام آزادی‌های خودمان را نیز به همین بهانه از ما می‌گیرند.

تحمل دیدگاه‌ها و شیوه‌های زندگی دیگران به نفع کل جامعه است، زیرا حقیقت همیشه آشکار و دانسته نیست و در بسیاری موارد، حقیقت در هم‌آوردی اندیشه‌ها آشکار می‌گردد. ما نمی‌توانیم اعتماد و اطمینان کامل داشته باشیم که مسئولین سانسور فقط مانع از بروز اندیشه‌های نادرست می‌شوند. چه بسا آن‌ها به اشتباه جلوی اندیشه‌ها و شیوه‌هایی را بگیرند که ممکن است در آینده مفیدیت و خیر بزرگی برای جامعه در بر داشته باشند.

■ دنیای آزادی

با گذشت زمان کار دولت‌های اقتدارگرا برای پنهان کردن اعمالشان از دید جهانیان مدام دشوارتر می‌شود. به تدریج تعداد بیشتری از کشورها درها را به روی جهانگردی و تجارت می‌گشایند، و اندیشه‌های نو در همه جای جهان گسترده می‌شوند. در نتیجه، هر روز تعداد بیشتری از مردم دنیا با مزایای اقتصادی و اجتماعی آزادی آشنا می‌شوند و این مزایا و پیشرفت‌ها را برای کشورهای خودشان مطالبه می‌کنند.

ایجاد اخلاق و نهادهای جامعه آزاد در جایی که قبلاً آزادی وجود نداشته کار بسیار دشواری است. به جای تحمیل ناگهانی و کلی این نهادها، بهتر است که معرفی نهادهای جامعه آزاد را ابتدا از سطوح خرد آغاز کنیم و شرایطی ایجاد کنیم که در آن مردم امکان و اجازه کنش آزاد داشته باشند و بتوانند آزادانه عمل کردن را تمرین کنند. ساختن جامعه آزاد در روندی تدریجی از همین تمرین‌ها و کنش‌های آزاد میسر می‌گردد. بخش مهم و کلیدی در این روند، نهادینه کردن

حقوق مالکیت است، تا به واسطه آن مردم بتوانند با اعتماد به نفس و با اطمینان از این که اموالشان مصادره یا توقیف نخواهد شد، به ایجاد و توسعه کسب و کار و تجارت بپردازند.

اصلاحات اقتصادی باید آزادی اقتصادی اصیل و واقعی تحویل مردم دهند، نه سرمایه‌داری فاسد و رفیق‌سالار. بسیاری از دولت‌ها که مدعی خصوصی‌سازی صنایع دولتی بوده‌اند به واقع فقط مالکیت این صنایع را از دولت به دوستان و اقوام خودشان انتقال داده‌اند. چنان چه بخواهیم تغییر و تحول واقعی در جامعه ایجاد کنیم، می‌بایست کل جمعیت کشور را در روند خصوصی‌سازی و اصلاحات اقتصادی دخیل و سهیم کنیم.

کشورها با گشودن درهای خود به روی تجارت بین‌المللی چیزی از دست نمی‌دهند و ضرر نمی‌کنند. حمایت از صنایع داخلی در برابر رقابت آزاد، صرفاً نتیجه‌ای جز قیمت‌های بالا و کیفیت پایین برای مشتریان و مصرف‌کنندگان داخلی در بر نخواهد داشت. پیوستن به بازارهای جهانی و بخشی از جامعه تجارت بین‌المللی شدن، برای کارآفرینان بومی بازارهای جدید و فرصت‌های تازه به ارمغان خواهد آورد. گسترش بازارهای جهانی و گشودن شدن فضای تجاری در طی سه دهه اخیر بیش از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان را از فقری مطلق و نکبت‌بار نجات داده است.

آزادی حقیقتاً یکی از نیروهای مهربان و مولد در تاریخ انسانی است.

کتابنامه

Ashford, N. (2003), *Principles for a Free Society*, Stockholm: Jarl Hjalmarson Foundation. Thorough, short exposition of the principles on which a free society and free economy are built.

Bastiat, F. (2001 [1850]), *Bastiat's 'The Law'*, London: Institute of Economic Affairs. Classic statement of liberal ideas from the French politician and political thinker.

Benn, E. (1964), *Why Freedom Works*, London: Sir Ernest Benn Ltd. Dated but enlightening defence of free markets by a leading UK businessman.

Butler, E. (2009), *The Best Book on the Market: How to Stop Worrying and Love the Free Economy*, Oxford: Capstone Books. Simple outline of how markets and trade really work.

Butler, E. (2012), *Public Choice – a Primer*, London: Institute of Economic Affairs. Simple explanation of government failure and the problems of self-interest in democratic systems.

Butler, E. (2012), *Friedrich Hayek: The Ideas and Influence of the Libertarian Economist*, Petersfield: Harriman House. Easy introduction to the liberal political scientist who developed much of the modern thinking on the spontaneous society.

Friedman, M. with R. Friedman (1962), *Capitalism and Freedom*, Chicago, IL: University of Chicago Press. Classic outline of the case for a free society and free economy by the US Nobel laureate in Economics.

Friedman, M. and R. Friedman (1980), *Free to Choose*, New York: Harcourt Brace Jovanovich. Engaging case for the free society, based on the television series of the same name.

Hayek, F. A. (1944), *The Road to Serfdom*, London: Routledge. Classic wartime exposition of the dangers of central planning and unrestrained governments.

Hayek, F. A. (1960), *The Constitution of Liberty*, London: Routledge. Large book tracing the origins of liberal ideas and the principles on which a free society must be founded.

Meadowcroft, J. (ed.) (2008), *Prohibitions*, London: Institute of Economic Affairs. Powerful set of arguments against government controls on many different lifestyle choices.

Mill, J. S. (1859), On Liberty, in J. S. Mill (2008), *On Liberty and Other Essays*, Oxford: Oxford University Press. On Liberty is a classic text on the case for freedom, the no-harm principle, limited government, natural justice and tolerance.

Norberg, J. (2003), *In Defense of Global Capitalism*, Washington, DC: Cato Institute. An instructive survey of the benefits delivered, to the poor in particular, by international capitalism.

Palmer, T. G. (ed.) (2011), *The Morality of Capitalism*, Arlington, VA: Students for Liberty and Atlas Foundation. Interesting collection of essays on morality, cooperation, equality, progress, globalisation and culture.

Pirie, M. (2008), *Freedom 101*, London: Adam Smith Institute. One hundred and one arguments against the free economy, knocked down in a page each.

Wellings, R. (ed.) (2009), *A Beginner's Guide to Liberty*, London: Adam Smith Research Trust. Straightforward explanations of markets, property rights, liberty, government failure, prohibitions and welfare without the state.

iea

Foundations of a Free Society

Eamonn Butler

Translated by Bardia Garshasbi

Download from: aghalibrary.com

کتاب «بنیان‌های جامعه آزاد» نوشته اقتصاددان، نویسنده و متفکر اسکاتلندی «دکتر ایمون باتلر» ضمن ارائه طرحی کلی از اصول تعریف‌کننده یک جامعه آزاد، با زبانی روشن و استدلالی نیرومند به تشریح برکات اجتماعی و مزایای اقتصادی پرشماری می‌پردازد که آزادی برای جوامع انسانی به ارمغان می‌آورد. نویسنده همچنین با دقت و شجاعت نشان می‌دهد که سیاست‌های سلطه‌طلبانه و دولت‌گرایانه کشورهای مدعی آزادی در غرب تا چه اندازه بنیان آزادی‌های فردی مردم این کشورها را فرسوده و به ایجاد جنگ و آشوب در بسیاری از کشورهای محروم دنیا انجامیده است.

بنیاد سلام ضمن حمایت از انتشار این کتاب ارزشمند که با همت نشر سارگل و ترجمه‌ای شیوا و روان برای نخستین بار در ایران منتشر می‌شود، در نظر دارد جهت تبیین اندیشه‌های طرح شده در کتاب به برپایی همایش و جلسات بحث و گفت‌وگو اقدام کند.

دکتر علی حکیم عطار

مدیر عامل بنیاد جهانی سلام



انتشارات سارگل

www.goto847.ir



بنیاد جهانی سلام

www.salaamglobal.org